



KIM eNews / Dec. 23, 2000



از آزادی بی قید و شرط «قلم، بیان و اندیشه» دفاع کنیم!

خاطرات آیت الله منتظری



منبع: سایت www.montazeri.com



«فصل دهم: غوغای برکناری»

فهرست: ◀

- ◀ تبلیغات یکسویه در دو کتاب رنجنامه و خاطرات سیاسی
- ◀ بهره برداری از قضیه سیدمهدی هاشمی
- ◀ نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی
- ◀ مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات
- ◀ تبعید آقای سید هادی هاشمی
- ◀ جریان اعدام آقای امید نجف آبادی
- ◀ ولایت بر فقیه هدف جوسازی‌ها
- ◀ ملاقات آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام
- ◀ اتهام حمایت از منافقین و لیبرالها
- ◀ تاکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب

- ◀ اعتراض به اعدامهای بی رویه
- ◀ اجبار به گزارش غلط به امام
- ◀ امام خمینی: شما برج بلند اسلام هستید.
- ◀ آخرین دیدار با حضرت امام(ره)
- ◀ خط تعادل
- ◀ سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر
- ◀ برکناری از قائم مقامی رهبری
- ◀ نامه های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴
- ◀ نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام
- ◀ نویسنده نامه ۶۸/۱/۶
- ◀ زمینه های صدور نامه ۶۸/۱/۶
- ◀ اصرار برای گرفتن توبه نامه
- ◀ نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶
- ◀ نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام
- ◀ بقای بر وکالت
- ◀ انتشار گسترده رنجامه حاج احمد آقا خمینی
- ◀ آخرین نامه به امام
- ◀ سیاست یک بام و دو هوا
- ◀ اعتراضات پنهان و آشکار مردمی
- ◀ موضعگیری نمایندگان مجلس
- ◀ بطلان نظریه ولایتعهدی
- ◀ وصیتنامه حضرت امام(ره)
- ◀ رحلت حضرت امام خمینی(ره)
- ◀ ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه ای
- ◀ بازنگری قانون اساسی
- ◀ نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی
- ◀ اتهام جدایی از امام و نظام

«فصل دهم: غوغای برکناری»

(۱۳۶۸ ه.ش)

- ◀ تبلیغات یکسویه
- ◀ برچسب‌ها و اتهامات
- ◀ بهره‌برداری از ماجرای سیدمهدی هاشمی
- ◀ اعتراض به اعدامهای بی‌رویه
- ◀ گزارشهای غلط به امام (ره)
- ◀ ماجرای برکناری
- ◀ رحلت حضرت امام خمینی (ره)
- ◀ بازنگری قانون اساسی

◀ تبلیغات یکسویه در دو کتاب رنجنامه و خاطرات سیاسی

س: در دو کتاب رنجنامه و خاطرات سیاسی - نوشته آقایان سیداحمد خمینی و ری شهری - اتهاماتی علیه شما مطرح شده و در سطح وسیع انتشار یافته است ولی در مقابل اجازه هیچ‌گونه دفاعی به حضرتعالی داده نشده است به گونه‌ای که مردم از پاسخهای شما بی‌اطلاعند، به نظر شما علت اصلی این‌گونه برخوردها چیست و گردانندگان این قضایا چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

ج: حالا که مساله رنجنامه و خاطرات سیاسی را مطرح کردید من این مطلب را عرض کنم: در هیچ جای دنیا یک چنین چیزی سراغ ندارید که بیایند دوتا کتاب علیه کسی بنویسند و منتشر کنند و همه روزنامه‌ها را وادارند رنجنامه را چاپ کنند و در تیراژ زیاد تکثیر کنند، دفتر تبلیغات - برحسب آنچه نقل شد - صد هزار نسخه چاپ کند، کمیته انقلاب جدا چاپ کند و هر چه می‌خواهند در روزنامه‌های کشور بنویسند و آن فرد مورد اتهام حتی یک کلمه نتواند بگوید! حتی نتواند بگوید اینها دروغ است! و هیچ جریده‌ای جرات نکند نامی از او ببرد و اگر کسی یک چیزی هم بنویسد قاچاق باشد و مورد تعقیب قرار گیرد! حالا من قائم‌مقام رهبری نه، یک عالم نه، آیا یک انسان عادی و شهروند در این کشور نیستیم؟ این از ظالمانه‌ترین کارهاست که در این جمهوری اسلامی شد، اسمش هم حکومت عدل است، هنوز هم ما نتوانیم بگوییم که بسیاری از این حرفها دروغ و شانناژ است و پشت صحنه اغراض دیگری در کار بوده است، در صورتی که حضرت علی (ع) - چنانکه در نهج البلاغه (۱) آمده است - می‌فرماید پیغمبر (ص) فرمود: «لن تقدس امه لایوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتبع»: «امتی که نتواند فرد ضعیف در آن از حق خود در مقابل قوی بدون لکنت دفاع کند مقدس نخواهد بود»، به همین دلیل هم اگر جمهوری اسلامی بر این منوال بخواهد پیش برود عاقبت خوبی نخواهد داشت، دیروز من در روزنامه خواندم که آقای جنتی در خطبه‌های نماز جمعه گفته بود: «رهبر انقلاب آیت‌الله خامنه‌ای با ظلم و ظالم مخالفند و با ظالم جدا مبارزه می‌کنند»، در صورتی که در بهمن ۱۳۷۱ حدود هزار نفر به فرماندهی آقای روح‌الله حسینیان شبانه آمدند اینجا، بیش از پنج ساعت منطقه و خانه ما را محاصره کردند، همه چیز را غارت کردند، هستی ما را غارت کردند، رعب و وحشت در همه محله ایجاد کردند، هنوز هم که هنوز است وسایلی که از اینجا برده‌اند نداده‌اند، و آن کسی هم که فرمانده این عملیات بوده به جای اینکه به عنوان ظالم با او مخالفت کنند روز به روز به او مقام و قدرت می‌دهند! آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه است دائم می‌گوید: «هیچ جا در دنیا مثل کشور ما آزادی نیست، محاکمات علنی است و افراد وکیل می‌گیرند و هیات منصفه هست!»، خوب ما که می‌بینیم افراد را سری محاکمه می‌کنند بعد هم به هر چه می‌خواهند او را محکوم می‌کنند،

آقایان چرا حرفهایی می‌زنند که خودشان می‌دانند دروغ است؟

در همان ایام که اتهامات و دروغهای بی‌اساس را با چاپ کتاب و جزوه و به وسیله روزنامه‌ها و تریبونها در جامعه القا می‌کردند احمدآقا فرزندان نامه‌ای به آقای یزدی نوشت که طبق معمول نامه‌اش بی‌جواب ماند.

(پیوست شماره ۱۴۱)

من گناهم این بود آنچه را که درک می‌کردم و می‌دانستم که شعارهای دروغی است و کارهای غلطی است برای اینکه قداست جمهوری اسلامی و قداست امام و روحانیت باقی بماند اینها را می‌گفتم و به مرحوم امام می‌نوشتم بلکه از آن جلوگیری شود، ولی متأسفانه آقایان این حرفهای دلسوزانه را طور دیگری تفسیر می‌کردند، من بنا را بر این گذاشته بودم که جمهوری اسلامی است و صداقت و رفاقت در کار است، نه اینکه اغراض و دستها و اهداف دیگری در کار است، حالا می‌خواهند اسمش را سادگی بگذارند، بگذارند!

مدارس ما را که از بین بردند از بهترین مدارس قم بود، آقای ری‌شهری آمد در تلویزیون مصاحبه کرد که بله امام از دست این مدارس ناراحت بوده است، در حالی که این قدر مدارس مخالف انقلاب یا بی‌تفاوت در قم بود که اصلاً اسم آقای خمینی هم در آنها قدغن بود و حاضر نبودند افرادی را به جبهه بفرستند، به نظر آقایان آنها مدارس خوبی بود اما مدارس ما با آن همه برنامه‌های خوب و اعزام به جبهه و شهید که داشت مورد اشکال امام بود؟! من یک نامه به امام نوشتم که در آن آمده بود: شما اگر روی مدارس ما نظر داشتید خوب بود یک بار به من می‌گفتید، یک کلمه از من می‌پرسیدید، خوب بود احمدآقا وضعیت آنها را از من می‌پرسید! اصلاً مدارس ما جایی بود که از اهداف و نظرات امام دفاع می‌کردند. الان هم به نظر می‌رسد این برنامه‌ها را که راه می‌اندازند دادگاه ویژه در راس آن است و یک خط مهمی هم در اطلاعات با آنها همراهی می‌کند و گویا همه اینها از خارج از این تشکیلات هدایت می‌شوند، و هدف تمام آنها هم انتقام گرفتن از انقلاب و انقلابیون می‌باشد.

در همین روزها می‌بینیم که دانشجویان خط امام که سفارت آمریکا را به تصرف خود درآوردند همه اینها را به یک بهانه‌ای داغون می‌کنند، بعضی از آنها را بازداشت و زندان کردند، افراد دیگری که در انقلاب نقش اساسی داشتند، و پیش از پیروزی انقلاب محکوم به زندان ابد بودند، کتک خورده بودند، به بهانه‌های مختلف برای اینها پرونده‌سازی می‌شود، از کار برکنار می‌شوند، آخرش هم بسا معلوم خواهد شد که دستهای دیگری در این قضایا بوده است، می‌خواهند به دست کسانی که در انقلاب نقشی نداشتند از نیروهای انقلاب انتقام بگیرند.

این حرفی که اینها می‌زنند که شما با کل اطلاعات مخالف بوده‌اید حرف بی‌اساسی است، من خودم در کتاب ولایت فقیه یک فصل مستقل راجع به مبحث استخبارات که همان اطلاعات است آورده‌ام، اصل تشکیلات اطلاعات یک چیز ضروری است، بچه‌های خوب هم در اطلاعات هستند.

اطلاعاتی که ما توقع داریم اینکه از روی اسلوب صحیح باشد، اطلاعاتی که گردانندگان آن عاقل و متدین و با تجربه و دلسوز باشند، موازین شرع را رعایت کنند و با آبروی افراد بازی نکنند، نه این اطلاعاتی که آقایان درست کرده‌اند و به عنوان یک ابزار بچه‌های خوب و نیروهای انقلاب را با آن می‌کوبند و به بهانه‌های واهی برای بزرگان پرونده‌سازی می‌کنند، اطلاعات باید کارش فقط اطلاع‌رسانی باشد نه دخالت در همه شئون کشور. اطلاعات یک سازمان در بسته مخوف و پیچیده‌ای شده بود که هیچ نیرویی از خارج آن حتی مرحوم امام بر آن نظارت نداشت و از داخل آن بی‌اطلاع بودند، و علاوه بر بودجه بی‌حسابی که از بیت‌المال کشور در اختیار آنان گذاشته می‌شد دست به تجارت و معاملات کلان می‌زدند، و در حقیقت اطلاعات دولت مستقلی شده بود که به هیچ مقامی پاسخگو نبود، و متأسفانه الان هم به همین صورت عمل می‌کنند و مجلس - برخلاف وظیفه‌ای که به عهده دارد - بر کار آن نظارت نمی‌کند.

در آن زمان هم قضیه سیدمهدی بهانه بود و می‌خواستند به بهانه او نیروهای خوب را سرکوب کنند. آنها می‌گفتند می‌خواهیم سیصد نفر را بازداشت کنیم و من با همین نامه‌هایی که به امام و دیگران نوشتم یک مقدار آن را محدود کردند، من می‌دانستم که قضیه از چه قرار است، یک بار امام فرمودند: «شما افرادی را بفرستید در زندان با اینها ملاقات کنند»، من به آقای کروبی گفتم

شما برو و با اینها ملاقات و صحبت کن که حق این افراد ضایع نشود ولی ایشان نرفت، البته آنها هم نمی‌گذاشتند که این قضایا روشن بشود، خود آقای ری شهری و دیگران پشت‌قضیه بودند. بالاخره این مسائل هست تا خداوند عالم یک روزی به این حسابها رسیدگی کند، بالاخره خداوند افرادی را که با آبروی مردم‌بازی می‌کنند حالا در این دنیا یا در آخرت رسوا می‌کند و از آنها انتقام می‌گیرد.

× × × پاورقی × × ×

۱ - نهج البلاغه، نامه ۵۳

◀ بهره برداری از قضیه سیدمهدی هاشمی

س: از قضیه سیدمهدی هاشمی و اتهام قتل مرحوم شمس‌آبادی بهره‌برداری زیادی علیه شما شده است و می‌شود، سئوالی که مطرح است این است که حضرتعالی از چه زمانی سیدمهدی هاشمی را می‌شناختید و چگونه به وی اعتماد کردید؟ چرا در مراحل مختلف از وی دفاع می‌کردید و به طور کلی اصل قضیه چه بوده و چرا این مساله این قدر بزرگ شد و به عنوان محور تبلیغات علیه شما و دیگر منسوبین به شما مطرح گردید؟ اگر امکان دارد توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید.

ج: آقای سیدمهدی هاشمی برادر آقای سیدهادی هاشمی است که داماد من می‌باشد و اینها فرزندان مرحوم حجه‌الاسلام آسید محمدهاشمی قهدریجانی بودند. آن موقع که من در سنین نوجوانی در اصفهان در مدرسه جده بزرگ بودم حجره‌ام نزدیک حجره ایشان بود، و ایشان مرد فاضل و موجهی بودند، من به ایشان احترام می‌گذاشتم و ایشان هم به من لطف و عنایت داشتند، من معمولاً اشکالهای درسهایم را از ایشان می‌پرسیدم، حق استادی به گردن من دارند، من خیلی از ایشان استفاده علمی می‌کردم، من از آن زمان با ایشان آشنایی و رفت‌وآمد داشتم، بعدها برای فرزندان ایشان آقای سیدهادی از دختر من خواستگاری کردند و فرزند ایشان داماد من شد. سیدمهدی هم برادر کوچکتر آقاهادی بود، او بسیار جوان زرتنگ و خوش استعدادی بود، خوب سخنرانی می‌کرد، خوب مقاله می‌نوشت. این دو برادر از مقلدین مرحوم امام بودند و پس از سال ۴۲ و شروع نهضت روحانیت بسیار فعال وارد قضایای انقلاب شدند، گاهی اعلامیه‌هایی که در آن روزها به امضای «حوزه علمیه» یا «روحانیون مبارز» پخش می‌شد به قلم سیدمهدی بود. سیدمهدی با اینکه وضع مالی و اقتصادی هم خوب نبودگاهی شهریه‌اش را می‌گرفت و با آن اعلامیه‌های مرحوم امام و دیگران را تایپ و تکثیر می‌کرد و به عناوین مختلف آن را به دست مردم می‌رساند. انصافاً برای پیشبرد انقلاب خیلی فعالیت می‌کرد، کتابهای انقلابیون دنیا را می‌خواند، در محل خودشان قهدریجان فعالیت می‌کرد و روی مردم منطقه تاثیر داشت. گاهی مثلاً مرحوم آیت‌الله بهبهانی در اصفهان می‌خواست اعلامیه بدهد ایشان متن آن را می‌نوشت، یک‌بار هم در ارتباط با همین مسائل انقلاب بازداشت شد و بعد از مدتی آزاد شد. تا اینکه قضیه مرحوم آقای شمس‌آبادی پیش آمد، من در زندان بودم که شنیدم مرحوم شمس‌آبادی به قتل رسیده است، واقعاً مطلب این است که مرحوم شمس‌آبادی در ماجرای کتاب شهیدجاوید سردمدار قضیه شده بود و اصل قضیه بزرگ کردن ماجرای کتاب شهیدجاوید هم توسط ساواک برنامه‌ریزی شده بود، الان مدارک آن به دست آمده که ساواک در تلاش بود با بزرگ کردن این قضیه به حرکت امام و نیروهای انقلاب ضربه بزند و از پیوستن روحانیت به این جریان جلوگیری کند. ساواک می‌خواست به این بهانه من و آقای ربانی شیرازی و آقای مشکینی و آقای صالحی و ده دوازده نفری را که مرجعیت امام را امضا کرده بودیم بکوبد. ساواک از حرکت مجموعه روحانیت به دنبال امام خیلی وحشت داشت به همین جهت کتاب شهیدجاوید را بهانه قرار داده بود، در کتابی

هم که آقای ایزدی نوشته «فقیه عالیقدر» قسمتی از مدارک و اسناد ساواک در این رابطه آمده است. ساواک هم در قم و هم در اصفهان وهم در دیگر حوزه‌های علمیه علما را تحریک می‌کرد. مرحوم آقای شمس‌آبادی بعد از تبعید ما و دیگر فضایی حوزه‌های علمیه گفته بود: «اینها با امام حسین در افتادند، امام حسین اینها را لت و پارشان «پراکنده‌شان» کرد!».

در همان زمان مرحوم امام هم در یکی از صحبت‌هایشان در نجف -گویا در همین درسهای حکومت اسلامی بود- گفته بودند که این‌آخوندهایی که مخالف نهضت هستند و با دربار همکاری می‌کنند عمامه‌شان را بردارید، اینها را باید رسوا کرد و از این قبیل تعبیرات (۱). بعد این‌گونه تعبیرهای مرحوم امام باعث شد افرادی که تند و تیز بودند و روحیه انقلابی داشتند یک مقدار مسائل را چربتر بکنند و به عنوان یک همکار رژیم به این‌گونه روحانیون نگاه کنند. هنگام قتل مرحوم آقای شمس‌آبادی من در زندان اوین بودم و آنچه را من در زندان شنیدم این بود که آقای شمس‌آبادی تبلیغات زیادی علیه مرحوم امام و شهید جاوید و... انجام می‌دهد و ایادی ساواک هم به آن دامن می‌زنند و این کار در نجف‌آباد و قهدریجان زیاد انجام می‌شد، قهدریجان از نظر جمعیت مانند یک شهر است و دارای دو محله می‌باشد و بین دو محله از قدیم رقابت‌هایی وجود داشته، محله آسیدهادی و آسیدمهدی نوعاً طرفدار انقلاب و مرحوم امام بودند و محله دیگر نوعاً مقلدین آیت‌الله خوئی بودند، در آن محله معمولاً مرحوم شمس‌آبادی رادعوت می‌کردند و ایشان راجع به کتاب شهید جاوید و مولف آن و تقریظ نویسندگان که یاران مرحوم امام بودند تبلیغات سوء می‌کرد و مبلغینی را نیز در این زمینه به آنجا می‌فرستاد و طبعاً یک جو متشنج ایجاد شده بود و بچه‌های انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمال دهند و بترسانند ولی برخلاف میلشان به قتل رسیده بود، و متأسفانه این قبیل تندروها الان هم به وسیله گروه‌های فشار غیرمسئول در مناطق مختلف انجام می‌شود و برخی از بزرگان نیز محرک و پشتیبان آنان می‌باشند و بسا جنبه مالی آنان را نیز تامین می‌کنند، در صورتی که همه اینها برخلاف عقل و شرع و مخل به امنیت عمومی است، و چنین نیست که تندروها و مزاحمتها نسبت به اشخاص اگر در قهدریجان باشد خلاف است ولی اگر در مناطق دیگر باشد مجاز بلکه لازم و مرضی امام باشد. ترور و خشونت و تندروی در هر حال و از هر کس باشد محکوم است و در همه جا قانون باید رعایت شود.

و بالاخره من شخصا با آقای شمس‌آبادی رفیق بودم و پیشتر من ایشان را به آیت‌الله بروجردی معرفی کردم، ایشان در نجف که بودند از اطرافیان مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بودند، بعد از فوت ایشان آمدند ایران، در آن موقع مرجعیت در دست آیت‌الله بروجردی بود، یک روز من رفتم منزل آیت‌الله بروجردی دیدم یک سید بزرگوار آنجا نشسته است، به من گفتند: «ما در نجف که بودیم افراد را خدمت آیت‌الله سید ابوالحسن می‌بردیم و مشکلات آنها را حل می‌کردیم، حالا دو ساعت است که اینجا نشسته‌ایم و کسی به ما اعتنا نمی‌کند»، گفتم: «حضرتعالی؟» گفتند: «ابوالحسن شمس‌آبادی اصفهانی»، من فوراً کسی را فرستادم خدمت آیت‌الله بروجردی که اجازه دهند ایشان خدمت آیت‌الله بروجردی بروند، ایشان خودشان به بیرونی تشریف آوردند، آیت‌الله بروجردی ایشان را شناختند، با پدر ایشان در اصفهان آشنا بوده‌اند، خلاصه آیت‌الله بروجردی ایشان را خیلی تحویل گرفتند، بعد که بیرون آمدیم ایشان خیلی از من تشکر کردند، بعد با هم رفیق شدیم، ایشان گاهی به منزل من می‌آمد گاهی من منزل ایشان می‌رفتم، اما این مساله کتاب شهید جاوید که پیش آمد وسیله‌ای شد که ایشان را تحریک کردند و ایشان منبرهای خیلی تند و تیزی می‌رفتند، کار به جایی رسید که یک روز من در بازار اصفهان با ایشان از باب اتفاق برخورد کردم، گفتم آقا سلام علیکم، ایشان همان طور که سرشان پایین بود جواب سلام دادند، گفتم حالتان خوب است، چیزی نگفتند! و این نشان می‌داد که این قدر پیش ایشان علیه ما گفته بودند که ایشان حاضر به احوالپرسی با من نبود، من آن روز ناراحت شدم که با آن همه رفاقت خوب بود حداقل از من می‌پرسیدند که این قضیه کتاب شهید جاوید و تقریظ نوشتن شما چیست؟ اتفاقاً در همان ایام هم آقای برهانی یک مسجد در افوس فریدن ساخته بود و مقداری از پولش را هم من داده بودم، چون بهاییها در آن منطقه نفوذ کرده بودند و لازم بود که یک مسجد در آن منطقه ساخته شود، بعد برای افتتاح آن یک عده از علمای اصفهان را دعوت کرده بود از جمله آقای شمس‌آبادی را، به من هم اصرار کرد شما هم در آن شرکت کنید، من و مرحوم

پورنمازی و مرحوم آیت‌الله ایزدی در آنجا شرکت کردیم، خوب در آن منطقه هم مرا بیشتر می‌شناختند و هم برای ساخت مسجد من کمک کرده بودم، به هنگام ظهر انتظار داشتند که من نماز را بخوانم ولی من با اصرار آقای شمس‌آبادی را فرستادم در محراب و پشت سرش نماز خواندم و این خیلی باعث تعجب علما شده بود که مثلاً من ایثار کرده‌ام و ایشان را بر خودم مقدم داشته‌ام، این بود برخورد من با ایشان، خلاصه این اواخر ایشان خیلی تند شده بود، ایشان را در قهدریجان و جاهای دیگر دعوت می‌کردند و علیه ما و شهید جاوید و مرحوم امام (ره) سخنرانیهای تنیدی می‌کرد و همه اینها به تحریک ساواک بود، این مسائل بعضی بچه‌های تند را تحریک کرده بود که ایشان را بخواهند تهدید کنند و آن مساله اتفاق افتاده بود، البته این کار کار درستی نبود، ولی بالاخره این اتفاق افتاده بود، بعد سیدمهدی را با بعضی افراد دیگر بازداشت کرده بودند، حالا بعضی افراد می‌گویند که آن مدتی که در زندان بوده به ساواک قول همکاری داده بوده ولی من بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد، نظیر این قول همکاریهایی که آقایان می‌گویند به ساواک داده من می‌دانم بسیاری از این شخصیتهایی که الان سر کار هستند و مطرحند در دوران زندان و زیر بازجویی داشته‌اند، این اعلان وفاداری به اعلیحضرت و بی‌زاری از فلان کس از چیزهایی بود که خیلی افراد داشته‌اند و من الان نمی‌خواهم اسم بیاورم و پرده‌دری کنم، او هم لابد مثل دیگران به خیال خودش می‌خواست کلاه سر ساواکیها بگذارد و به اسم همکاری با آنها کارهایش را پیش ببرد.

بعد از انقلاب هم هیچ موردی نبوده که من سفارش کرده باشم به سیدمهدی کاری واگذار کنند و هیچ‌گاه نیز عضو دفتر من نبود، بعد از انقلاب سیدمهدی به سپاه رفت و پست بالایی هم داشت «عضو شورای مرکزی سپاه»، چند وقت بعد یک‌بار آقای خامنه‌ای به عنوان یکی از خدمات خود نزد من و آقای هاشمی گفت: «من سیدمهدی را معرفی کردم که در سپاه باشد». این مطلب را هم که می‌گویند امام از همان اول مخالف سیدمهدی بودند ثابت نیست، هیچ وقت مرحوم امام یک کلمه‌ای راجع به سیدمهدی با من صحبت نکردند، سیدمهدی پس از پیروزی انقلاب حدود پنج‌سال در شورای فرماندهی سپاه بود و کرارا با امام و سایر مسئولین بالا ملاقات می‌کرد و از کارهای سپاه و نهضتها به آنان گزارش می‌داد ولی این مسائل مطرح نبود، چطور شد که این اواخر عمر مرحوم امام این مسائل مطرح شد؟!

یک وقت این اواخر بود که آقای هاشمی رفسنجانی در یک جلسه‌ای در منزل ما مطرح کردند که روی سیدمهدی هاشمی حساسیت هست خوب است ایشان را بفرستیم در خارج از کشور در یک سفارتخانه‌ای باشد و در ایران نباشد، من با تعجب به ایشان گفتم آخر این چه مطلبی است! به زور که نمی‌شود فردی را به جایی فرستاد. من فکر می‌کنم ریشه قضیه هم این بود که برخی افراد برای بعد از امام نقشه می‌کشیدند و گمان می‌کردند در بیت من سیدمهدی و سیدهادی کارگردان اصلی قضایا می‌باشند و با وجود اینها دیگران نمی‌توانند به من خط بدهند، آنان می‌خواستند همان وضعیتی را که زمان امام در بیت امام داشتند در بیت من هم داشته باشند و اینها را مزاحم کار خودشان می‌دیدند، این بود که این مسائل را علم کردند در صورتی که سیدمهدی اصلاً جزو دفتر من نبود. در آن نامه نه صفحه‌ای هم من این مطلب را به مرحوم امام نوشتم که اگر سیدمهدی را پیش من تکه‌تکه هم بکنند من اختیار بیتم را دست کسی نمی‌دهم. اینها خودشان با سیدمهدی قبلاً کار می‌کردند و اصلاً این مسائل مطرح نبود، وزارت اطلاعات، آقای فلاحیان و دیگران در فعالیتهای خارج از کشور با افراد سیدمهدی فعالیت داشتند، خانه و امکانات در اختیار اینها می‌گذاشتند، به اینها برای فعالیتهای خارج از کشور حکم مأموریت می‌دادند، آقای حسنی از رفقای سیدمهدی که بعداً او را بازداشت کردند و بازداشتها و سروصداها از خانه ایشان شروع شد از افراد مورد اعتماد وزارت اطلاعات بود. در آن جلسه‌ای که آقای فلاحیان و آقای ری شهری در منزل من با من داشتند من به آقای فلاحیان گفتم مگر همین آقای حسنی مورد اعتماد شما نبود، مگر با او فعالیت نمی‌کردید، مگر عمده این امکانات را شما در اختیارشان نگذاشته‌اید؟ گفتند چرا، گفتم پس چطور شد که حالا این خانه‌شد خانه تیمی و این امکانات خلاف مقررات شد. به نظر من اینها می‌خواستند مرا خلع سلاح کنند و همه امکانات و نیروهایی که به یک‌شکل به من مربوط می‌شد زیر سؤال ببرند تا بعد بتوانند برنامه‌های بعدی خود را به راحتی اجرا کنند، البته من نمی‌خواهم بگویم سیدمهدی یک آدم قدیمی بود ولی مساله اینها

هم مساله سیدمهدی نبود. این اختلاف نظر همیشه بین نیروهای مختلف بوده همان گونه که الان هم بین جناحهای مختلف این اختلاف نظرها هست ولی دلیل نمی شود که همدیگر را قلع و قمع کنند، و من باور نمی کردم در جمهوری اسلامی این قبیل حق کشیها انجام شود. البته افشای قضیه مکفارلین هم در مجله الشراع لبنان که به وسیله سیدمهدی انجام شد در تشدید این قضایا نقش داشت. آقایان برای خرید اسلحه روابط مخفیانه ای با آمریکایی ها برقرار کرده بودند و مکفارلین مشاور رئیس جمهور آمریکا و همراهان او به طور مخفیانه به ایران آمده بودند و مذاکراتی صورت گرفته بود که با نامه های آقای منوچهر قربانی فر (پیوستهای شماره ۱۳۰ و ۱۳۱) این مسائل برای ما کشف شد، آقای قربانی فر فتوکپی نامه های خود به آقای کنگرلو را به وسیله آقای امید برای من فرستاده بود و طبعاً جریان مکفارلین در بیت مامطرح شد و موجب تعجب هم شد، تا اینکه یک روز آقای هاشمی رفسنجانی به قم آمد، به او گفتم چرا جریان مکفارلین را به من نگفتید؟ آیا من نامحرم بودم؟! یکدفعه ناراحت شد و گفت شما از کجا مطلع شدید؟ گفتم جن ها خبر دادند! گفت بنا داشتیم بعداً به شما بگوییم! بعداً حاج احمد آقا خمینی هم از من پرسید شما جریان مکفارلین را از کجا مطلع شدید؟ به او هم گفتم از راه جن ها! البته من قربانی فر را اصلان دیده ام و نامه های قربانی فر را ظاهراً سیدمهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود، و آقایان با علم کردن این مسائل می خواستند به طرفهای آمریکایی خود بفهمانند که ما با طرفداران صدور انقلاب - به قول آمریکایی ها تروریسم - و با مخالفان این مذاکرات و افشاکنندگان آن برخورد کرده ایم، در همان زمان بسیاری از تلکسهایی که روی تلکس منزل ما می آمد از این امور حکایت می کرد.

(پیوستهای شماره ۱۳۲ الی ۱۳۵)

آقای قربانی فر با مرحوم امید نجف آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می گفت من قبل از انقلاب می خواستم تحریر الوسیله و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم و پول نداشتم دوپست هزار تومان به پول آن وقت همین آقای قربانی فر به من داد که برای این کار خرج کردم، آقای امید هم بسا در همین ارتباط اعدام شد، والعلم عندالله.

× × × پاورقی × × ×

۱ - حضرت امام خمینی (ره) در کتاب حکومت اسلامی، در این زمینه می فرماید:

«مبلغینی که در حوزه های روحانیت درست کرده اند و عمالی که در دانشگاهها و موسسات تبلیغات دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند... همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده اند. اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند، دین کسانی است که آزادی و استقلال می خواهند، مکتب مبارزان و مردم ضداستعمار است، اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده اند و می کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه بوجود آمده و شکل ناقصی که در حوزه های علمیه عرضه می شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادیخواه باشند...». (صفحات ۷ و ۸)

«آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می کنند که آنها می گویند و سایر کتابهای «فصول» اسلام را فراموش کرده اند باید مورد چنین اشکالاتی و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند. مگر خارجیها تنها مقصردند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند سال پیش اساس را تهیه کرده اند و به واسطه اهمالی که در حوزه های روحانیت شده موفق گشته اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده اند تا وضع چنین شده است». (صفحه ۱۱)

«اینها نقشه هایی است که دامنه اش حتی به حوزه های دینی و علمی رسیده است به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند باید با تقیه صحبت کند و با مخالفت استعمارزدگان «در حوزه های علمیه» روبرو شود». (صفحه ۱۸)

«شما که فعلاً قدرت ندارید جلوی بدعتهای حکام را بگیرید و این مفاسد را دفع کنید اقلاساکت ننشینید... داد و فریاد کنید، اعتراض کنید، انظلام نکنید. انظلام «تن به ظلم دادن» بدتر از ظلم

است، اعتراض کنید، انکار کنید، تکذیب کنید، فریاد بزنید... این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد و نگوید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است». (صفحه ۱۵۸)

«ما باید جلوی این غارتگریها و حرام خواریهها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند ولی علمای دینی وظیفهشان سنگین تر و مهمتر است». (صفحه ۱۶۰)

«آیا علمای اسلام نباید این مطالب را بگویند... چرا فریاد نمی‌زنند؟ چرا از این غارتگریها هیچ سخنی نمی‌گویند». (صفحه ۱۶۱)

«عمده وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایره کوچکی قرار داده و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می‌شوند یا ترک می‌کنند محصور ساخته‌ایم». (صفحه ۱۶۳)

«شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید و امر خدا را زنده نگه دارید». (صفحه ۱۷۶)

«معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود... افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می‌دارند اصلاح شود، آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌فروشند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد و اخراج شوند». (صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸)

«این‌گونه افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد به استعمارگران و دولتهای جائر کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروفند و در حقیقت مقدس نما هستند نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند. روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری رضوان‌الله‌علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دستهای شما را گرفته باشد». (صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷)

«این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد... هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحتهای مکرر بیدار نشده و به انجام وظیفه برخواستند معلوم می‌شود قصورشان از غفلت نیست بلکه درد دیگری دارند، آن وقت حسابشان طور دیگری است». (صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹)

«فقه‌های اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند». (صفحه ۲۰۰)

«در روایت است که از این اشخاص بد دین بترسید، اینها دین شما را از بین می‌برند، اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند، ساقط شوند... باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند، عمامه این آخوندهایی که به نام فقه‌های اسلام، به اسم علمای اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این طور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند، اینها قابل کشتن نیستند لکن عمامه از سرشان بردارند، مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها، جل جلاله‌گوها، معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند، لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند لیکن عمامه‌هایشان را بردارند». (صفحه ۲۰۲)

◀ نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی

بالاخره مرحوم امام نامه‌ای در رابطه با سید مهدی به من نوشتند و من هم یک نامه نه صفحه‌ای در جواب ایشان نوشتم (پیوستهای شماره ۱۴۲ و ۱۴۳)، پس از چند روز آقای احمد حسینی نماینده سید مهدی را در تهران در خانه‌ای به قول آقایان خانه تیمی بازداشت کردند و بعد سید مهدی را

احضار کردند، او به عنوان مشورت آمد نزد من و من گفتم برو و حقایق را بگو که او هم رفت. سپس دستگیریه‌ها در سطح وسیع شروع شد و بیت من و نزدیکان و علاقه‌مندان به من مورد حمله قرار گرفتند و حتی گفته شد بناست سیصد نفر بازداشت شوند. پس از بازداشت سیدمهدی و بازداشت‌های وسیعی که نسبت به آقایان طلاب و دوستان صورت گرفت خانواده‌های آنان معترضانه و متوقعانه به خانه‌ها هجوم آوردند، و من برای خلاصی از این مخمصه موقتاً ملاقاتهای خود را به طور کلی قطع کردم - البته درس خود را تعطیل نکردم - ولی آقایان تعطیلی ملاقاتها را نیز حمل بر اعتراض و مخالفت با امام و نظر ایشان کردند و گفتند آنچه خواستند، و حتی گفتند درس خود را به عنوان اعتراض به امام تعطیل کرده است! در صورتی که فقط تعطیل ملاقاتها بود و آن هم برای فرار از توقعات خانواده‌های بازداشت‌شدگان.

س: حضرت امام در آن نامه‌ای که به آقای ری شهری وزیر اطلاعات وقت نوشتند فرمودند این کار دامان بزرگانی را از اتهامات پاک می‌کند، آیا افرادی که این پرونده را دنبال می‌کردند همان هدف امام را دنبال می‌کردند یا اینکه با دستگیری افراد مختلف و گسترش قضیه به دنبال همان هدفی می‌گشتند که حضرت تعالی به آن اشاره فرمودید؟

ج: آقایان هدف امام را دنبال نمی‌کردند آنها هدف خودشان را دنبال می‌کردند، آنها هدف امام را نمی‌خواستند دنبال کنند، من این موضوع را به امام هم نوشتم که آنچه شما می‌خواستید انجام نشد و اینها به دنبال چیزهای دیگری هستند. همه نامه‌ها و تذکرات من در این زمینه به مرحوم امام موجود است.

(پیوستهای شماره ۱۴۴ الی ۱۴۷)

س: نکته دیگری که شاید در تشدید این قضایا نقش داشته این بوده که چندی قبل از این جریانات آقای سید عبدالرسول حجازی - برادر سید عبدالرضا که اعدام شد - در سپاه اصفهان و خمینی شهر به اتهام مواد مخدر و فساد بازداشت می‌شود و در بازجوییهای خود علیه آقای سیداحمد خمینی اعترافهایی داشته که این اوراق از کیف آقای میرزایی که نماینده قهدریجان در مجلس بوده توسط وزارت اطلاعات به سرقت می‌رود و بعداً در بازجوییهای وی این مسائل مورد پرسش واقع می‌شده است، به نظر شما آیا مرحوم حاج سیداحمد خمینی وحشت داشته که این اوراق توسط سیدمهدی منتشر بشود؟

ج: من این قضیه آقای سید عبدالرسول حجازی را خیلی اطلاع ندارم، ولی آقای سید عبدالرضا حجازی با مرحوم حاج سید احمد آقا خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیماله بودند و با ماشین سید عبدالرضا به تفریح می‌رفتند، قبل از انقلاب هم که آقای سیداحمد خمینی را از مرز گرفته بودند و به زندان قزل قلعه آوردند در آنجا آقای سید عبدالرضا حجازی هر روز برای او ناهار می‌آورد، خوب این خیلی مهم بود که کسی از خارج زندان هر روز برای یک زندانی ناهار بیاورد. بعد از انقلاب هم اینها روابطشان محفوظ بود. بعد یکدفعه دیدیم سید عبدالرضا را گرفتند و بعد از چند روز اعدامش کردند و سیداحمد هم برای او کاری نکرد! این یک مساله سؤال برانگیزی بود. البته من از جزئیات این جریانات خبر ندارم و نمی‌خواسته‌ام وارد این مسائل بشوم.

س: حضرت تعالی در یکی از نامه‌های خود خطاب به آقای ری شهری نوشته‌اید: «بر حسب اطلاع از بعضی منابع موثق مسائل مهمتری پشت این صحنه وجود دارد و محتمل است جنابعالی وجه المصالحه شده باشید» (پیوست شماره ۱۴۸)، به نظر حضرت تعالی آن مسائل پشت پرده چه چیزهایی بوده است؟

ج: همین مطالبی که عرض کردم، هدف اصلی من بودم نه سیدمهدی، شاید هدف اصلی تثبیت موقعیت آینده احمد آقا بود، هدف اصلی تعقیب‌کنندگان داستان سیدمهدی لوٹ کردن دامن بزرگان بود نه پاک کردن دامن بزرگان، هدف اصلی «ولایت بر فقیه» بود نه «ولایت فقیه». یکی از کارهایی که آقایان کردند این بود که گفتند امام فرموده: «فلانی اگر می‌خواهد یک نفر را بفرستد برود در جریان پرونده باشد که به این افرادی که بازداشت شده‌اند ظلمی صورت نگیرد»، من به آقای کروبی گفتم شما از طرف من بروید در جریان مسائل باشید، ولی آقای کروبی نرفت،

شاید احمدآقا اجازه نداده بود در این مساله وارد شود.

◀ مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات

س: همان گونه که مستحضر هستید مدتی پس از بازداشت سیدمهدی، مصاحبه‌ای جنجالی از وی گرفتند و همراه با تبلیغات وسیع از طریق صدا و سیما پخش کردند، و آن گونه که معلوم شد هدف اصلی آن مصاحبه تضعیف بیت و دفتر و مدارس و بلکه زیر سؤال بردن شخص حضرت تعالی بوده است، به نظر شما سیدمهدی چگونه و در چه شرایطی حاضر شد آن مطالب خلاف واقع را بیان کند؟ و اساسا به نظر حضرت تعالی اقرار و اعترافات یک نفر زندانی در زندان و زیر بازجویی تا چه اندازه می‌تواند سندیت داشته باشد؟

ج: هر کس پیش به زندان و شکنجه کشیده شده باشد می‌داند که در بازجوییها چه خبر است و بازجوها با چه شیوه‌ها و فشارهای روحی و روانی تلاش می‌کنند متهم را به اقرار و اعتراف بکشانند. به نظر من و نظر همه فقهای اسلام و مطابق اخبار وارده از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اقرار و اعتراف یک نفر زندانی آن هم در آن جو و شرایط که همه می‌دانیم، اقرار و اعتراف شرعی نیست و ارزش حقوقی ندارد، البته اگر یک متهم در جوی آزاد و در دادگاه صالح اقرار و اعتراف کند در این صورت مسموع است.

یک وقت آقای علی اصغر کیمیایی مسئول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت شده در سال ۶۵ بود گفت: «دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان آوردند و آن قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کنند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند و از امام طلب عفو کنند». آقای کیمیایی از قول آقای رحیمی حاجی آبادی - داماد آقای شیخ نصرالله صالحی - که او هم مدتی بازداشت بود نقل می‌کرد که در سلول با این دو نفر طلبه هم سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این قدر ناراحتید؟ می‌گویند: «ما را مجبور کردند که علیه مسئولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم، آنها یک نوشته‌ای را که خودشان تنظیم کرده بودند جلوی ما گذاشتند و گفتند باید همین‌ها را جواب بدهید و از ما بر دروغها اقرار و مصاحبه گرفتند، حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟!» آقای کیمیایی می‌گفت من این دو نفر را بعدا در بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم، آنها ضمن معذرت خواهی ماجرا را همان طور که آقای رحیمی تعریف کرده بودند نقل کردند.

باز همین آقای کیمیایی نقل می‌کرد که در سال ۱۳۶۶ که برای بررسی پرونده‌ام چند روزی در زندان اوین بودم، در جلسه‌ای که با حضور آقایان رازینی حاکم شرع دادگاه و فلاحیان دادستان دادگاه ویژه و سیدمهدی هاشمی برگزار شد، من دو مورد از مواردی را که سیدمهدی در باره مدارس گفته بود مطرح کرده و از او توضیح خواستم که چرا چنین مطلب خلاف واقعی را گفته‌ای؟! سیدمهدی با تعجب از من سؤال کرد: «مگر این قسمت از مصاحبه من پخش شد؟» به او گفتم آری، گفت: «عجب! قرار نبود این قسمت از مصاحبه پخش شود. برادران اطلاعات به من گفتند اینها را بگو، ما پخش نمی‌کنیم!».

همچنین آقای حسن ساطع - مسئول اطلاعات سپاه اصفهان و از افرادی که در ارتباط با پرونده سیدمهدی هاشمی بازداشت شده بود - وقتی از زندان آزاد شد برای من نقل کرد که این اواخر من دو سه روز با سیدمهدی در یک سلول بودم، من به او گفتم آخر این حرفهای بی‌اساس چیست که شما در مصاحبه خود گفته‌ای؟ گفت: «امان از فریب! ری شهری آمد به من گفت مگر تو امام را قبول نداری، گفتم چرا، گفت من از طرف امام برایت پیغام آورده‌ام که شما این حرفها را بزنید مصلحت نظام این است و بعد ما شما را آزاد می‌کنیم، و بنا شد ما دوتا مصاحبه‌داشته باشیم یکی مخصوص که فقط برای امام و آقای منتظری بگذارند و دیگری برای مردم که آن را پخش نکنند.

بعد آن مصاحبه‌ای که از من گرفتند برای پخش کردن پخش نکردند و آن که فقط بنا بوده امام و آقای منتظری ببینند و بنا بوده در آن چیزهایی که آنها می‌خواستند گفته شود آن را با تقطیع و سانسور پخش کردند». آنهايي که با سيدمهدی آشنایی داشتند می‌دانند که او علاقه شدیدی به مرحوم امام داشت و ظاهراً آقای ری شهری با سوءاستفاده از این رابطه عاطفی و با فشارهای روحی و روانی او را فریب داده است.

علاوه بر این آقای محمود صلواتی مسئول مدرسه رسول اکرم (ص) و امام محمدباقر (ع) که ایشان هم در ارتباط با مدارس بازداشت شد نقل می‌کرد: «دو روز پیش از اعدام سيدمهدی هاشمی در جلسه دادگاه صوری که برای ما گرفته بودند آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای رازینی به عنوان حاکم شرع شرکت داشتند و سيدمهدی را هم در آن جلسه آوردند، من به سيدمهدی گفتم تو آخر چکاره مدارس بودی که در مصاحبه‌ات گفתי ما به مدارس آیت‌الله منتظری می‌خواستیم خط بدهیم، مدارس چند سال پیش از آمدن تو به قم تاسیس شده بود، تو آیاتیک استاد بودی، یک برنامه درسی یا یک کاری برای مدارس کرده‌ای، حتی طلبه‌ها قیافه تو را نمی‌شناسند که خودت را همه‌کاره مدارس معرفی کرده‌ای؟! و او در جواب گفته بوده که مرا فریب دادند و مجبور کردند که این حرفها را بزنم قرار نبوده این مصاحبه‌ها پخش بشود». و بالاخره مصاحبه‌های سيدمهدی هاشمی -علاوه بر اینکه در شرایط سخت زندان و فشار بوده و قهراً اعتبار شرعی و قانونی ندارد- متضمن تهمتها و دروغهای شاخدار نیز می‌باشد و معلوم نیست در آن شرایط چه انگیزه‌های خیالی برای بافتن آن همه دروغ داشته است و عجب آنکه واماندگان سیاسی این دروغهای شاخدار را تکیه‌گاه سیاستهای غلط خود قرار داده‌اند و قیامت و مجازاتهای اخروی را از یاد برده‌اند.

همچنین مصاحبه کامل او را اصلاً به من نشان ندادند و پس از پخش قسمتهایی از مصاحبه کذایی سيدمهدی که متضمن دروغهای شاخداری بود هوچیگری‌ها علیه من و بیت من شروع شد، و من پیش از مصاحبه سيدمهدی از ارتباط او با قتل‌های قهدریجان هیچ اطلاعی نداشتم، و در عین حال در نامه‌ای به مرحوم امام نوشتم: «به جرائم و اتهامات سيدمهدی بدون اغماض مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ مبالغ رسیدگی شود».

(پیوست شماره ۱۴۹)

ضمناً یکی دیگر از کارهای ناجوانمردانه‌ای که در آن هنگام انجام شد اینکه سپاه در وقت حج برای انتقال مواد انفجاری به عربستان از ساکهای حدود صد نفر از حجاج بدون اطلاع آنان سوءاستفاده کرد و پس از کشف آن به وسیله مامورین عربستان و رفتن آبروی ایران، در همانجا زمزمه راه می‌اندازند که خوب است بگویم این کار از طرف سيدمهدی هاشمی بوده است. یکی از افراد سپاه که از متصدیان این کار غلط بود آمد نزد من و گفت: «مسئول من در سپاه اصرار می‌کند که بگویم از طرف سيدمهدی این کار انجام شده و در مجلس و هیات دولت و محافل دیگر این تهمت را شایع کردند». ملاحظه کنید بی‌تقوایی تا چه حد؟!

◀ تبعید آقای سيد هادی هاشمی

س: در همان زمان مسئول دفتر حضرتعالی آقای سيد هادی هاشمی را بازداشت و مدتی به سمنان تبعید کردند، به نظر حضرتعالی این حرکت در راستای چه هدفی انجام پذیرفت؟

ج: پس از مصاحبه کذایی سيدمهدی هاشمی که ضمناً نام عده‌ای را برده بود و قسمتهایی از آن را در تلویزیون پخش نمودند، داماد من آقای سيد هادی هاشمی را نیز بازداشت کردند و پس از مدتی بازجویی از ایشان با گرفتن حکم از مرحوم امام او را به سمنان تبعید کردند و پس از گذشت چندین ماه از تبعید او از طرف دادگاه ویژه برای دادگاه به تهران احضار نمودند و وقتی او برای دیدار ما به قم آمد من او را از برگشت به سمنان منصرف کردم چون می‌دانستم او در مسائل مربوط به سيدمهدی دخالتی نداشته و بیگناه است، تا اینکه شبی آقایان فلاحیان و رازینی آمدند نزد من و گفتند بالاخره پرونده سيد هادی مفتوح است و ایشان باید بیاید که پرونده‌اش را رسیدگی کنیم، گفتم بگذارید پرونده مفتوح باشد.

همان طور که گفتم ظاهراً در ذهن آقایان این بود که پس از امام کارها به من محول می‌گردد و باید دفتر و جریان فکری من در اختیار آقایان باشد و تا سیدمهدی و سیدمهدی هستند این موفقیت برای آنها حاصل نمی‌شود، می‌خواستند این دونفر را به هر شکل شده کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام در اختیار بگیرند، و وقتی از در اختیار گرفتن بیت من و تاثیرگذاری در شخص من مایوس شدند به فکر برکناری من افتادند و شروع کردند به جوسازی علیه من نزد امام، و شایعه قرار گرفتن بیت من در اختیار منافقین و باوراندن این موضوع به حضرت امام نیز دروغ شایع بود که بر همین اساس جعل شده بود، وگرنه همه می‌دانند که من از همان زمان که در زندان بودم با برخی افراد مربوط به مجاهدین خلق درگیر بودم و این آقای حاج احمدآقا بود که بسیاری از اوقات با آنها سر و کار داشت و گاهی بعضی از آنان را به محضر امام نیز می‌رساند، البته شاید نظر او جذب آنان بوده است ولی بالاخره هیچ وقت بیت من در اختیار آنها نبود، آقایان این قدر منافقین منافقین گفتند که شنونده خیال کند منافقین در خانه من صف کشیده‌اند و متصدی کارهای بیت من می‌باشند. بالاخره در این جریانات به افراد مختلف خیلی ظلم شد و آن افرادی که این برنامه‌ها را راه انداختند باید پیش خداوند پاسخگوی آن باشند. همین آقای سیدمهدی را در زمان شاه پس از شکنجه‌های زیاد به دوازده سال زندان محکوم کردند و مدت‌ها در زندان بود تا اینکه قبل از انقلاب آزاد شد و چقدر به انقلاب خدمت کرد ولی بالاخره مزد خود را گرفت.

در این بحرانه‌ها روزی آقای حاج سیداحمدآقا نزد من آمد و حدود سه ساعت نشست و برای راضی کردن من و توجیه کارهای خودشان حرفهایی می‌زد که مورد قبول نبود و بالاخره گفت که خواسته‌های شما از امام و گله‌های شما چیست؟ من مطالبی را گفتم. گفت من فراموش می‌کنم لذا من گفته‌های خود را که به صورت یادداشت - و نه به صورت نامه - در همان جلسه نوشته بودم به او دادم (پیوست شماره ۱۵۰) ولی در رنجامه یادداشت مزبور را به عنوان نامه بی‌امضا و بی‌تاریخ قلمداد کرده و روی آن معرکه گرفته است.

س: حضرت‌عالی برای پیشگیری از اعدام سیدمهدی در مورخه ۶۶/۷/۶ نامه‌ای به مرحوم امام خمینی نوشتید، آیا این نامه به دست ایشان رسید؟ چرا این نامه تاثیر نداشت؟

ج: آن وقت که سیدمهدی را احضار کرده بودند ایشان آمد پیش من و قضیه را مطرح کرد، من روی حساب خوش‌بینی که به آقایان داشتم گفتم مساله‌ای نیست شما بروید بالاخره اگر اتهامی هست بررسی می‌شود، ایشان تقریباً با دلگرمی به من رفت خودش را معرفی کرد، بعد مادرش و بستگانش از من انتظار داشتند که برای او کاری انجام دهم و مرتباً به من مراجعه می‌کردند، مادرش می‌گفت بچه من به دستور شمارفته و خود را معرفی کرده است و من بچه‌ام را از شما می‌خواهم. بعد که حکم اعدام سیدمهدی صادر شد من نامه به امام نوشتم بلکه چندخط به عنوان یادداشت نوشتم و به آقای سید سراج‌الدین موسوی دادم که به امام و دفتر امام منتقل کند، من در آن یادداشت نوشته بودم که بالاخره سیدمهدی از علاقه‌مندان به شماست و خدماتی به انقلاب کرده است و خود او قاتل نیست و از کشتن او هم چیزی به دست نمی‌آید، اگر بشود مورد عفو قرار بگیرد.

(پیوست شماره ۱۵۱)

بالاخره هرچه بود اینها زحماتی برای انقلاب کشیده بودند، ولی متصدیان این کارها که حتی یک سرفه هم برای انقلاب نکرده بودند حالا سرنوشت مسائل به دستشان افتاده بود. یکی از رفقا می‌گفت پیش از انقلاب ما رفته بودیم ظاهراً خرم‌آباد برای منبر، همین آقای که الان درراس این کارهاست هم برای تبلیغ به آنجا آمده بود ما گاهی از امام چیزهایی نقل می‌کردیم این آقا به ما می‌گفت: «این قدر اینجاکمینی خمینی راه نیندازید ما اینجا آمده‌ایم کاسبی کنیم!» خوب حالا اینها شده بودند انقلابی دواتشه و طرفدار خط امام، و سیدمهدی شده بود ضدامام و ضدانقلاب و ساواکی. من نمی‌دانم که آن وقت آن یادداشت به دست امام رسید یا نه ولی همین چند وقت پیش من دیدم درمجله الشراع (۱) چیزی از قول آقای ری شهری چاپ شده بود به این مضمون: «پیش از حکم اعدام سیدمهدی، احمدآقا از دفتر امام به من زنگ زدند که نظر امام این است که سیدمهدی اعدام نشود و به یک جایی تبعید شود، من گفتم باید دستور به خط امام باشد، گفتند

بفرستید بگیریید و من نفرستادم و سیدمهدی اعدام شد، بعد پیام را خودشان فرستادند ولی جوری وانمود شد که پیش از آنکه این پیام برسد او اعدام شده است». این اعتراف آقای ری شهری - اگر درست باشد - نشان می دهد که آن یادداشت به دست امام رسیده و موثر بوده است ولی آقایان به دنبال اجرای نظر خود بوده اند.

◀ جریان اعدام آقای امید نجف آبادی

خوب این اقرار و اعترافها که در زندان و با تهدید انجام می شود چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ مرحوم آقای امید را نیز در زندان متهم به اعمال منافی عفت کردند و او را به این اتهام اعدام کردند، آیا آقای امید که سنی از او گذشته بود اهل این مسائل بود؟! نقل می کنند در همان ایام که این مصاحبه ها پخش می شد و این مسائل مطرح بود، مرحوم آیت الله آقای حاج میرزاهاشم آملی (رحمه الله علیه) پدر همین آقایان لاریجانیها به ملاقات مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (رحمه الله علیه) رفته بودند، بعد خادم منزل برای آنها چای آورده بود، سینی چای را گذاشته بود و می خواسته برود مرحوم آیت الله نجفی به شوخی به ایشان گفته بودند نخیر تو هم بیا همین جا بنشین می ترسم اگر تو نباشی بعد بگویند آقای نجفی با آقای آملی فلان عمل را انجام دادند!

و بالاخره بر حسب اخبار معتبره و فتاوی بزرگان اقرار و اعتراف در زندان و یا در حال تهدید هیچ ارزش شرعی ندارد، و بخصوص در امور جنسی از پیامبر خدا (ص) نقل شده که شخص مرتکب توبه کند و اصلاً بروز ندهد، و اگر فرضاً اقرار کرد و سپس انکار نمود نسبت به حدی که رجم یا قتل باشد انکار او مسموع است و رجم و قتل اجرا نمی شود. حکم شرع این است ولی متأسفانه شنیده می شود گاهی افراد را به زور وادار به اقرار کرده اند و بر اقرار زوری او ترتیب اثر هم داده اند، و آقای امید را نیز به همین اتهامها و با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرایط اعتبار ندارد و بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد، و عجیب اینکه این اتهام در یک واقعه به چند نفر متوجه شد که چون بقیه متعلق به برخی بیوت بودند به مرحوم امام متوسل شدند و فوراً آزاد شدند و امید را اعدام کردند. تعقیب من نسبت به این قبیل امور اولاً به واسطه مراجعه و ابستگان زندانیان و توقعاتشان بود (پیوست شماره ۱۴۴) و ثانیاً من می دیدم به نام حمایت از دستورات امام کارهای خلافی را انجام می دهند و من سکوت در برابر ظلم را بزرگترین گناه می دانستم، حالا این قبیل انجام وظیفه را چماق کرده اند علیه من!! و لا حول و لا قوه الا بالله. البته من با برخی قضاوتهای آقای امید در اصفهان و مصادره کردن بعضی اموال توسط او مخالف بودم ولی بازداشت و اعدام او برای این امور نبود و ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مک فارلین شد.

× × × پاورقی × × ×

۱ - مجله الشراع، شماره ۷۷۷، مورخه ۱۹۹۷/۴/۲۱ مطابق با ۱۳۷۶/۲/۱

◀ ولایت بر فقیه هدف جوسازیها

س: همان گونه که در جریان هستیید علیه بیت حضرتعالی شدیداً جوسازی شده است، هم در رنجنامه و کتاب خاطرات سیاسی و هم در جاهای دیگر، آیا به نظر حضرتعالی افراد ناصالحی در بیت و دفتر حضرتعالی بودند یا اینکه اهداف دیگری پشت سر این جوسازیها بوده است؟
ج: به قول معروف همه دعاها سر لحاف کهنه ملانصرالدین بود. به هیچ وجه من نمی خواهم بگویم افرادی که در بیت من بودند ملک و معصوم بودند، در خانه ما باز بود و همه افراد رفت و آمد

می کردند. اما افرادی که منافق باشند یا با خارج مربوط باشند یا افراد ناجور و وابسته‌ای باشند در بیت من نبودند، حتی قضیه سیدمهدی هاشمی هم بهانه بود، از همان اول هدف اصلی من بودم و همه اینها زمینه برای برکناری من بود، در صورتی که مرحوم امام اگر دوستانه به من می گفتند شما کنار بروید من می رفتم و مشغول درس و بحث خود می شدم ولی کسانی که طراح و پشت صحنه این قضیه بودند بنایشان بر تخریب و شکستن حیثیت من بود، وگرنه هیچ‌گاه بیت من در اختیار منافقین نبود، برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را می گفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاهها وسایلی را گذاشته بودند و گزارشهایی رابه خارج فرستاده‌اند، منتها نگذاشتند سروصدایش بلند شود. اینها با این سروصداها و جوسازیها می خواستند افرادی را در بیت من بگذارند و به وسیله آنها مرا کنترل کنند، اینها برای بعد از امام به دنبال «ولایت بر فقیه» بودند نه به دنبال «ولایت فقیه»، من این مطلب را صریحا در نامه‌نه صفحه‌ای مورخه ۱۳۶۵/۷/۱۷ (پیوست شماره ۱۴۳) به مرحوم امام نوشتم که آقایانی که مدت‌هاست در پشت این صحنه هستند و متاسفانه آخر الامر از عنوان حضرتعالی خرج کرده‌اند، بدانند که اگر سیدمهدی هاشمی را پیش من تکه‌تکه کنند من خودم را به کسی نمی فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می کنم و خانه من فعلا که منشا اثری نیستم قیم لازم ندارد.

اصلا این همه آقایان علما در قم و جاهای دیگر دارای بیوت بوده و هستند و هر کدام مطابق سلیقه خود اعضای دفتر خود را انتخاب می نمایند، و هیچ‌گاه معمول نبوده کسی نسبت به اعضای دفتر دیگری علنا نظر بدهد و امر و نهی کند و در این رابطه افشاگری نماید، این کار را می گویند تصرف در امور دیگران با هتک حیثیت آنان، اگر جایی لازم باشد باید دوستانه به خود طرف تذکر دهند.

◀ ملاقات آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام

س: با اینکه می گویند حضرت امام نسبت به افراد بیت و دفتر جنابعالی حساس بوده‌اند شنیده شد که پس از جریان سیدمهدی، مرحوم امام به آقای سیدهادی هاشمی سفارش بیت شما را کرده‌اند، مستدعی است این موضوع را بیان فرمایید.

ج: به دعوت آقای حاج سیداحمد خمینی در تاریخ ۶۷/۷/۲۷ آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام ملاقات می کند و معظم له پس از تعارفات متداوله و استفسار از حال من و ابلاغ سلام، مطالبی را می فرمایند که من آن را عینا از بولتن کمیته انقلاب اسلامی که گزارش این دیدار را نقل کرده بود می خوانم. ایشان می فرمایند:

«ایشان ان شاء الله از مراجع بزرگ می شوند و از آنجا که امروز قدرت تدریس هم دارند مفید فایده هستند، روی این جهت آقای منتظری برای مرجعیت باید حفظ شوند و صدمه‌ای به ایشان وارد نشود، من احساس می کنم دستهایی در غیر معممین نظیر نهضت آزادی و بیشتر در معممین هست که می خواهند مرجعیت آقای منتظری صدمه بخورد و ایشان ملوک شوند و باید نگذاشت اینها چنین کاری بکنند. در بین معممین افرادی هستند که حسادت می ورزند و روی آقای منتظری و مرجعیت ایشان حساسیت دارند. شما در بیت آقای منتظری هستید باید نگذارید این‌گونه افراد به مرجعیت ایشان صدمه‌ای بزنند و موجب ناراحتی بشوند چرا که شکی نیست این‌گونه افراد به آینده ایشان ضربه می زنند» (۱)

البته آقای آسیدهادی می گفت: «امام در این ملاقات تعبیر بالاتری به کار برده بودند که من دیدم ممکن است به برخی از مراجع بزرگ برخورد کند و برای همین بعد از ملاقات به احمد آقا گفتم اگر به این صورت منتشر کنید مراجع دیگر از امام ناراحت می شوند، و احمد آقا هم قدری لحن آن را تغییر داد و به صورت فعلی آن را منتشر کرد»، هر چند من نمی دانم چه گزارشهایی به امام

رسیده بود که ایشان فکر می‌کردند برخی آقایان نهضت‌آزادی مثلا با مرجعیت من مخالف هستند و در این ملاقات به آن اشاره داشته‌اند.

نکته‌ای که قابل توجه است اینکه ملاقات آقاهادی با امام در اواخر مهرماه ۶۷ انجام شده، یعنی مدت‌ها بعد از قضیه سیدمهدی و اعدام او و حتی بعد از جریان اعدام زندانیان که موجب اعتراض شدید من شده بود، حالا در این دوسه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارشهایی به ایشان داده بودند که ذهن امام را ملکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای نامه ۱۳۶۸/۱/۶! من نمی‌دانم.

× × × پاورقی × × ×

۱ - بولتن خبری کمیته انقلاب اسلامی، شماره ۵۵، تاریخ انتشار ۱۳۶۷/۸/۸

◀ اتهام حمایت از منافقین و لیبرالها

س: مساله دیگری که به شما نسبت داده شده این است که شما از منافقین و لیبرالها حمایت می‌کرده‌اید، اصولا مبنای این نسبت چیست؟ آیا حضرتعالی موضعگیری خاصی داشتید که اینها چنین نسبتی را به شما داده‌اند؟

ج: بعد از جریان مرصاد نامه‌ای از امام گرفته بودند که منافقین سر موضوع را در زندانها اعدام کنند و پس از تعطیل کردن ملاقاتهای زندانیان به‌طور کلی با این نامه چنانکه نقل شد حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را -تردید از من است- اعدام کردند، من راجع به این موضوع دوتا نامه به امام نوشتم که ظاهرا همینها زمینه این اتهام شده است.

من همیشه زندانبانها و مسئولین زندان را از برخورد غیر اسلامی با زندانیان برحذر می‌داشتم، من به زندانها نماینده می‌فرستادم که زندانها را بازرسی کنند که اخلاق اسلامی در آنها رعایت شود و به زندانیان ظلم نشود و حقوق آنها پایمال نگردد، درست است که یک کسی زندانی ماشده ولی نباید به او ظلم بشود هر چند -به قول آقایان- از منافقین باشد، آقایان انصاری نجف‌آبادی و محمدی یزدی مدت‌ها نماینده من در زندانها بودند و به شکایات زندانیان رسیدگی می‌کردند، خلاصه من با تندروها مخالف بودم نسبت به هر کسی که می‌خواست باشد، حتی تعبیر به «منافق» هم صحیح نیست. این حدیث در کتاب جهاد وسائل الشیعه است: «ان علیا(ع) لم یکن ینسب احدا من اهل حربه الی الشرک و لا الی النفاق و لکنه کان یقول: هم اخواننا بغوا علینا»(۱): «حضرت علی(ع) هیچیک از کسانی را که با او می‌جنگیده‌اند به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد بلکه می‌فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده‌اند»، حالا ما با اندک چیزی افراد را به انواع برچسبها متهم می‌کنیم.

درباره حمایت از نهضت‌آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالامی‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخوردهای ظالمانه می‌کنند که در مجلات و روزنامه‌های خودشان علیه آنها مرتب چیز بنویسند، من با این افراط و تفریطها مخالف بودم، همین نهضت‌آزادی خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود امام یک‌روز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلا همین آقای مهندس بازرگان واقعا آدم متعبد و متدینی بودند، ما یک وقت در یک جلسه‌ای در حسینیه ارشاد ناهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید مطهری هم بود، اول ظهر که شد دیدیم آقای مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشه‌ای سجاده‌اش را انداخته دارد نمازش را می‌خواند، آقای مطهری گفت برای ما آخوندها همین ننگ بس که ایشان مهندس است اول وقت نمازش را می‌خواند و ما اینجانشسته‌ایم داریم حرف می‌زنیم. خوب در بین اینها از این افراد بسیار هستند و به این شکل هم نیستند که حالا چشم‌بسته حرف یکی را قبول کنند، بالاخره خودشان فکر و نظر دارند، و باید با منطق صحیح با آنها گفتگو کرد یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت، متأسفانه در این اواخر یک برنامه به نام «هویت» تنظیم کردند و در تلویزیون با آبروی بسیاری از بندگان

خدا بازی کردند، در صورتی که آبروی مسلمان همچون مال و جان او محترم است، و هتک او از گناهان بزرگ است. بالاخره من با این شکل افراط و تفریطها که با این قبیل افرادی شد مخالف بودم و نظرم هم این بود که به حیثیت انقلاب و شخص امام خدشه‌ای وارد نشود. من یک بار به احمدآقا هم این مطلب را گفتم که شما حالای امام را نگاه می‌کنید من می‌خواهم تا پنجاه سال تا صدسال دیگر هیچ سوژه‌ای نسبت به امام نباشد، برای اینکه یک چنین چهره‌ای که در موقعیت مرجعیت آمده است و یک انقلاب به این عظیمی را رهبری کرده است نباید در اذهان ملوک شود، در آخرین ملاقاتم هم من به امام گفتم: «حضرتعالی با آن چهره ملکوتی و نورانیتی که وارد کشور شدید و همه طبقات نسبت به شما علاقه داشتند ما دوست داریم همان چهره برای شما باقی بماند و کارهای خلاف به شما نسبت داده نشود، در زمان پیغمبر (ص) و امیرالمومنین (ع) نیز بسا خلفایی انجام می‌شده ولی بدون اطلاع آنان و هیچ وقت به آنان نسبت داده نمی‌شد، ولی الان در زندانها با زندانیان با خشونت برخورد می‌کنند و می‌گویند نظر امام این است!».

× × × پاورقی × × ×

۱ - وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۲۶ از ابواب «جهاد العدو و ما یناسبه»، حدیث ۱۰

◀ تاکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب

س: در نشریات منافقین خارج از کشور نوشته‌اند که حضرتعالی فتوا داده‌اید که دختران محکوم به اعدام منافقین را قبل از اجرای حکم صیغه کنند و بعد حکم را در مورد آنان اجرا کنند، بفرمایید منشا این نسبت دروغ چه بوده است؟

ج: این قضیه نظیر آن قضیه است که کسی در مقام داستان‌سرایی گفت: «امامزاده یعقوب را در شهر مصر در بالای منار شغالی دید»، یک‌شنونده به او گفت: «امامزاده نبوده پیغمبرزاده بوده، یعقوب نبوده یوسف بوده، مصر نبوده کنعان بوده، منار نبوده چاه بوده، شغال نبوده گرگ بوده و تازه اصل قضیه هم دروغ بوده!» حالا داستان از این قرار است، تمام تلاش من بر این بود که زنان و دختران را اعدام نکنند، چون در آن وقت بسیاری از کسانی که در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر می‌شدند دختر بودند و اینها را به عنوان محارب اعدام می‌کردند، من یک‌روز به امام عرض کردم: «آقا همین طور که در فتاویٰ فقها آمده که مرتد زن اعدام نمی‌شود در مورد محارب هم بعضی از فقها گفته‌اند که محارب زن نباید اعدام شود و این مساله در بین فقها خلافی است، بله اگر قاتل باشد حکم قاتل اعدام است چه مرد باشد و چه زن فرقی نمی‌کند، ولی در مورد غیر قتل، در محارب و مرتد زن به این شکل نیست، شما دستور بدهید که این دختران را اعدام نکنند، اینها معمولاً فریب خورده‌اند، یک‌اعلامیه به آنها داده‌اند خوانده‌اند، شعارهای تندری یاد آنها داده‌اند و اینها هم که اکثراً اهل تشخیص نیستند، تحت‌تاثیر قرار گرفته‌اند، مدتی زندان به اینها بدهند بلکه متوجه اشتباهات خود بشوند و بعد آزاد شوند». امام فرمودند: «خوب به آقایان بگویید دختران را اعدام نکنند». من هم از قول امام به مسئولین تشکیلات قضایی، به مسئولین اوین و جاهای دیگر گفتم دختران منافقین را اعدام نکنید، به قضات هم گفتم دیگر حق ندارید برای دختران حکم اعدام بنویسید، این حرفی بود که من گفتم، بعد آمدند این طرف و آن طرف این‌طور وانمود کردند که فلانی گفته دخترها را اعدام نکنید اول آنها را صیغه کنید بعد اعدام کنید! در خارج از کشور هم منافقین این را دست گرفته بودند، اصل جریان همین بود که من عرض کردم. ما تلاش داشتیم که زنان و دختران غیر از آنان که مرتکب قتل شده‌اند اعدام نشوند، من در همان زمان هم این دروغ تبلیغاتی مجاهدین خلق را تکذیب کردم، اما خوب آنها به تایید یا تکذیب من کاری نداشتند، حرف خودشان را می‌خواستند بزنند، و بالاخره نظر من این بود که زنان اعدام نشوند و چون نوعاً در رابطه با مجاهدین دختران در زندان بودند تعبیر به دختران کردم، ولی شیاطین کلام مرا تحریف کردند.

◀ اعتراض به اعدامهای بی رویه

س: حضرتعالی گویا نامه‌ای به امام خمینی (رضوان الله علیه) در ارتباط با اعدام منافقین در زندانها پس از حمله منافقین به جمهوری اسلامی ایران در عملیات مرصاد-فروغ جاویدان-نوشتید، در این ارتباط بفرمایید که قضایا چگونه بود و چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که این نامه را بنویسید؟

ج: بله همان گونه که فرمودید پس از اینکه مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند عملیات مرصادانجام گرفت و تعدادی از آنها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آنها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یک باره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رای اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها سرموضع هستند اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دونفر از آنها نظرشان این بود که فلان فرد سرموضع است ولو اینکه به یک سال یا دو سال یا پنج سال یا بیشتر محکوم شده باید اعدام می‌شد، این نامه منسوب به امام تاریخ ندارد، اما این نامه روز پنجشنبه نوشته شده بود، روز شنبه توسط یکی از قضات به دست من رسید و آن قاضی بسیار ناراحت بود، من نامه را مطالعه کردم خیلی نامه تندی بود که در عکس العمل عملیات مجاهدین خلق در مرصاد نوشته شده بود و شنیده شد که به خط حاج احمد آقا است، البته چون این نامه برای همه قضات فرستاده شده بود اشکال ندارد که برای شما هم بخوانم تا واقعیت قضایا آن گونه که اتفاق افتاده روشن شود، متن این نامه به این شکل است:

پیوست شماره ۱۵۲:

◀ متن نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدام منافقین

سرموضع در زندانها

بسم الله الرحمن الرحيم

از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حيله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سرموضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب

نمائید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «اشداء علی الکفار» باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. والسلام.
روح الله الموسوی الخمینی

◀ این نامه تاریخ هم ندارد اما در پشت آن آقای حاج احمد آقا نوشته است:

پدر بزرگوار حضرت امام مدظله العالی
پس از عرض سلام، آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت تعالی درباره منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:
۱ - آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده اند و محاکمه شده اند و محکوم به اعدام گشته اند ولی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتی محاکمه هم نشده اند محکوم به اعدامند؟
۲ - آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟
۳ - در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلا عمل کنند؟
فرزند شما، احمد

◀ زیر این نامه نوشته شده:

بسمه تعالی
در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.
روح الله الموسوی الخمینی

بعد من به آیت الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضایی بودند پیغام دادم: «مگر قضایه های شما اینها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده اند! مگر شما مسئول نبودید! آن وقت تلفنی به احمد آقا می گویی که اینها را مثلا در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان؟! شما خودت می رفتی با امام صحبت می کردی که کسی که مثلا مدتی در زندان است و به پنج سال زندان محکوم شده و روحش هم از عملیات منافقین خردار نبوده چطور ما او را اعدام کنیم؟! مگر اینکه جرم تازه ای مرتکب شده باشد که بر اساس آن جرم او را محاکمه کنیم».
بالاخره مدتی ملاقاتهای زندانیان را تعطیل کردند و برحسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی - تردید از من است - از زن و مرد را در کشور اعدام کردند، حتی افرادی که نماز می خواندند، روزه می گرفتند، طرف رامی آوردند به او می گفتند بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش برمی خورد نمی گفت، می گفتند پس تو سر موضع هستی و او را اعدام می کردند! در همین قم یکی از مسئولین قضایی آمد پیش من و از

مسئول اطلاعات قم گله می کرد که می گوید تندتند اینها را بکشیم از شرشان راحت شویم، من می گویم آخر پرونده های اینها را بررسی کنیم یک تجدیدنظری در حکم اینها بکنیم، می گوید حکم اینها را امام صادر کرده ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می گویند تو سر موضعی؟! او هم نمی داند که قضیه از چه قرار است می گوید بله، فوری او رامی برند اعدام می کنند.

بالاخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم، اتفاقا آقای آسیدهای هاشمی و آقای قاضی خرم آبادی اینجا بودند با آنها مشورت کردم، گفتند این کار را نکنید چون امام از دست منافقین پس از جریان مرصاد عصبانی هستند و اگر شما یک چیزی بنویسید ایشان ناراحت می شوند، آنها بلند شدند رفتند ولی من همین طور ناراحت بودم، نماز ظهر و عصر را خواندم، فکرمی کردم که بالاخره به من می گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده ام، اگر یک نفر بی گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود من هم مسئولم، بالاخره با قرآن مجید استخاره کردم این آیه شریفه آمد: «و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید» (۱): «به گفتار نیکو هدایت شدند و هدایت شدند به راه پسندیده»، پس از این بود که نشستیم این نامه را نوشتیم:

× × × پاورقی × × ×

۱ - سوره حج (۲۲)، آیه ۲۴

◀ پیوست شماره ۱۵۳: نامه به حضرت امام در اعتراض به اعدام محکومین در زندانها، مورخه ۶۷/۵/۹

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از عرض سلام و تحیت، به عرض می رساند راجع به دستور اخیر حضرتعالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندانها، اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهرا اثر سوئی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زند آنها و لا در شرایط فعلی حمل بر کینه توزی و انتقام جوئی می شود. و ثانيا خانواده های بسیاری را که نوعا متدین و انقلابی می باشند ناراحت و داغدار می کند و آنان جدا زده می شوند.

و ثالثا بسیاری از آنان سرموضع نیستند ولی بعضی از مسئولین تند با آنان معامله سرموضع می کنند.

و رابعا در شرایط فعلی که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفته ایم و بسیاری از رسانه ها و شخصیتها از ما دفاع می کنند، صلاح نظام و حضرتعالی نیست که یکدفعه تبلیغات علیه ما شروع شود.

و خامسا افرادی که به وسیله دادگاهها با موازینی در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده اند اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه ای بی اعتنائی به همه موازین قضایی و احکام قضات است و عکس العمل خوب ندارد.

و سادسا مسئولین قضائی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تاجر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی گناهی و یا کم گناهی هم اعدام می شوند، و در امور مهمه احتمال هم منجز است.

و سابعاً ما تا حال از کشتن آنها و خشونتها نتیجه ای نگرفته ایم جز اینکه تبلیغات را علیه خود زیاد

کرده‌ایم و جاذبه منافقین و ضدانقلاب را بیشتر نموده‌ایم، بجاست مدتی با رحمت و عطف و برخورد شود که قطعا برای بسیاری جاذبه خواهد داشت.

و ثامنا اگر فرضا بر دستور خودتان اصرار دارید اقلا دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد نه اکثریت، و زنان هم استثنا شوند مخصوصا زنان بچه‌دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطان خواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند، و بجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله (ص): «ادرئوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان کان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه». والسلام علیکم و ادام الله ظلکم.

۱۶ ذی‌الحجه ۱۴۰۸ - ۶۷/۵/۹

حسینعلی منتظری

و منظور من از زنان بچه‌دار زنان آبستن نبود - که احمدآقا در رنجامه‌اش سوژه و معرکه علیه من گرفته - بلکه منظور زانی بود که دارای چندبچه بودند و با کشتن آنها بچه‌های آنها بی‌سرپرست می‌شدند، و بالاخره این نامه را نوشتم و دو نسخه از آن فتوکپی گرفتم، نسخه اصل را فرستادم برای امام و یک نسخه را هم برای شورای عالی قضایی، چون شورای عالی قضایی مسئولیت این قضیه را به عهده داشت و می‌بایست می‌رفتند با امام صحبت می‌کردند، بعد که نامه‌ها را فرستادم به آقای سیدهادی تلفن زدم و گفتم: «من نامه‌ای نوشتم و خدمت امام فرستادم، شما به آقای محمدعلی انصاری در دفتر امام تلفن بزنید که آن نامه را بگیرند بدهند خدمت امام»، ایشان گفت: «مگر بنا نشد شما چیزی ننویسید؟» گفتم: «بالاخره من نوشتم و فرستادم». حالا اینکه می‌گویند بیت ایشان بخصوص آقای سیدهادی در این قضیه نقش داشته حرف بی‌اساسی است چون بیت من با نامه نوشتن من مخالف هم بودند.

چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجه‌الاسلام آقای محمدحسین احمدی پسر آیت‌الله آقای آشیش علی اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من خیلی ناراحت بود می‌گفت: «در آنجا تندتند دارند اعدام می‌کنند، به یک شکلی نظر اکثریت درست می‌کنند، خوب تشخیص نمی‌دهند، اینها از عملیات منافقین ناراحت هستند و افتاده‌اند به جان زندانیان»، من عین مطالب ایشان را نیز در نامه‌ای بدین شکل برای امام منعکس کردم:

پیوست شماره ۱۵۴: نامه مجدد به امام خمینی در این مورد، مورخه ۶۷/۵/۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۶۷/۵/۹ برای رفع مسئولیت شرعی از خود به عرض می‌رسانم سه‌روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرت‌عالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسئول اطلاعات یادادستان -تردید از من است- از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سرموضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت، گفت معلوم می‌شود توهنوز سر موضعی و با او معامله سرموضع انجام داد و این قاضی شرع

می‌گفت من هر چه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تاثیر می‌باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمایید که چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرتعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می‌باشند.

والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته
۶۷/۵/۱۳ - حسینعلی منتظری

این نامه دوم من راجع به این موضوع بود، بعد من دیدم آنها دارند کارشان را ادامه می‌دهند، اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدامها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: «ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمایید و...!» من بسیار ناراحت شدم و رئوس مطالبی را که یادداشت کرده بودم در این جلسه با آنها صحبت کردم و بعد یک نسخه از آن را به آنها دادم که برای شما می‌خوانم، و این همان چیزهایی است که حاج احمدآقا در رنجامه روی قسمتهایی از آن معرکه گرفته است، در صورتی که این نامه نیست بلکه یادداشت است:

پیوست شماره ۱۵۵: یادداشت خطاب به آقایان نیری قاضی شرع، اشراقی دادستان، رئیسی معاون دادستان، پورمحمدی نماینده اطلاعات در اوین برای اجرای حکم امام، مورخه ۶۷/۵/۲۴

بسمه‌تعالی

- ۱ - من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام جویی باشد من بیشتر باید دنبال کنم، ولی من مصلحت انقلاب و اسلام و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم.
- ۲ - این‌گونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر قطعاً در درازمدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.
- ۳ - روش پیغمبر (ص) را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده است، پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدالقب «رحمه للعالمین» گرفت. روش امیرالمومنین (ع) با اهل جمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.
- ۴ - بسیاری از افراد سرموضع را، رفتار بازجوها و زندانبانها، آنان را به سرموضع کشانده و الا قابل انعطاف بودند.

۵ - مجرد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمومنین (ع) نسبت به ابن ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با

اینکه خودش فرمود او قاتل من است.

۶ - مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند، و ارتداد سران فرضاً موجب حکم به ارتداد سمپاتها نمی‌شود.

۷ - قضاوت و حکم باید در جو سالم و خالی از احساسات باشد «لایقزی القاضی و هو غضبان» الان با شعارها و تحریکات جو اجتماعی ماناسالم است، ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم به جان اسرا و زندانیان سابق افتاده‌ایم، وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سؤال بردن همه قضات و همه قضاوت‌های سابق است، کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقاتها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟

۸ - من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه‌ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کرده‌ایم همه غلط بود؟

۹ - من چندین نفر از قضات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود، و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است.

۱۰ - در خاتمه مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ فکر و برداشت است یک نحو منطق است، و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود، ان‌شاءالله موفق باشید. ح-م

حاج احمد آقا در رنجامه روی بند دهم خیلی معرکه گرفته که چرا گفته‌ای کار منافقین یک نحو منطق است، در صورتی که کسانی که فریب شعارهای منافقین را خورده‌اند و فرضاً چند اعلامیه پخش کرده‌اند با کسانی که در عملیات مرصاد شرکت داشتند فرق دارند، و اصل آن هم یادداشت است نه نامه رسمی.

بالاخره این مطالب را من برایشان خواندم بعد یک نسخه از آن را هم به آنها دادم و شفاهی به آنها گفتم: «الان دهه محرم است، یک مقدار دست نگه دارید»، بعد به آنها گفتم: «اگر امام هم اصرار دارند شما یک عده از آنها را که در زندان شیطنت می‌کنند و تبلیغ و فعالیت دارند مجدداً با روش صحیح بازجویی کنید و آنها را درست محاکمه کنید و پس از محاکمه اگر محکوم به اعدام شدند اعدامشان کنید، در این صورت لااقل کسی نمی‌گوید کسی را که به پنج سال زندان محکوم شده است جمهوری اسلامی اعدام کرده است»، و طبیعی بود که این مسائل به آقای‌ری شهری و احمد آقا منتقل می‌شد و آنها از این برخوردها و بازخواست‌های من ناراحت بودند. بالاخره در آن جریان طبق گزارش‌هایی که به من دادند حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را اعدام کردند.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده‌ای را آورده بود پیش من مربوط به دختری که می‌خواسته‌اند او را اعدام کنند، می‌گفت من با اعدام او مخالف بودم اما با اکثریت آراء او را اعدام کردند، در این پرونده دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش آمده‌ها هست شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید قرآن و نهج‌البلاغه را بخوانید و...، که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متاثر بود. حجه‌الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندانها بود می‌گفت شش یا هفت برادر بودند که اینها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، خیلی هم متعبد بودند، می‌گفتند ما با منافقین هم مخالف شده‌ایم، اما به اینها می‌گویید باید مصاحبه کنید، اینها می‌گویند ما حاضر

نیستیم مصاحبه کنیم ما حاضریم چیزی بنویسیم ولی مصاحبه تلویزیونی نمی کنیم این برای ماشکست است، و اینها را به این بهانه گفتند که سر موضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود باقی گذاشتند، به این شکل کار می شد.

بالاخره این جریان گذشت بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیر مذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیر مذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آنها این بود که با این نامه کلک آنها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می خواهید بکنید دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: «از امام یک چنین نامه‌ای گرفته اند و می خواهند اینها را تند تند اعدام کنند»، گفتم: «چطور شما الان برای کمونیستها به این فکر افتاده اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبیها هم چیزی نوشته؟!» گفتم: «پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه به دست من رسید و این همه مسائل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبرنگارید؟!» حالا من نمی دانم ایشان آیا واقعا خبر نداشت یا پیش من این صحبتها را می کرد.

س: پس در واقع هدف شما از این برخوردها و نوشتن این نامه‌ها یک اقدام انسانی و نوعی مصلحت بینی برای نظام و انقلاب و بیان یک حکم شرعی بوده است.

ج: بله، دقیقاً همین طور است، هدف من دفاع از مجاهدین خلق نبود، هدف من پایداری بر ارزشهایی بود که خودمان آنها را قبول داشتیم و نباید حب و بغضها باعث خدشه دار شدن آنها می شد، هدف من محفوظ ماندن شخصیت امام و چهره ولایت فقیه بود که نباید به نام آن بعضی کارها انجام می شد، مجرد هواداری از مجاهدین شرعاً مجوز اعدام نیست و در جمهوری اسلامی حقوق همه طبقات باید حفظ شود.

نکته دیگری را که من همین جا می خواهم عرض کنم این است که چه کسی باعث شد که این نامه من (نامه مورخه ۶۷/۵/۹) به دست رادیوبی بی سی برسد و حدوداً پس از هشت ماه از گذشتن قضیه، در ایام عید نوروز یعنی شب پنجم عید یک روز قبل از نامه ۶۸/۱/۶، از بی بی سی پخش شود بدون اینکه هیچ توضیحی راجع به کل جریانات داده شود و جو احساسات را به عنوان دفاع فلانی از منافقین بالا ببرد و زمینه نوشتن نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام را فراهم نماید، با اینکه من آن نامه را فقط برای امام و شورای عالی قضایی فرستاده بودم و در این مدت آن را به احدی نداده بودم، البته بعضی آن نامه را در همان زمانها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند! من حدس می زنم دستهایی در کار بوده که زمینه را برای نتیجه گیری نهایی آماده می کرده است.

پیوست شماره ۱۵۶: نامه آقای سید احمد خمینی در پاسخ به نامه مورخه ۶۷/۵/۱۳
آیت الله العظمی منتظری

بسمه تعالی

حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری دامت برکاته
پس از عرض سلام، حضرت امام فرمودند:

نامه دوم جنابعالی موجب تعجب شد، شما فرد مذکور را بگوئید بیاید تهران تا مسائلش را بگوید و مطمئن باشید و باشد که مساله محرمانه می ماند. شما که می دانید من نمی خواهم سرسوزنی به بی گناهی ظلم شود ولی دید شما در مورد ضدانقلاب و بخصوص منافقین را قبول ندارم. مسئولیت شرعی حکم مورد بحث با من است جنابعالی نگران نباشید. خداوند شر منافقین را از سر همه کوتاه فرماید.

۶۷/۵/۱۵ - ارادتمند، احمد خمینی

بالاخره آقای شیخ محمدحسین احمدی به جماران رفت ولی موفق به زیارت امام نشد و لذا مطالب خود را به صورت نامه ای به امام نوشت و به احمد آقا سپرد که به اطلاع امام برساند و البته حسب قرائن چه بسا مانند خیلی دیگر از نامه ها به امام نرسیده باشد. بعد از چندی که قضایای برکناری پیش آمد و رنجنامه احمد آقا منتشر شد مانند بقیه موارد مندرج در آن مطلبی سرپا کذب هم در مورد ملاقات آقای احمدی آورده بود که ایشان علیرغم شرایط بد آن موقع تکذیبیه ای خطاب به احمد آقا نوشت و بالصراحه حرفهای او را رد کرد.
(پیوستهای شماره ۱۵۷ و ۱۵۸)

س: اصولا چرا حضرتعالی به مرحوم امام نامه می نوشتید و چه انگیزه ای از این کار داشتید؟
ج: افراد زیادی از من این سؤال را کرده اند، بالاخره در ایران ما انقلابی به نام اسلام و به منظور پیاده شدن عدالت و جلوگیری از ظلم و تعدیات رخ داده بود، و هر چند ایشان رهبر انقلاب بودند ولی انقلاب همگانی بود و من هم به سهم خود در آن نقش داشتم و نسبت به هر کار خلافی که انجام می شد تا اندازه ای خود را مسئول می دانستم، و بخصوص مردم مرا از طرفداران نزدیک به معظم له می دانستند و انتظار داشتند در مقابل کارهای خلاف یا اشتباه ساکت نباشم، به علاوه امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از کارهای خلاف بر همه واجب است، مرحوم امام هم که علم غیب نداشتند و چه بسا در ارگانها و ادارات و بخصوص در زندانها و بازجوییها کارهای خلاف و تندیها انجام می شد، و همه اینها به حساب اسلام و نظام گذاشته می شد، تماس تلفنی هم با مرحوم امام میسر نبود و رفتن خدمت ایشان هم با بعد و فاصله مکانی مشکل بود، لذا ناچار بودم برای انجام وظیفه شرعی به وسیله نامه نظرم را به ایشان منتقل کنم و گاه پس از گذشت چندماه حضورا نیز مطالبی را یادآور می شدم، و اما مخالفت عده ای نسبت به این تذکرات یا برای این بوده که خودشان یا دوستانشان زیر سؤال می رفتند، و یا می گفتند مرحوم امام ناراحت می شوند، و یا خیال می کردند تذکر به ایشان اعتراض به ایشان و زیر سؤال بردن ایشان تلقی می شود.

آقای سیدهادی هاشمی در آن اواخر که حاج سیداحمد خمینی به گفته خودش مشغول نوشتن رنجنامه بوده با او ملاقاتی داشته که او به آقای سیدهادی اصرار می کند که آقای منتظری را وادار کن به امام بنویسد: «همه نامه هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته اند!» در صورتی که توجه دارید که تذکر دادن به رهبر جامعه به منظور رفع مشکلات و جلوگیری از خطاها، زیر سؤال بردن ایشان نیست و وجهی ندارد که اطرافیان ایشان ناراحت شوند، بلکه طبعا باید خوشحال هم می شدند. پیغمبر اکرم (ص) در مسائل سیاسی و اجتماعی می فرمودند: «اشیروا علی» و خداوند هم دستور می دهد: «و شاورهم فی الامر» و اصل انتقاد و تذکر دادن در زمان پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) و همچنین در زمان شیخین امر معمول و متداولی بود، و بالاخره من از معظم له دور و آقایان هم هر چه می خواستند به ایشان القاء

می کردند، ان شاء الله قصد خیر داشته اند. و الی الله اشکو و هو حسبی و نعم الوکیل، من از انجام وظیفه شرعی خوشحالم و هیچگاه طالب مقامی نبوده ام تا به خاطر فقدان آن ناراحت باشم.

س: در همین ارتباط نظر عده ای این است که در آن زمان که رهبری انقلاب و کشور به دست مرحوم امام (قدس سره) بود چه ضرورتی داشت که شما با سخنرانی یا نوشتن نامه های انتقاد آمیز و گاهی تند زمینه هایی را برای بدخواهان و فتنه انگیزان فراهم کنید، آیا بهتر نبود که حضرت تعالی سکوت می کردید و هر وقت که مسئولیت انقلاب و کشور به دوش شما قرار می گرفت شما دیدگاهها و نظرات خود را ابراز و اجرایی فرمودید تا از این حوادثی که پیش آمد و ضربه آن به کل نیروهای انقلاب و مردم خورد جلوگیری می شد؟

ج: همان گونه که عرض کردم در یک کشور تنها یک نفر مسئول نیست و همه کارها را هم یک نفر انجام نمی دهد و نمی تواند هم انجام بدهد، تمام وزارتخانه ها و نمایندگان مجلس و استانداران و فرمانداران و دیگر نیروهای موثر هستند که یک کشور را اداره می کنند. مرحوم امام هم در این اواخر بشدت بیمار بودند و کمتر با بیرون ارتباط داشتند، در این اواخر آن قدر که به من مراجعه می شد و مشکلات و نارسایی ها مطرح می شد شاید یک دهه آن هم خدمت امام مطرح نمی شد. ایشان هم که خبر نداشتند که در کشور چه می گذرد، بالاخره یک کسی باید ایشان را در جریان می گذاشت، احمد آقا و دیگران هم از باب اینکه مراعات حال ایشان را می کردند و نمی خواستند که ایشان ناراحت بشوند خیلی از مسائل را به ایشان نمی گفتند. من هم از باب اینکه افراد مختلف به من مراجعه می کردند و بسا من می توانستم از خیلی از نارسایی ها جلوگیری کنم خودم را موظف به اقدام می دیدم، من گاهی فکر می کنم که نکنند وظیفه ام بیشتر از اینها هم بوده است و من عمل نکرده ام. در حکومت اسلامی افرادی که از مسائل آگاهی دارند و وظیفه دارند که نظرات خود را به حاکم اسلامی منعکس کنند، نارسایی ها را به او بگویند در عین حال دست و بازوی او هم باشند.

از همین آقای آشتیانی که امام جمعه آشتیان است نقل شد که گفته اند یک وقت من از بس مشکلات را دیدم بلند شدم رفتم دفتر امام که این مسائل و مشکلات را برای ایشان مطرح کنم، بعد هنگامی که به دفتر امام رفتم یکی از آقایان دفتر امام به من گفتند شما خدمت امام می روید ملاحظه حال امام را بکنید و یک چیزهایی بگویید که ایشان خوشحال شوند مبادا یک چیزهایی بگویی که ایشان ناراحت بشوند، اگر هم امام از شما چیزی پرسید، بگویید الحمدلله اوضاع خیلی خوب است و مردم دعا گو هستند و راضی اند و مشکلی وجود ندارد و...، ایشان گفته بود من اصلا بلند شده ام اینجا آمده ام که مشکلات را بگویم، بعد بدون اینکه چیزی بگویم برگشته بود، اوضاع به این شکل بود. شاید تنها کسی که جرات می کرد بعضی از مشکلات و نارسایی ها را به امام بگوید من بودم، من از همان اول هم اگر چیزی به نظرم می آمد به طور صریح مطرح می کردم، برخورد من با آیت الله بروجردی هم به این شکل بود، من با آیت الله بروجردی هم به طور صریح صحبت می کردم، مردم با پیغمبر اکرم (ص) و با امیرالمومنین (ع) هم صریح حرفشان را می زدند، چرا ما باید یک جوی ایجاد کنیم که اگر کسی اشکال و ایرادی به نظرش رسید نتواند حرفهایش را بزند؟! من این را وظیفه خود می دانستم، به نظر من آنها که در برابر نابسامانی ها و بی عدالتی ها سکوت می کنند گناهکارند نه آنها که از راههای صحیح و برای خیرخواهی حرفشان را می زنند.

س: البته الان که قضیه گذشته است، ولی اگر همان وقت حضرت تعالی به جای نامه نوشتن با امام (ره) حضوری ملاقات می کردید یا با تماس با مسئولین قضیه را پیگیری می کردید بهتر نبود؟
ج: البته همان وقت من به آقای موسوی اردبیلی پیغام دادم که جریان آن را پیش از این گفتم، بعضی مسئولین جرات نمی کردند با امام حرفی بزنند می آمدند به من متوسل می شدند، صحبت

حضوری هم در آن وقت میسر نبود و فایده‌ای هم نداشت چون بعد از عملیات مرصاد جوخیلی داغ و تند بود، البته الان دیگر اگر و مگرها بی فایده است.

س: سؤال دیگری که در بسیاری از اذهان وجود دارد این است که این نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدامها آیا واقعا از سوی ایشان صادر شده است و به خط خود ایشان می باشد یا اینکه این نامه هم همچون برخی دیگر از نامه‌هایی است که در اواخر عمر امام به نام ایشان منتشر شده و در صحت انتساب آن به معظم له تردید شده است؟ و بر فرض اینکه این نامه از سوی ایشان صادر شده باشد به نظر جنابعالی چه گزارشها و زمینه‌هایی باعث صدور این نامه گردید؟

ج: واقع امر این است که با توجه به شناختی که من از مرحوم امام دارم و سالهای زیاد با ایشان معاشر بوده‌ام به هیچ وجه نمی توانم قاطعانه بگویم که این نامه از ایشان است، من سالها با ایشان محشور بوده‌ام و ایشان فردی باتقوا و عارف بودند و در این گونه مسائل احتیاط می کردند و حاضر نبودند به کسی ظلم شود، بعد از پیروزی انقلاب هم ایشان در سخنرانی‌های خود نسبت به رعایت حقوق زندانیان تاکید داشتند و حتی پس از حادثه هفتم تیر که طبعا اوضاع خیلی داغ بود ایشان در سخنرانی خود نسبت به حقوق زندانیان تاکید می کردند که مبادا مسئولان به فکر انتقام از آنها باشند، اما اینکه چه شد این اواخر این نامه از ایشان منتشر شد یا اینکه اصلا نامه به خط خود ایشان است یا نه، من قضاوت نمی کنم و این مساله برای من هم تعجب و مبهم است.

البته باید توجه کنیم که مرحوم امام هم یک انسان جایز الخطا بودند و این اواخر با آن کهولت سن و بیماریهای مختلف به طور کلی از مردم منزوی شده بودند و بعضیها هم هر طور که می خواستند به ایشان گزارش می دادند. اساسا این سیستم اداره کشور که همه قدرت در یک نفر خلاصه شود - هر چند آن فرد باتقواترین افراد باشد - روش صحیحی نیست و منجر به اشتباهات بزرگ می شود. من فکر می کنم اگر بر فرض این نامه را امام شخصا نوشته باشند یقینا گزارشهای غلط و خلاف واقع از ناحیه افراد خاص در صدور آن موثر بوده است.

◀ اجبار به گزارش غلط به امام

س: حضرتعالی در صحبت‌های اخیرتان در بیست و یکم بهمن هفتاد و یک به داستانی از قول یکی از علمای تهران اشاره فرمودید مبنی بر اینکه چند نفر از اعضای اطلاعات به ایشان اظهار داشته بودند در جریان سالهای ۶۷ و ۶۸ آنان را مجبور کرده بودند گزارشهایی مربوط به نفوذ منافقین در بیت حضرتعالی و مشورت شما با آنان تنظیم و به مرحوم امام ارائه دهند، اگر صلاح می دانید توضیحاتی در ارتباط با این جریان و نام آن عالمی که این جریان را نقل کرده بفرمایید.

ج: اصل جریان به این شکل بود که آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی یک شب در تهران در جلسه مهمانی خانوادگی بوده‌اند، آقای ایزدی نقل کردند که در آن جلسه آقای محمدی گیلانی - که در آن جلسه حضور داشته - به ایشان می گوید ما دلمان خیلی برای فلانی تنگ شده است ما مدتی شاگرد ایشان بوده‌ایم، بعد می گوید: «چند نفر از افراد اطلاعات که از رده‌های بالای آنها بودند به من گفتند در آن جریانات ما را مجبور کردند که به دروغ شهادت بدهیم که خانه فلانی در اختیار منافقین است و منافقین به فلانی خط می دهند و ما الان از این گزارشها خیلی ناراحت هستیم!» این مطلب را آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی از قول آقای محمدی گیلانی برای من نقل کرد، همچنین از قول آقای محفوظی هم نقل شد که آقای محمدی گیلانی این مطلب را در جای دیگر هم گفته است. بعد ما از کانال دیگر هم شنیدیم که آن چند نفر را - که ظاهرا سه نفر بوده‌اند - در اطلاعات از کار برکنار کرده‌اند و می خواسته‌اند یک پرونده سنگینی برایشان درست کنند و آنان را مورد توبیخ قرار داده‌اند که چرا این مطلب را گفته‌اند، حتی قصد بازداشت و زندانی کردن آنها را

داشته‌اند که بعضی از رفقایشان در همان اطلاعات مانع این کار شده‌اند، ولی آنان را از کارشان برکنار کرده‌اند، بالاخره برحسب آنچه نقل شد یک چنین قضیه‌ای بوده است. البته شاید آقای محمدی‌گیلانی خیلی خوشش نمی‌آمد که نام ایشان در این جریان ذکر می‌شد و لذا من هم در آن صحبت به طور کلی از قول یکی از علمای تهران این قضیه را نقل کردم. (پیوست شماره ۱۵۹)

امام خمینی: شما برج بلند اسلام هستید.

س: گویا حضرت‌عالی در دیدار مهمی که در حضور سران سه قوه و نخست‌وزیر با مرحوم امام داشتید ایشان از شما تجلیل زیادی فرموده بودند، لطفا جزئیات این ملاقات را توضیح بفرمایید. ج: در یکی از ملاقاتها که شخص من با ایشان بودم فرمودند: «من شنیده‌ام وقتی رئیس جمهور آمریکا می‌خواهد صحبت کند ششصد نفر صحبت او را چک می‌کنند وقتی ما یک کلمه حرف می‌زنیم در دنیا منعکس می‌شود»، می‌خواستند بفرمایند در سخنرانیها دقت بیشتری بشود، من گفتم: «شما صحیح می‌فرمایید ولی خود حضرت‌عالی این کار را انجام می‌دهید؟» گفتند: «نه، من هم اشتباه می‌کنم».

در یکی دیگر از ملاقاتها که مسئولین هم بودند من راجع به کارهای آقای ری شهری و مصاحبه‌ای که انجام داده بود صحبت کردم و به ایشان گفتم: «ایشان مدارس ما را که همه طلبه‌های درس‌خوان و جبهه‌رفته و مقلدین شما هستند کانونهای فساد معرفی کرده است و...»، خلاصه من ناراحت بودم و اعتراض کردم که چرا این کارها به این شکل صورت گرفته، ایشان شروع کردند به عذرخواهی کردن که: «شما برج بلند اسلام هستید، شما مرا ببخشید، اشتباه شده است و...»، بعد از همین ملاقات بود که احمدآقا گفت: «امام تا به حال از هیچکس عذرخواهی نکرده»، من گفتم: «چه فایده‌ای دارد؟! آقای ری شهری در تلویزیون و مطبوعات کار خودش را کرده، مدرسه‌های ما را کوبیده، حیثیت افراد را از بین برده، افراد زیادی از دوستان و شاگردان مرا تحت عنوان ارتباط با سیدمهدی بازداشت و زندان کرده و الان امام در اینجا می‌فرمایند ببخشید اشتباه شده، این چه فایده‌ای دارد؟».

باز در یکی از این ملاقاتها بود که به امام گفتم: «اجازه دهید من مشغول طلبگی و درس و بحثم شوم، هدف آقایان من هستم سیدمهدی بهانه‌است»، به ایشان گفتم: «لایکلف‌الله نفسا الا وسعها، من نمی‌توانم در کارها باشم و توجیه‌کننده کارهای آقای ری شهری و دیگران باشم و هیچ چیز نگویم و ساکت باشم»، ایشان فرمودند: «نه، شما در کارها باشید و کنار نروید». گویا بنای عده‌ای بر این بود که خودم محترمانه کنار نروم بلکه بعد با توطئه دیگران مرا با آبروریزی کنار بگذارند، نقل می‌کنند که آقای جوادی‌آملی گفته بود یک وقت ما می‌خواستیم از شورای عالی قضایی استعفا بدهیم نگذاشتند بعد از چند روز خودشان ما را کنار گذاشتند، هرچه می‌گوییم که می‌خواهیم برویم می‌گویند نه، بمانید تا ما شما را بیرون کنیم. گویا در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.

◀ آخرین دیدار با حضرت امام (ره)

س: آخرین دیدار حضرت‌عالی با حضرت امام - که در اواخر سال ۱۳۶۷ صورت گرفت - چگونه بود؟ چه مسائلی مطرح شد؟ و چه خاطره‌ای از آن دارید؟
ج: در آخرین ملاقاتم با امام که آقایان سیداحمد خمینی و سیدهادی هاشمی هم حضور داشتند چند موضوع مطرح شد، یکی مساله استقراض از خارج بود که آن زمان مطرح بود، من به ایشان گفتم این چیز خطرناکی است خیلی از کشورها که قرض گرفته‌اند الان وابسته شده‌اند، حضرت‌عالی هم که با این کار مخالف بودید. ایشان فرمودند: «بله، آقای موسوی نخست‌وزیر هم مخالف استقراض است»، و بعد از یکی دو روز احمدآقا به دفتر من زنگ زد و گفت: بعد از نماز

ظهر و عصر بود که امام مرا صدا زدند و فرمودند: «من فکرش را کردم، در مساله استقراض حق با آقای منتظری است و به مصلحت کشور نیست، به آنان بگویند قرض نکنند».

مساله دیگری که مطرح شد جریانی بود که در ملایر پیش آمده بود، در آنجا هفت نفر متهم شده بودند که کارهای خلافی مرتکب شده و کارهای منافی عفت انجام داده‌اند، از آنها اقرار گرفته بودند و بر اساس اقرار می‌باید سنگسارشان می‌کردند اما بعد انکار کرده بودند و طبق فتوای امام خمینی و همه فقها اگر کسی نسبت به چیزی که حکمش رجم (سنگسار) است اقرار داشت و بعد انکار کرد انکارش مسموع است و رجم نمی‌شود، به علاوه بر فرض حکم آن رجم باشد جایز نیست او را تیرباران کنند چون در صورت اقرار حق فرار دارند، ولی دادستان آنجا با انکار آنان، آنان را تیرباران کرده بود، و آقای قاضی خرم‌آبادی به او تلفن کرده بود که چرا آنان را تیرباران کردی، و او در جواب گفته بود روز برفی بود و مردم برای سنگسار جمع نمی‌شدند! من به عنوان اعتراض این موضوع را خدمت امام ذکر کردم و شفاها فتوای فعلی امام در این مساله راجویا شدم، ایشان فرمودند من فعلا یادم نیست.

بعد نامه‌ای را به ایشان دادم مربوط به یک نفر که شش یا هفت تا پسرهایش را گرفته بودند و در همان جریان اعدام زندانیها پنج یا شش نفر از آنها را اعدام کرده بودند و یکی از آنها هم معلول بود که در زندان بود، یک نامه نوشته بود به آقای موسوی اردبیلی که حالا که بچه‌های من را که محکوم به پنج سال یا ده سال زندان بوده‌اند اعدام کرده‌اید حداقل این یکی را که مجروح و معلول است به من بدهید تا مداوا و معالجه‌اش بکنم، پدرشان یک پیرمرد هشتادساله بود خیلی نامه دلسوزانه‌ای نوشته بود، من این نامه را هم به امام دادم نمی‌دانم آن یکی را آزاد کردند یا نه.

مساله دیگر در رابطه با جنگ داخلی لبنان بود، به ایشان گفتم: «خیلی بجاست حضرتعالی راجع به جنگ داخلی لبنان اظهارنظری بکنید، مسلمانان لبنان از شما انتظار دارند، یک پیامی اعلامیه‌ای بدهید، شما رهبر جهان اسلام هستید، یک هیاتی بفرستید تا به این مسائل خاتمه بدهند».

بعد هم راجع به مسائل مربوط به خودم صحبت کردم گفتم: «آقا این مطالبی که راجع به من و بیت من برای شما گفته شده درست نیست، بیت من بیت شماست، من از طرف شما آنجا هستم، من اگر هم چیزی می‌گویم به عنوان حمایت از اسلام و حمایت از انقلاب است و کسی هم به من خط نمی‌دهد».

در این ملاقات آقای سیدهادی هاشمی هم همراه من بود. بعد از این ملاقات احمدآقا خیلی گرم گرفت و خبر این ملاقات را هم به رادیو تلویزیون و مطبوعات داد، و این آخرین ملاقات ما بود.

پیوست شماره ۱۶۰: متن یادداشت برخی از گفتگوهایی که با حضرت امام خمینی در آخرین ملاقات با ایشان انجام شد.

بسمه‌تعالی

۱- الان زمزمه استقراض و سرمایه‌گذاری خارجی شروع شده در صورتی که وابستگی اقتصادی به طور یقین وابستگی سیاسی و فرهنگی رابه دنبال دارد، و من می‌ترسم در این زمینه نیز از حضرتعالی مایه بگذارند.

۲- بهترین سرمایه دولتها اطمینان مردم به دولت و تفاهم متقابل است ولی متاسفانه دولت ما به مردم ماشین فروخت و نداد، سکه فروخت و نداد، اجازه داد با ارز آزاد جنس وارد کنند و در فروش و توزیع کارشکنی کرد، و بالاخره اطمینان مردم را سلب کرد. دولت و مسئولین به کشورهای جهان سوم وعده‌ها دادند و تخلف کردند، و به افراد زندانی با همه مقدمات عفو و بخشش‌ها داده شد و سپس نقض گردید، و بدون فعالیت جدید اعدام شدند.

۳- من نه ضدانقلابم و نه عوامم که موازین اسلامی را ندانم و نه از اوضاع جهان بی‌اطلاعم و نه ساده‌اندیشم هر چند بعضی گمان می‌کنند، و نه طالب مقامی بوده و هستم.

حضرتعالی با یک چهره ملکوتی و مقبولیت عامه به ایران برگشتید و اصیلترین و بهترین انقلاب را

خوب رهبری کردید و بنده و امثال بنده دلمان می‌خواست قداست و اهداف عالی حضرتعالی حفظ شود، و من به سهم خود بر حسب احساس وظیفه در این راه کوشش می‌کردم، و باضدانقلاب و تندروها و نادانان برخورد می‌کردم و جلو خیلی کارها را می‌گرفتم، ولی احساس شد که نه حضرتعالی مایلید و نه مسئولین و وابستگان حضرتعالی، لذا به احترام حضرتعالی کنار رفتم در حالی که در ارگانها و سطوح مختلف دروغهای بی حساب و توجیه‌های غیرمنطقی و ظلمها و پرونده‌سازیهایی روشن را مشاهده می‌کنم و متأسفانه به نام حضرتعالی، نظام کشور الان به شخص حضرتعالی وابسته است آن هم نه فقط از روی ایمان بلکه قسمت زیادی از راه ترس.

۴ - چرا دادگاه ویژه اعدامیها را نه به دادگاه عالی و نه به دیوان عالی کشور نمی‌فرستد و حکم عفوها را هم اجرا نمی‌کند. یک نفر شخصیت روحانی متهم به اندازه یک فرد عادی متهم هم ارزش ندارد؟ ضمناً یک فرد اطلاعاتی خودش مدعی و پرونده‌ساز است صحیح نیست خود اودادستان دادگاه ویژه باشد.

۵ - راجع به لبنان اگر حضرتعالی فرمایشی بفرمایید قطعاً در کم‌شدن کشتارها موثر است چون هر دو طرف خود را پیرو حضرتعالی معرفی می‌کنند.

◀ خط تعادل

س: نسبت به موضع‌گیریهای سیاسی حضرتعالی در گذشته قضاوت‌های مختلف وجود دارد، بعضی شما را متمایل به جناح راست کشور، جامعه‌مدرسین و خط بازار، و عده دیگری شما را طرفدار و حامی جناح چپ، خط سه و انجمنهای اسلامی دانشگاهها و دفتر تحکیم وحدت می‌دانند و هر کدام حمایت‌هایی که حضرتعالی در مقاطع گوناگون انقلاب به مناسبت‌هایی از هر کدام از جناح‌های حاکم نموده‌اید به عنوان دلیل ذکر می‌کنند، به نظر حضرتعالی چه چیزی موجب این تفاوت قضاوت و برداشت شده است؟

ج: واقع مطلب این است که هر خطی فقط می‌خواست جناح خودش را تقویت کند چه حق و چه باطل، افراط و تفریط در کار بود، من هم با افراط مخالف بودم هم با تفریط، من آنچه را به نظرم حق بود تقویت می‌کردم، البته من نمی‌خواهم بگویم من معصوم هستم ولی آنچه را به نظرم حق می‌آمد می‌گفتم، حالا گاهی با مذاق جناح چپ جور در می‌آمد گاهی با مذاق جناح راست، مثلاً یادم هست یک بار که امام از دولت آقای موسوی حمایت شدید کردند چون جامعه مدرسین مخالف دولت بود یک عده می‌خواستند بروند دفتر روزنامه رسالت را آتش بزنند و علیه جامعه مدرسین راهپیمایی کنند، من سر درس صحبت کردم که این کارها را نکنید - به تحریک احمدآقا بنا بود این کار بشود - بعد از رئیس دفتر تبلیغات آمد و خیلی ناراحت بود می‌گفت: «شما همه چیز را خراب کردید بنا بود بچه‌ها راهپیمایی کنند، تشکیلات روزنامه رسالت را داغون کنند، عمامه آقای راستی و آقای آذری را بردارند»، من دیدم این یک جنگ آخوندی است و چیز بدی است لذا سر درس صحبت کردم و گفتم امام هم با این کارها مخالف است، بعداً جامعه مدرسین آقای ابطحی کاشانی را فرستادند تشکر کردند و در یک ملاقات هم آقایان فاضل‌لنکرانی و سیدمهدی روحانی جداگانه تشکر نمودند، من هم دل خوشی از روزنامه رسالت نداشتم ولی این کار را که بیاندر راهپیمایی کنند و به آقای آذری و یا آقای راستی توهین کنند کار غلط و بدی می‌دانستم، من دیدم این‌گونه حرکتهای کار درستی نیست به همین جهت با آن مخالف بودم، من نه طرفدار این خط بودم نه طرفدار آن خط، هیچ‌کدام از خطها نه تعریف روشن و حد و مرز مشخصی داشتند و نه معصوم بودند، هر دو اشتباهات داشتند، من آنچه را حق تشخیص می‌دادم عمل می‌کردم، من خودم را اهل نظر می‌دانستم، هم در مسائل اسلامی و هم در مسائل سیاسی، بی‌مطالعه هم نبودم و از کانالهای مختلف در جریان مسائل قرار می‌گرفتم.

س: اما در عین حال در جریاناتی که بعداً پیش آمد اینها حق‌شناسی نکردند و همین روزنامه

رسالت بیشترین جوسازی را علیه شما داشت.

ج: آنها قدرشناسی کردند یا نکردند مساله دیگری است ولی در آن مقطع من وظیفه خودم را انجام دادم، من با توهین به افراد و عمامه برداری و جنگ آخوندی مخالف بودم.

◀ سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر

س: حضرتعالی در بهمن ماه سال ۱۳۶۷ یک سخنرانی و یک مصاحبه داشتید که موجب ناراحتی وابستگان به بیت مرحوم امام شده بود و ظاهرا ایشان نیز ناراحت شده بودند، مضمون آن سخنرانی و انگیزه جنابعالی چه بود؟

ج: هنگامی که ما تازه از زیر بار هشت سال جنگ تحمیلی با آن وضع رقت بار نجات یافته بودیم و از نظر اقتصادی نیز کاملا در فشار بودیم برنامه های زیاد و پر هزینه ای را به عنوان جشنهای ۲۲ بهمن اعلام کرده بودند که به نظر من بسیاری از آنها مبتذل و تبذیر بیت المال بود. من از باب تذکر در یک سخنرانی گفتم: «اگر جشن برای یادآوری اهداف انقلاب و توجه به کارکرد گذشته و جبران اشتباهات باشد بسیار خوب است، ولی اگر فقط تشریفات و کارهای مبتذل و پرهزینه باشد کار خلافی است... ما بسا در جنگ و برخی از کارها اشتباهاتی داشته ایم و هر کار خلافی توبه دارد.» (پیوست شماره ۱۶۱)

سخنرانی مرا با سانسور شدید پخش کردند، و در همان ایام مصاحبه مفصلی نیز با ستاد دهه فجر داشتم (پیوست شماره ۱۶۲) و ظاهرا نزد مرحوم امام جوسازی زیادی شده بود و ایشان گویا انتقاد مرا حمل بر چیزهای دیگری کرده بودند و در یک پیام به گفته های من نظر داشتند، و نامه آقایان کربوبی و امام جمارانی و سید حمید روحانی به من نیز به دنبال همین جریان بود، در صورتی که همان گونه که سابقا تذکر دادم ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر بیجا بوده و گویا خود مرحوم امام نیز مخالف بوده اند، منتها به ایشان تحمیل کرده بودند. پس از فتح خرمشهر ما در حال پیروزی بر دشمن بودیم و به ما غرامت می دادند ولی شش سال جنگ بعد از آن متضمن شکستهایی بود با تلفات بسیار زیاد افراد و خرابی شهرها و منابع مهم اقتصادی و حیاتی و همه هم ما را محکوم می کردند چون وارد کشور عراق شده بودیم، و بالاخره مرحوم امام نیز به فرمایش خودشان ناچار به نوشیدن جام زهر شدند.

◀ برکناری از قائم مقامی رهبری

س: با اجازه حضرتعالی اکنون بپردازیم به مساله استعفا یا عزل حضرتعالی، لطفا بفرمایید جریان عزل یا استعفای حضرتعالی چگونه بود تا ابهامات برطرف شود که اولاً اصل جریان عزل بود یا استعفا، دیگر اینکه آیا حضرتعالی مسئولیت شرعی یا قانونی داشتید که از آن استعفا بدهید و اگر داشتید آیا شرعا حق استعفا داشتید یا نه؟ اگر عزل بود آیا حضرتعالی منصوب امام یا خبرگان بودید که آنها شما را عزل کرده باشند، با توجه به اینکه در ماده واحده مصوب خبرگان که راجع به قائم مقامی حضرتعالی است حضرتعالی را به عنوان کسی که مورد تایید اکثریت مردم مسلمان ایران است اعلام نموده بودند و اسمی از نصب امام یا خبرگان در آن ماده واحده نبوده، لطفا در این باره توضیح بفرمایید؟

ج: این سؤال شما با این طول و تفصیلی که داشت جواب آن هم در آن هست، از یکی پرسیدند که «هیچ کدام» به کسر کاف است یا به فتح کاف، گفت: «هیچ کدام»، حالا واقعه این است که نه عزل بوده از ناحیه امام و نه استعفا بوده از ناحیه من، در نامه من لفظ استعفا وجود ندارد و امام مرا

نصب نکرده بودند تا از ایشان طلب عفو کنم یا مرا عزل کنند، «استعفاء» از باب استفعال و به معنای طلب عفو است. از اول که خبرگان مرا مطرح کرده بودند بدون اطلاع من بود و وقتی که من اطلاع پیدا کردم واقعا ناراحت شدم، یک نامه هم در همان وقت به رئیس مجلس خبرگان آیت الله مشکینی نوشتم که این کار درستی نبوده است (پیوست شماره ۶۸)، به نظر من اعلام رسمی قائم مقامی هم خلاف سیاست انقلاب بود هم خلاف سیاست روحانیت و هم به ضرر شخص من، انتظارات مردم را نسبت به من افزایش داد و مرا مورد حساسیت بدخواهان قرار داد از طرف دیگر کاری هم دست من نبود و بی جهت موجب ناراحتی یک عده ای شد، بالاخره من از اصل مطرح کردن چنین موضوعی ناراحت بودم، خبرگان هم مرا به عنوان قائم مقامی نصب نکردند بلکه آنان مصداق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی را مشخص کرده بودند و در واقع آنها توجه و علاقه مردم به من را منعکس کرده بودند و گفته آنان اخبار بود نه انشاء، بعد هم خبرگان در جلسه ای نشستند مرا عزل کردند، البته تحت این عنوان که استعفای فلانی را پذیرفتیم! من منصوب آنان نبودم تا حق داشته باشند مرا عزل نمایند، خبرگان فقط می توانستند گواهی بدهند که مقام علمی فلانی در چه مرتبه ای است و صلاحیت دارد یا ندارد، خبرگان در واقع تعیین علم واجد شرایط می کنند، از باب اینکه در قانون اساسی آمده که رهبر باید فلان خصوصیات را دارا باشد، یا آنچه در روایات آمده است که رهبر باید علم مردم و عدل مردم و دارای تدبیر و... باشد، کسانی باید فردی را که واجد شرایط است تشخیص بدهند، خبرگان باید تشخیص خودشان را بیان کنند، و اصل معنای خبره همین است که آنچه را تشخیص داده خبر می دهد، انتخاب حق مردم است بعد از تشخیص خبرگان و خبرگان فقط نظر مردم را راجع به من بیان کرده بودند، من هم در نامه ای که به امام نوشتم کلمه استعفا در آن نبود.

نامه های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴

س: در همین زمینه گویا جناب عالی در تاریخ ۶۸/۱/۴ نامه ای به امام خمینی مبنی بر اعلام آمادگی خود برای اجرای نظریات ایشان نوشته اید، آیا این نامه به دست مرحوم امام رسیده است؟ ج: چون من از نامه پرانیها و لحن بعضی از روزنامه ها احساس کردم خیرهایی در کار هست و احتمالا بخواهند تصمیماتی در مورد من بگیرند در تاریخ ۱/۳ و ۶۸/۱/۴ نامه هایی به مرحوم امام خمینی نوشتم تا این کار راحت انجام شود و بدون اینکه نیازی به آن کارها و نامه پرانیها باشد من در مسائل سکوت کنم و عملا کنار بروم، چون چنانکه بارها گفته ام من همیشه از قدرت و مقام دوری می کردم و علاقه ای به آن نداشتم، این نامه ها را نوشتم، نامه ۶۸/۱/۳ را آقای قاضی خرم آبادی مانع شد بفرستم و نامه ۶۸/۱/۴ را مثل بقیه نامه ها به بیت و دفتر مرحوم امام فرستادم اما اینکه به دست خود امام خمینی دادند یا نه، من نمی دانم ولی با این نامه زمینه ای برای نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به ایشان باقی نمی ماند.

پیوست شماره ۱۶۳: نامه به حضرت امام خمینی در ارتباط با شدت یافتن سعایتها و جوسازیها علیه ایشان، تاریخ ۱۳۶۸/۱/۳ - ۱۵ شعبان ۱۴۰۹

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت باسعادت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با کمال معذرت تذکرابه عرض می رساند:

قال الله تعالى: «يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لاتجسسوا و لا يغتب بعضكم بعضا» و قال: «يا ايها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبا فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهاله فتصبحوا على ما فعلتم نادمين» و في الكافي (ج 8، ص 147): بسنده عن محمد بن الفضيل عن ابي الحسن الاول (ع) قال: قلت له: جعلت فداك-الرجل من اخواني يبلغني عنه الشئ الذي اكرهه فاساله عن ذلك فينكر ذلك و قد اخبرني عنه قوم ثقات؟ فقال لي: يا محمد كذب سمعك و بصرک عن اخيک فان شهد عندك خمسون قسامه و قال لك قولا فصدقه و كذبهم، لاتذيعن عليه شيئا تشينه به و تهدم به مروته فتكون من الذين قال الله في كتابه: «ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه في الذين آمنوا لهم عذاب اليم»، صدق الله العلي العظيم.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته
حسينعلى منتظري

پیوست شماره ۱۶۴: نامه معظم له به امام خمینی و تذکر برخی نکات و اعلام آمادگی
برای اجرای نظریات ایشان، مورخه ۶۸/۱/۴

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت باسعادت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در رابطه با پیام اخیر حضرت تعالی لازم دیدم به عرض برسانم:

۱- اینجانب تا حال خود و بیت خود را شعبه‌ای از بیت حضرت تعالی می‌دانسته‌ام و مراجعات گوناگون مردم در مسائل شرعی و مسائل اجتماعی و در دلدلهای مسئولین ارگانها و مشکلات ذوی الحاجات که دستشان به حضرت تعالی کمتر می‌رسد را به عنوان حضرت تعالی پاسخ می‌داده‌ام، و در حد توان و قدرت سعی من و بیت من بر راضی نمودن افراد و توجیه آنان و کم کردن توقعاتشان از حضرت تعالی بوده است. در مقایسه با وضعیت حاکم بر بعضی از بیوت و بر بسیاری از محافل حوزوی تنها بیت اینجانب است که از انقلاب و نظام و مقام معظم رهبری دفاع می‌کند و ملجای برای قشر وسیع طلاب جوان انقلابی و زجر کشیده می‌باشد.

۲- در مورد منابع اطلاعاتی اینجانب نیز به عرض می‌رسانم: یکی از مهمترین منابع، بسیاری از مسئولین ارگانهای انقلابی و دولتی است که دائما مشکلات ارگانهای خود و راه حلها را مستقیما با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند، و دیگری بولتنهای محرمانه کشور است از قبیل بولتن مجلس، سپاه، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت خارجه، تلکسها و غیر ذلک که حاوی اخبار و گزارشها و تحلیلهای مختلفی می‌باشند، و به علاوه مراجعات متفرقه مردم و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی مورد مراجعه مردمند که در اکثر ایام هفته هر روز حدود دوساعت با آنان ملاقات و گفتگوی بدون حاجب و مانع دارم، و بدیهی است که وقتی یک سری مشکلات و نارسائیهها و یا احیانا خلافاکاریهها از منابع ذکر شده را هر روز انسان مطلع می‌شود تحت تاثیر قرار می‌گیرد و قهرا احساس تکلیف می‌کند. البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد به دلائل و انگیزه‌های سیاسی و غیره - که قطعا از حضرت تعالی پوشیده نیست - اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرائط آنان بررسی شود و قهرا قابل اعتماد و استناد نخواهد بود.

۳- اینجانب تا حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز در صدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می‌سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد. مع ذلک اگر حضرت تعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعا نظر حضرت تعالی را بر نظر خود مقدم می‌داند و هیچ‌گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته
۶۸/۱/۴ - حسینعلی منتظری

منظور من از پیام اخیر ایشان پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی است که پخش شد و در آن اشاره‌ای به بیت من داشتند، و به نظر می‌رسد باوجود ذیل این نامه زمینه‌ای برای نامه ۱/۶ باقی نمی‌ماند اگر این نامه از ایشان باشد، و کافی بود ایشان محترمانه پیغام دهند که شما از این به بعد در هیچ کاری دخالت نکن و یا اینکه مرا بخواهند و این مطلب را شفاها بگویند، من بسیار خوشحال می‌شدم و اوقات خود را صرف امور علمی می‌کردم. من یک ساعت انس با کتاب را بر همه مقامات اعتباری دنیا ترجیح می‌دهم، الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا.

من نامه‌هایم را معمولا برای آقای محمدعلی انصاری می‌فرستادم که به امام بدهد اما این اواخر من سه چهارتا نامه به امام نوشتم که یکی از آنها نامه ۶۸/۱/۴ و یکی نامه پنج‌صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ می‌باشد (پیوست شماره ۱۶۵)، و نامه پنج‌صفحه‌ای در حقیقت جواب رنجنامه احمدآقا است، این را من شنیدم که احمدآقا این اواخر ابراز تاسف می‌کرده که من نامه‌های اخیر فلانی را به امام نداده‌ام و از این جهت ابراز ناراحتی می‌کرده است، و ظاهرا این نامه‌ها را به امام نداده بودند چون در امام مسلما اثر می‌کرد و ایشان بر بسیاری از امور واقف می‌شدند. این نکته را هم بگویم که من یک مرتبه به حاج احمدآقا گفتم: «شما فکر می‌کنید که من می‌خواهم خدای ناکرده امام طوری بشود و من بر سر کار بیایم، من همیشه دعا می‌کنم که خداوند به امام طول عمر بدهد و ما هم در کنار ایشان اگر خدمتی از دستمان برمی‌آید انجام بدهیم، من اگر گاهی حرفی می‌زنم به خاطر این است که در این کشور یک انقلاب عظیمی صورت گرفته است با فداکاری مردم و به رهبری روحانیت و مرجعیت و ما می‌خواهیم این قداست همچنان محفوظ باشد و خدشه‌ای به آن وارد نشود، امام وقتی انقلاب کردند که روزی شش میلیون بشکه نفت می‌فروختیم و پول ما هم سقوط نکرده بود و شهرهای ما هم خراب نشده بود و گرفتار محاصره اقتصادی هم نشده بودیم، الان بااوضاع فعلی هرگز من آرزو ندارم سر کار بیایم و دعا می‌کنم خداوند به امام طول عمر بدهد تا ضمنا مشکلات نیز حل شود».

نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام

س: بعد از نامه ۶۸/۱/۴ حضرتعالی، گویا نامه تندی منسوب به امام در تاریخ ۶۸/۱/۶ برای شما ارسال شده بود که هیچ تناسبی با نامه حضرتعالی نداشت، بفرمایید مضمون این نامه چه بود و آیا اکنون اصل آن را در اختیار دارید؟

ج: نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام نامه تندی بود، اگر چه خود آنها بعد از دفتر امام تلفن کردند و از قول امام گفتند که به هیچ وجه منتشر نشود و آقای نوری پشت تلفن گفت که بیت امام می‌گویند: «ما این نامه را پاره کردیم شما هم پاره کنید، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیت شما به دست افراد رسیده است» ولی بعد به چند نحو بین افراد منتشر شد که هیچ‌کدام جز یکی از آنها مطابق اصل نامه نبود، البته اگر این نامه منتشر می‌شد این طور نبود که فقط به ضرر من باشد، ضرر آن برای خود امام بیشتر بود، اشتباه بعضی افراد این است که نظرشان نسبت به اشخاص یا به نحو تفریط است یا به نحو افراط، آیت‌الله خمینی مجتهد بودند، فیلسوف بودند، عارف بودند، رهبر انقلاب بودند، شجاع بودند، باتقوا بودند اما ایشان هم مثل بقیه یک انسان بودند، مخصوصا در آن شرایطی که آخر کار ایشان پیدا کرده بودند، در این اواخر ایشان بیمار بودند، سرطان داشتند، اعصابشان ناراحت بود و تقریبا از مردم منعزل شده بودند، یکی از افرادی که با من مربوط است و با آقای فلاحیان - قائم مقام وقت وزیر اطلاعات - هم مربوط بود نقل می‌کرد که آقای فلاحیان گفت: «این یکی دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم با احمدآقا حل می‌کردیم و به اسم امام منعکس می‌کردیم، ما اصلا دسترسی به امام نداشتیم می‌رفتیم با احمدآقا مطرح می‌کردیم و بعد می‌آمدیم به عنوان امام مطرح می‌کردیم». واقع مطلب این بود و بسیاری از مواقع

از نام امام سوء استفاده می‌شد.

نویسنده نامه ۶۸/۱/۶

س: یکی از مسائل جنجالی و بحث‌برانگیز که در سالهای اخیر مطرح بوده این است که آیا نامه ۱/۶ واقعا از امام است و به خط ایشان نوشته شده است یا اینکه مانند بعضی دیگر از نامه‌ها، دیگران آن را -با اطلاع یا بدون اطلاع امام- نوشته‌اند، نظر حضرتعالی در این باره چیست؟

ج: البته در این زمینه صحبت زیاد شده است و افراد مختلف در تایید یا تکذیب انتساب این نامه به امام نظرات خود را گفته‌اند، اما واقع مطلب این است که ما در اینکه دستخط این نامه -و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد- از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خط‌شناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور در نمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنا را نمی‌دادیم -چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم- ولی بعدا که دستخط این نامه را با سایر دستخطهای امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ۱/۶ که در اواخر عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد (پیوست شماره ۱۶۶)، و چنانکه چندین نفر به نقل از جمعی از خصیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمد آقا است و یا خط آقای رسولی، ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد، البته ممکن است املائی ایشان باشد، (۱) و اگر املائی ایشان باشد آن وقت در چه شرایطی بوده است که این مطالب را گفته‌اند با اینکه چهل و هشت ساعت بعد مطالبی را گفته‌اند که تقریبا مناقض با آن مطالب است، خدا می‌داند؟!

اشکال دیگری که به این نامه هست همان‌گونه که گفتم -گذشته از دستخط- اضطراب متن آن است، به عنوان مثال در این نامه آمده است که من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی صدر مخالف بودم، در حالی که این حرف درست نیست و امام نه تنها با آنان مخالف نبودند بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند، در همین اواخر کمتر از یک‌ماه به برکناری آقای بنی صدر مانده بود که من با امام ملاقات کردم، در این ملاقات من به ایشان گفتم: «شما چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی صدر محول کردید؟» فرمودند: «پس به کی محول کنم؟» گفتم: «خودتان به عهده بگیرید و یا اقلا به قوای ثلاث محول کنید»، ایشان فرمودند: «آقای بنی صدر آدم خوبی است»، و در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند و یک کشور را در اختیار ایشان قرار دادند، و چرا دولت موقت را دولت امام‌زمان نامیدند؟! پس این‌گونه نبوده که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان یا آقای بنی صدر مخالف باشند.

از طرف دیگر امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علنا تهمت زند، و با خداهمکاری نموده حکم قعر جهنم برای افراد صادر نماید و تهمتهای ناروا و شاخداری را که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌بافند بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتعل برخلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ‌گونه تناسب نداشت.

در این نامه به من نوشته شده: «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید!» در حالی که:

اولا: ایشان در بحث نماز جمعه از تحریر الوسیله -مساله ۹- نوشته‌اند: «فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسه فهو جاهل لم يعرف الاسلام و لا السیاسه» «هر کس توهم کند که دین از سیاست جداست او جاهل است، نه اسلام را شناخته و نه سیاست را». بنابراین اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش. چهارتا بچه سیوطی خوان ساکن یک مدرسه در قم با یک‌نام عوضی که روی آنان گذاشته‌اند حق دارند در سیاست دخالت کنند و حوزه علمیه قم را با عظمتی که داشت باز بچه سیاست‌های غلط خود قرار دهند، و من که چهل سال است در متن سیاست هستم با همه سوابق مبارزاتی که دارم حق ندارم در سیاست دخالت کنم؟! «ان هذا لشیی عجاب!»

و ثانيا: مگر ایشان چهل و هشت ساعت بعد از نامه ۶۸/۱/۶ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از رسانه‌ها پخش شد ننوشتند: «همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند»، آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکایات و سهویات نماز از من استفاده کند؟! یا اینکه به مناسبت حکم و موضوع به دست می‌آید که مقصود استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می‌باشد.

و ثالثاً: من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم، الحمدلله از نظر معلومات به حدی رسیده‌ام که نخواهم تقلید کنم، و خود آن مرحوم با وجود فقها و مراجع بزرگ تقلید، مرا «فقیه‌عالی‌قدر» خطاب کردند، و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است، این مسأله‌ای است که هر کس بویی از علم و فقاقت به مشامش رسیده باشد آن را می‌داند.

× × × پاورقی × × ×

۱- در این صورت با وصیتنامه صریح حضرت امام که مرقوم فرمودند تمام نامه‌ها و اعلامیه‌های من باید به خط و امضای من باشد چه باید کرد؟!

زمینه‌های صدور نامه ۶۸/۱/۶

س: با توجه به اینکه سابقه آشنایی حضرت امام با حضرت‌تعالی به بیش از چهل سال می‌رسد و به اعتراف همه آگاهان - اعم از دوست و دشمن - هیچ یک از یاران امام به اندازه شما به ایشان نزدیک نبوده و هیچ کس همچون شما برای ایشان فداکاری نکرده است، صدور این نامه - بر فرض صحت انتساب آن به امام - از ناحیه ایشان موجب تعجب بسیاری از یاران انقلاب شد و این سؤال مطرح گردید که در آن زمان چه زمینه‌هایی به وجود آمده بود که سرانجام به این حادثه منتهی گردید، و اساساً به نظر حضرت‌تعالی نقش واسطه‌ها و عوامل داخلی و خارجی در این جریان چگونه بود و تا چه اندازه در بوجود آمدن این حادثه نقش داشتند؟

ج: همان‌گونه که شما در سئوالتان بیان کردید و همه کسانی که در جریان انقلاب بوده‌اند می‌دانند در بین علمای زنده و علمای معاصرین که شهید شدند احدی را نمی‌توانید پیدا کنید که مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد، و با اینکه خود نسبتاً موقعیتی داشت همه زندگی خود را وقف ایشان کرده باشد، من حتی از مصارف زندگی خودم می‌زدم و در راه اهداف ایشان، پخش اعلامیه‌های ایشان، رساله‌های ایشان، شهریه ایشان و رفع نیازهای متوقعین از ایشان کمک می‌کردم، و در بازجویی‌های کذایی ساواک نام ایشان را با احترام و به عنوان «آیت‌الله» می‌نوشتم، هر چند با خشونت بازجوها مواجه می‌شدم، و هیچ‌گاه خود را از ایشان جدا نمی‌دانستم و حتی نامه‌هایی را که به ایشان می‌نوشتم برای رفع مشکلات نظام و حفظ حرمت و قداست ایشان بود، من آن نامه‌ها را از مفاخر خود می‌دانم چون برای حفظ اسلام و انقلاب بوده، من به واسطه نمایندگان خود در زندانها از کارهای خلاف و شکنجه‌های قرون وسطایی که متأسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌شد اطلاع داشتم و برای حفظ اسلام و حرمت امام به ایشان خبر می‌دادم، ولی جمعی اعتراض داشتند که چرا به ایشان اطلاع می‌دهید، و شنیدم حاج احمد آقا گفته بود: «آقای منتظری باید از آقای... یاد بگیرد که از قم می‌آید و دست امام را می‌بوسد و عقب‌عقب برمی‌گردد، ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک و دو می‌کند»، غافل از اینکه مردم برای اجرای اسلام و عدالت انقلاب کردند، و اگر بناست همان کارهای رژیم سابق انجام شود - آن هم به نام اسلام - انقلاب نمی‌کردیم بهتر بود، برای اینکه اقلاً قداست اسلام محفوظ بود. در عین حال من هیچ‌گاه به فکر مقام نبودم و هدفی جز خدمت به اسلام و انقلاب اسلامی نداشتم، بر کسی هم منت ندارم چون به وظیفه شرعی عمل می‌کردم.

و بالاخره به شخص امام خدمت می‌کردم چون ایشان را مظهر اسلام و انقلاب اسلامی می‌دانستم، البته مانند برخی از افراد نسبت به ایشان غلو نمی‌کردم، ایشان را باتقوا و بی‌هوا و شجاع و بادرایت

می دانستم ولی معصوم نمی دانستم و خودشان هم ادعای عصمت نداشتند. ایشان راهمان گونه که بودند می شناختم، نه آن گونه که متملقین و فرصت طلبان می خواستند، به قول شاعر عرب: «و من ذالذی ترضی سجایه کلها کفی المرانبلان تعد معاویه» کیست که همه خصلتهای او پسندیده باشد؟ برای بزرگواری مرد همین بس که عیبهای او شمارش شود.

اما اینکه چه زمینه‌هایی بوجود آمد که در روزهای آخر ایشان چنین واکنش تندی نشان دهند از زوایای مختلف می توان بررسی کرد، همان گونه که عرض کردم من همان ابتدا نسبت به برخی تندرویها و کارهای خلاف که متاسفانه به نام اسلام و امام انجام می گرفت اعتراض داشتم و اعتراض خود را هم پنهان نمی کردم، یا به امام یا به مسئولین و گاه برای مردم بیان می کردم. در قضیه جنگ با اینکه من خود در صحنه بودم و به جبهه هم رفتم و از محل کمکهای مستمر مردمی زیاد به جبهه کمک می کردم، و نمایندگان من در جبهه آقایان محمدعلی رحمانی و مرحوم گل سرخی بودند، و با اینکه پدر و فرزند و نوه‌های من در جبهه حضور داشتند و فرزند من در جبهه یک چشم خود را از دست داد و یکی از نوه‌هایم به شهادت رسید ولی مع ذلک راجع به مشکلات جنگ چندین نامه به مرحوم امام نوشتم، و پس از فتح خرمشهر به دفتر ایشان پیغام دادم که ارتش انگیزه ورود به خاک عراق را ندارد و به علاوه ما را متجاوز به حساب می آورند و تجاوز از هر که باشد محکوم است، پس بجاست مقدمات صلح فراهم گردد، این در حالی بود که کشورهای عربی زیاد بر صلح اصرار داشتند و حاضر بودند خسارتهای ایران را تا اندازه‌ای جبران نمایند. پس از پیغام من، شنیدم برخی گفته بودند فلانی بوی دلار به مشامش خورده، در صورتی که از قرار مسموع خود امام نیز با ادامه جنگ موافق نبوده‌اند ولی بالاخره با اصرار دیگران جنگ را ادامه دادند تا کار به جایی رسید که ایشان ناچار شدند قطعنامه سازمان ملل را بپذیرند.

بالاخره از همان ابتدا احساس می شد که بعضی افراد از این مسائل سوء استفاده می کنند و انتقادهای مرا به گونه دیگری نزد امام جلوه می دهند. تا اینکه قضایای سال ۶۵ و ۶۶ پیش آمد و من احساس کردم عده‌ای تحت عناوین دیگر و به بهانه سیدمهدی هاشمی دست به یک تصفیه حساب سیاسی گسترده زده‌اند و مشخص بود که هدف اصلی آنان من بودم، آنها می خواستند بیت مرا - که قرار بود در آینده مثلاً رهبری انقلاب به عهده‌اش باشد - در اختیار بگیرند و مثل زمان امام هر کاری که می خواستند انجام دهند، و متاسفانه مرحوم امام را در این قضیه وارد کردند و با سرمایه‌گزاری از ایشان برنامه‌های خودشان را پیش بردند که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام. اما بعید به نظر می رسد که اختلاف نظرها و اصطکاک‌ها که در آن سالها به وجود آمد علت حوادث سال ۶۸ باشد، زیرا پس از خاتمه یافتن قضایای مربوط به سیدمهدی و حتی پس از اعدام او در تاریخ ۶۶/۷/۶، من ملاقاتهایی با امام داشتم و هیچ مشکل و کدورتی در بین نبود، ایشان در تیر ماه سال ۶۷ پس از فاجعه سقوط هواپیمای مسافربری ایران به دست ناوگان آمریکا، در پاسخ به نامه من، نامه ستایش آمیزی نوشتند که از رسانه‌ها پخش شد (پیوست شماره ۱۳۹ و ۱۴۰)، حتی چندماه پس از داستان اعدامهای سال ۱۳۶۷ که به نام ایشان انجام شد و با اعتراض شدید من روبرو شدم من با ایشان ملاقات داشتم و مساله خاصی در بین نبود، یک ملاقات هم آقای سیدهادی هاشمی داماد من در تاریخ ۶۷/۷/۲۷ جداگانه با ایشان داشت که در آن ملاقات امام ضمن ستایشهای زیاد از من، از آقاهادی تفقد کرده بودند و ایشان را مامور کرده بودند که در بیت من حضور داشته باشد و نگذارد که مخالفان در گوشه و کنار بر علیه من کاری انجام دهند، که آن زمان در بین خواص آقاهادی را به عنوان نماینده امام در بیت من می شناختند، بنابراین تا آن زمان مساله خاصی مطرح نبود و احتمالاً در این دوسه ماه آخر مسائل دیگری رخ داده است.

البته در ایام دهه فجر سال ۶۷ من دیدم مسئولین دارند یک جشن مفصل را تدارک می بینند، من در ضمن انتقاد از خرجهای زیاد و اسراف کاریها از بیت المال گفتم: «گناهان سیاسی نیز توبه دارد و ما باید از کارهای خلاف و اشتباهات گذشته خویش توبه کنیم، و اگر فرضاً در جنگ اشتباهاتی کرده‌ایم از آنها عبرت بگیریم تا تکرار نشود» و یک مصاحبه نیز به مناسبت دهه فجر داشتم که متن کامل آن همان موقع چاپ شد ولی سخنرانی مرا با سانسور پخش کردند (پیوستهای شماره ۱۶۱ و ۱۶۲)، و معلوم شد که این سخنرانی و مصاحبه خوش آیند مسئولین نبوده و ظاهراً به مرحوم امام نیز چیزهایی گفته شده بود و ایشان در ضمن یک پیام متعرض مساله جنگ شدند و اشاره‌ای به سخنان من داشتند، اما با این همه آن سخنرانی و مصاحبه به گونه‌ای

نبود که تا این اندازه مساله ایجاد کند، چرا که در سالهای قبل از آن من انتقادات تندتری داشتم ولی هیچ وقت تا این اندازه مساله حاد نشده بود. اگر امام از اول مرا شایسته رهبری نمی دانستند -چنانکه آقایان مدعی آن هستند- لازم بود در همان سالها اقدام می کردند، چون ایشان که نمی دانستند چه زمانی از دنیا می روند و اگر اتفاقی رخ می داد ورهبری به دست من می افتاد به قول آقایان کشور به دست منافقین می رسید و انقلاب از بین می رفت، اما در آن سالها با وجود آن انتقادات و اعتراضهایی که من نسبت به عملکردها داشتم امام نه تنها اقدامی نکردند و نه تنها یک کلمه به من چیزی نگفتند بلکه گاهی از من حمایت و ترویج هم می کردند. روی این حساب قاعدتا باید در این چند روز آخر مسائل دیگری اتفاق افتاده باشد.

البته نباید نقش واسطه ها و کسانی را که در این بین فتنه گری می کردند از نظر دور داشت، مرحوم امام به اطرافیان خود و به مسئولین بالای نظام اعتماد داشتند و برخی از این اعتماد سوءاستفاده می کردند، افرادی از روی اغراض سیاسی یا خطی و جناحی چیزهایی به ایشان می گفتند و برای ایشان ذهنیت درست می کردند، من از امام دور بودم و آنها هر چه می خواستند می گفتند، حتی شنیدم برخی از مسئولین پیش امام رفته بودند و علیه من مطالبی گفته بودند بعد برای اینکه امام را تحت تاثیر قرار دهند شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده بودند، که من نمی خواهم پرده دری کنم و از آنان نام ببرم. وزارت اطلاعات هم در این بین نقش موثری را ایفا می کرد، از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات گزارشهای مختلفی به ایشان داده می شد که برخی از آنها حدسیات و تحلیلهای غلط و برخی اکاذیبی بود که به عنوان واقعیات به ایشان گزارش می شد، و ایشان گزارشهای آنان را وحی منزل می پنداشتند، چون خدماتی از آنان دیده بودند احتمال خلاف در گفته های آنان رانمی دادند. از طرف دیگر مرحوم امام فردی بودند که در برابر کارهایی که خلاف می پنداشتند نمی توانستند خونسرد و بی تفاوت باشند، به انقلاب اسلامی اعتقاد و علاقه مفرط داشتند و آن را همچون فرزند خود به حساب می آوردند و کوچکترین مخالفت و حتی انتقاد نسبت به آن را تحمل نمی کردند، در این اواخر هم در اثر سرطان مزمن کمتر بر اعصاب خویش مسلط بودند، آن مرحوم با اینکه با خدا و بی هوا بودند ولی معصوم نبودند، و غیر معصوم مخصوصا اگر نسبت به یک موضوع بمباران تبلیغاتی شود بسا تحت تاثیر تبلیغات غلط قرار می گیرد، بالاخره مجموع این عوامل سبب شده بود که ایشان نسبت به من که از صحنه بیت ایشان دور بودم یک حالت استثنایی و غیرعادی پیدا کرده بودند.

البته درباره نقش عوامل خارجی که سؤال کرده بودید، گرچه من آدمی نیستم که بخواهم در مسائل مختلف همه سرنخها را به خارج مرتبط کنم و به اصطلاح مدافع «تئوری توطئه» باشم، اما در این جریان بعید نمی دانم عوامل خارجی هم موثر بوده باشند، ظاهرا مساله برکنار کردن من از مدتها قبل مطرح بوده ولی من بی اطلاع بوده ام و شواهدی بر این امر گواه است، از جمله چنانکه در جریان مک فارلین به آن اشاره شد آقای قربانی فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند، نظیر همین مطلب را آقایان ایروانی و کیمیایی که از طرف مرکز جهانی علوم اسلامی به کشور سیرالئون رفته بودند نقل می کردند که در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی بیست و دوم بهمن ۱۳۶۷ در مجلس جشنی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برپا شده بود سفیر فلسطین در سیرالئون به ایشان می گوید: «بزودی آقای منتظری را از قائم مقامی برکنار می کنند»، و بعد از این سؤال که آیا تحلیل می کنید یا خبر دارید، سفیر فلسطین می گوید: «ما خبر دقیق داریم که بزودی این کار انجام خواهد گرفت». جالب است بدانیم که همین آقای سفیر فلسطین چندی قبل از پذیرش قطعنامه توسط امام خمینی (ره) به سفیر مادر سیرالئون گفته بود که کار جنگ تمام است و بزودی امام خمینی قطعنامه را خواهد پذیرفت. حالا سفیر فلسطین از کجا این اخبار را به دست آورده بود معلوم نیست!

بالاخره همه این عوامل دست به دست هم داد تا ذهن امام را نسبت به من ملوک کنند و زمینه های حوادث سال ۶۸ پدید آید، در این اواخرگاهی از برخی پیامهای مرحوم امام که از رسانه ها پخش می شد استفاده می شد که ایشان به من و دفتر من اشاره دارند و پیدا بود نزد ایشان راجع به من و دفتر من صحبتایی شده و شنیدم به ایشان گفته بودند منافقین در بیت فلانی نفوذ کرده اند و او سخنگوی آنان شده است. به هر حال ایشان در تهران بودند و من در قم

مشغول درس و بحث، دور از ایشان و بی‌خبر از خیلی چیزها. از نامه‌ای هم که آقایان کروبی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی در اواخر بهمن ۱۳۶۷ به من نوشته بودند کاملاً مشخص بود که مقدمات برکناری من فراهم شده است، زیرا آنان بدون نظر بیت امام کاری انجام نمی‌دادند. البته در جواب نامه آقایان خود من چند کلمه‌ای نوشتم و بعد از اینکه آنها نامه دیگری نوشتند فرزند سعید برای آنان جوابیه‌ای ارسال نمود.

(پیوستهای شماره ۱۶۷ الی ۱۷۱)

مطلب دیگر اینکه در همان اوایل که مرحوم امام در اثر کسالت به تهران منتقل شدند روزی آقای حاج سید سراج‌الدین موسوی یک نامه‌سربسته از مرحوم امام برای من آورد که روی پاکت آن نوشته بودند: «بعد از مرگ من این نامه را باز کنید»، من بدون اطلاع از محتوای نامه آن را حفظ کردم تا اینکه در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۸ آقای محمدعلی انصاری از بیت امام به قم آمد و گفت: «امام فرموده‌اند نامه مرا بدهید»، من هم یک رسید از ایشان گرفتم و نامه را دادم و فهمیدم مطلبی در میان هست، تا اینکه در تاریخ ۶۸/۱/۲ اعلامیه‌ای به نام امام در رسانه‌ها خوانده شد تحت عنوان «پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی» و در آن اشاره‌ای به بیت من شده بود، در قسمتی از آن آمده بود که من با هیچ کس عقداخوت نبسته‌ام و میزان ارادت من به افراد پایبندی آنان به اسلام و انقلاب است. من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که بزودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد و برای اینکه بعضی شبهات را از ذهن امام برطرف کرده باشم و چنانچه امام تصمیمی در اندین کار را راحت انجام دهند دو نامه برای امام نوشتم، یکی به تاریخ ۱/۳ و دیگری ۶۸/۱/۴ که همان‌گونه که قبلاً گفتم نامه اول را آقای قاضی خرم‌آبادی مانع شد بفرستم و فقط نامه دوم را برای بیت امام ارسال کردم، و با وجود این نامه زمینه‌ای برای نامه ۱/۶ باقی نمی‌ماند، ولی با کمال تعجب مشاهده شد فردای آن روز که من نامه ۱/۴ را برای بیت امام فرستادم نامه محرمانه من خطاب به مرحوم امام که در باره اعدامها بود و مربوط به هشت‌ماه قبل می‌شد از طریق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی خوانده شد و پیدا بود که اگر امام این قضیه را می‌فهمیدند بشدت عصبانی می‌شدند، بخصوص اگر به ایشان بگویند این نامه از طریق بیت من برای بی‌بی‌سی فرستاده شده است.

این قضیه گذشت تا اینکه روز ۶ یا ۶۸/۱/۷ -تردید از من است- صبح زود که من برای درس به طرف حسینیه می‌رفتم آقای دری‌نجف‌آبادی که آن زمان در دفتر من بود به من گفت: «بناست از دفتر امام نامه‌ای برای شما فرستاده شود، بهتر است شما در درس چیزی نگویند»، گفتم: «من از نامه خبر ندارم تا بخواهم چیزی بگویم»، معلوم شد آقای دری از نامه اطلاع داشته و من بی‌اطلاع بودم! حالا ایشان از کجا خبر داشته نمی‌دانم.

به همین جهت من منتظر بودم، نزدیک ظهر دیدم آقای محمدعلی انصاری آمد منزل من و نامه سربسته‌ای را به من داد و گفت: «این نامه را امام دادند خدمت شما» و رفت. من نامه را با تعجب زیاد خواندم و دیدم خیلی نامه تندی است، و از طرف دیگر در آن وقت احتمال اینکه این نامه از امام نباشد در ذهنم خطور پیدا نکرد و فکر نمی‌کردم سیاست‌بازان تا این حد در حریم ایشان نفوذ پیدا کنند.

◀ پیوست شماره ۱۷۲: نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منتسب به امام خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تورا شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرالها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده‌نظام را از دست داده‌اید، شما در اکثر نامه‌ها و

صحتها و موضعگیریها نشان دادید که معتقدید لیبرالها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف والوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل شما او را از همه متدینین متدین ترمی دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید، از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلبی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید (که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خرابتر می‌کند) با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خوددانید.

۱- سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرالها نریزد.

۲- از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳- دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هرچه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴- نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام‌زمان روحی‌له‌فداء و خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خوداعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر اینگونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. والله قسم من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم من رای به ریاست‌جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم. سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم، من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبتش با آنها در میان گذارم تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگان‌ش به اسلام. سعی کنند تحت‌تاثیر دروغهای دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت‌دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او از خود که چیزی نداریم هر چه هست اوست. والسلام.

یکشنبه ۶۸/۱/۶

روح‌الله الموسوی الخمینی

◀ اصرار برای گرفتن توبه نامه

بالاخره پس از ادای نماز ظهر و عصر و صرف ناهار مختصر، حدوداً یکی دو ساعت از ظهر گذشته بود که آقای حاج شیخ عبدالله نوری از تهران وارد شدند و شروع کردند به اظهار ناراحتی زیاد که قرار بوده این نامه را در رادیو تلویزیون بخوانند و اگر نامه پخش شود چه می‌شود، خیلی بد شده و امام خیلی ناراحت هستند و شما باید چیزی بنویسید که ایشان قانع شوند و... من گفتم: «توکل من به خداست و من کار خلافتی نکرده‌ام تا بخواهم عذرخواهی یا توبه کنم، به علاوه در این نامه نوشته‌اند دیگر برای من نامه ننویسید، و من بنا دارم یک تابلو در دفتر نصب کنم که دیگر کسی به عنوان وکالت از ایشان به من و دفتر من مراجعه نکند»، ایشان گفتند: «نه این کار درستی نیست»، گفتم: «خودایشان در این نامه نوشته‌اند که شما دیگر وکیل من نیستید، و مردم از ناحیه من نباید به اشتباه بیفتند»، و پس از ساعتی آقای دری هم وارد شد.

آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند: «من در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید». نامه مفصلی بود و در ضمن آن این جمله‌ها وجود داشت: «رهبر عزیز، امروز من اعتراف می‌کنم که از ورطه‌ای هولناک که در آن قرار گرفته بودم توسط پتکی آهنین بیدار شدم، امروز می‌یابم که به خوابی عمیق فرو رفته و بسیاری از آنچه را باید می‌دیدم نمی‌دیدم... اینجانب که از تربیت‌یافتگان فقه و اصول و فلسفه و مبارزه آن جناب بودم نیز در دام این اهریمنان گرفتار آمدم و نتوانستم مسیر صحیح را بروم...! درحقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند.

آقای دری هم یک متن مشابه این را آماده کرده بود، که البته متن آقای نوری خیلی تندتر بود ولی مشخص بود که هر دوی آنها به یک هدف بود و به خیال خودشان می‌خواستند بیت امام را راضی کنند تا نامه ایشان در رسانه‌ها پخش نشود، البته آقایان ظاهراً قصد خیر داشتند و می‌خواستند جلوی فتنه گرفته شود.

من گفتم: «آخر این چه حرفهایی است که شما می‌زنید، من گناهکار نیستم که توبه کنم، اعتراف به امر دروغ گناه است»، و بعد از دوسه ساعت مشاجره آقای نوری گفت: «اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوشش می‌آید»، من گفتم: «امام از دروغ خوشش می‌آید؟! ایشان گفتند: «لابد چیزی بوده است!» آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم: «... خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده‌اند و آنها به من خط می‌دهند، بلند شوید بروید!».

این گفته من که با تندی بیان شد موجب گردید که آنها ساکت شوند و دیگر به اصرار خود ادامه ندهند، بعد از مدتی گفتم: «حالا که اصرار دارید من خودم سر فرصت یک چیز مناسبی با فکر خودم می‌نویسم که خیال همه شما را راحت کنم»، بالاخره آنها بلند شدند رفتند و من به فکر خودم آن نامه ۱/۷ را که از رسانه‌ها منتشر شد نوشتم و به وسیله آقای نوری برای دفتر امام فرستادم. بعد آقای نوری زنگ زدند که بالاخره آن چیزی را که ما می‌خواستیم شما ننوشتید، گفتم: «دیگر همین است که نوشته‌ام».

به یاد دارم فردای آن روز در همان بحران آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی به من گفت: «شما که زندگی خودتان را وقف امام کرده‌اید الان هم چون ایشان نوشته‌اند اداره منزل شما در اختیار منافقین است شما این را قبول کنید و بنویسید که حرف امام زمین نخورد و در راه ایشان فداکاری کرده باشید!» من از این پیشنهاد خیلی تعجب کردم، من حرف دروغ و تهمت را به خود بخرم تا حرف ناصحیح دیگری زمین نخورد، این چه منطقی است؟

س: حضرتعالی فکر می‌کنید آقای حاج شیخ عبدالله نوری یا افراد دیگر در این قضایا نقش یکی از عوامل توطئه را ایفا می‌کردند یا اینکه واقعا قصد و نیت خیر داشته‌اند؟

ج: آقای حاج شیخ عبدالله نوری از افراد خوش استعداد و باهوش و فاضل و علاقه‌مند به اسلام و انقلاب می‌باشد و تا حال پستهای حساسی را در انقلاب متصدی شده و خوب اداره کرده است، و به

نظر می‌رسد در جریان نامه ۱/۶ ایشان از بیت امام مبعوث بودند و ظاهراً قصد اصلاح داشتند. شنیدم ایشان گفته بودند آقایان تصمیمات حادی داشتند و من با این اقدام می‌خواستم از انجام کارهای حاد جلوگیری کنم، حالا آن تصمیمات چه بوده و چه کسانی تصمیم داشته‌اند، نمی‌دانم. یکی از آقایان معروف به من گفت من اطلاع دارم که آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته‌اید و شما را به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود، و در همان زمان در یکی از روزنامه‌ها خواندم که امام جمعه رفسنجان گفته بود چرا فلانی را بازداشت و محاکمه نمی‌کنید، و همچنین شنیدم گفته شده بود منتظری بینابین به ضرر ماست، یا باید رهبر در اختیار ما باشد و یا اصلاً نباشد.

نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶

س: همان‌گونه که اشاره فرمودید حضرت‌عالی با اصرار برخی از افراد در تاریخ ۶۸/۱/۷ نامه‌ای را به حضرت امام نوشتید که از رسانه‌ها نیز پخش شد، لطفاً بفرمایید مفاد آن نامه چه بود و آیا -چنانکه در رسانه‌ها اعلام شد- حضرت‌عالی در آن نامه رسماً از قائم‌مقامی رهبری استعفا کردید؟

ج: من از باب اینکه امام استادم بوده‌اند با اینکه نامه ۱/۶ منسوب به ایشان تند بود روی همان اعتمادی که به دستگاه امام داشتم و با اصرار آقایان خیلی محترمانه نامه‌ای برای ایشان نوشتم، این نامه تقریباً پاسخ مطالبی بود که در نامه ۱/۶ آمده بود، و در آن نوشتم: «راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم»، در آن شرایط من مایل نبودم چیزی بنویسم چون آن را حاکی از ضعف می‌دانستم ولی در مقابل اصرارهای زیاد و جلوگیری از وقوع فتنه ناچار شدم این تعبیرات را بنویسم، و معنای این جمله‌ها استعفا نیست چون کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم از آن استعفا بدهم. هر چند من از اول هم به مقام علاقه نداشتم، این مقامها جز مسئولیت و گرفتاری برای انسان چه ارزشی دارد؟ ابن عباس می‌گوید بر امیرالمومنین (ع) در «ذی‌قار» وارد شدم در حالی که کفششان را وصله می‌کردند، حضرت فرمودند: «ما قیمة هذه النعل» این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم ارزش ندارد، حضرت فرمودند: «والله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا» (۱) به خدا سوگند این کفش از امارت و حکومت شما نزد من محبوبتر است مگر اینکه بتوانم حقی را به‌پا دارم یا باطلی را برطرف کنم. اگر انسان نتواند حق را به‌پا دارد یا از باطلی جلوگیری کند فقط اسم باشد چه فایده‌ای دارد جز مسئولیت سنگین؟ بر اساس فرمایش حضرت، کفش نیاز انسان را برطرف می‌کند اما حکومتی که انسان نتواند توسط آن به اسلام و به مردم خدمت کند فقط مسئولیت است و برای انسان وزر و وبال دارد، این یک واقعیتی است. نظر من نسبت به مرجعیت هم به همین شکل است، مرجعیت هدف نیست وسیله است برای خدمت به اسلام و حوزه‌های علمیه، حالا بعضی‌ها می‌آیند به من می‌گویند باید برای جلب نظر بعضی افراد این کارها را کرد که مرجعیت شما تثبیت شود، من می‌گویم چه داعی داریم؟ ما یک طلبه‌ای هستیم که مشغول درس و بحثمان هستیم اگر کسی آمد از ما مساله‌ای پرسید جواب می‌دهیم، نیامد هم بروند جای دیگر مساله‌شان را بپرسند، ما بیاییم راه بیفتیم بگوییم از ما مسائلتان را بپرسید؟ ما در سابق از روی مزاح می‌گفتیم: اگر در یک زمان دکترا زیاد بشوند آیا باید وسایلشان را در یک زنبیل بگذارند و راه بیفتند مانند دستفروشان که ایها الناس ما کار دکتري می‌کنیم؟! حالا ما راه بیفتیم بگوییم با مرجعیت کار دارید یا نه؟! ما مشغول درس و بحثمان هستیم، کسی هم مساله پرسید جواب می‌دهیم، ما داعی نداریم که خودمان را در معرض این مسائل قرار بدهیم، منظور این است که این‌گونه کارها غیر از مسئولیت و گرفتاری و اینکه در روز قیامت انسان باید جواب بدهد فایده‌ای ندارد.

بالاخره من استعفا ندادم، و کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم استعفا بدهم، آنچه در مصوبه مجلس خبرگان آمده بود این بود که برای رهبری بعد از امام مردم به ایشان علاقه دارند، این امر

یک خبر بود نه جعل مقام برای من، و اگر فرضاً من مقامی داشتم آنها حق عزل مرانداشتند. خبرگان اساساً حق نداشتند مرا نصب یا عزل نمایند، آنها فقط به عنوان خبره نظر خودشان را ابراز می‌کنند، و اگر بناست مجتهد از طرف ائمه (علیهم‌السلام) منصوب باشد - چنانکه آقایان می‌گویند - رهبر هم حق ندارد مجتهدی را عزل یا او را به رهبری نصب کند، من از طرف مرحوم امام منصوب نبودم تا ایشان بخواهند مرا عزل کنند. یک مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند چون هر دو از نظر مشروعیت در عرض هم هستند. (۲)

من به خاطر رعایت حال امام و اینکه آقای نوری و دیگران آمدند اینجا اصرار داشتند که یک چیزی بنویس یک نامه محترمانه به ایشان نوشتم فقط برای رعایت حال ایشان و کاستن بحرانی که ایجاد شده بود، وگرنه مایل نبودم چیزی بنویسم و از روی ضرورت چنین چیزی نوشتم، و این نامه از رسانه‌ها پخش شد.

× × × پاورقی × × ×

۱ - نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳

۲ - هم‌مین مطلب را حضرت امام (قدس سره) در کتاب حکومت اسلامی صفحه ۵۷ چنین بیان داشته‌اند: «... لکن فقهاء «ولی مطلق» به این معناییستند که بر همه فقه‌های زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند، در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد، یکی والی و دیگری والی‌تر باشد».

پیوست شماره ۱۷۳: نامه معظم‌له به امام خمینی، مورخه ۶۸/۱/۷، پس از نامه مورخه ۱/۶ منتسب به ایشان

بسم‌الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی

پس از سلام و تحیت، مرقومه شریفه مورخه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمایی‌های حضرت‌عالی به عرض می‌رساند: مطمئن باشید همان طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خود گذشته و مطیع در کنار حضرت‌عالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجراء دستورات حضرت‌عالی می‌دانم، زیرا بقاء و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچکس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم تاکنون در سایه رهبری و ارشادات حضرت‌عالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز ما و از جمله فرزند عزیز خود من آغشته است و سایر جناح‌های مخالف و ضدانقلاب و سازشکار و لیبرال‌مب‌های کج‌فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده‌است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش‌شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جوسازیها و نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنی‌ها، به نام اینجانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباهند.

و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است، و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم و از حضرت‌عالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیتهای علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرت‌عالی اشتغال داشته باشم، و اگر اشتباهات و ضعفهایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، ان‌شاء‌الله با رهبریهای حضرت‌عالی مرتفع گردد.

و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقه‌مند تقاضا می‌کنم مبادا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرنگاران محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند، زیرا مقام معظم رهبری و خبرنگاران جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند. امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمائیهای ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمایید.

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته
۶۸/۱۷ - حسینعلی منتظری

◀ نامه ۶۸/۱۸ منسوب به امام

بعد هم نامه ۱/۸ ایشان به وسیله رسانه‌ها منتشر شد که لابد آقایان دیده‌اند، بعضی از آقایان می‌گفتند: «ما در جواب کسانی که به نامه ۱/۶ تمسک می‌کنند می‌گوییم آقای منتظری مصداق نامه ۱/۸ امام است نه نامه ۱/۶»، من به آنها گفتم: «به فرض که این هر دو نامه از امام باشند من نه مصداق نامه ۱/۶ هستم و نه مصداق نامه ۱/۸، شخصیت و هویت افراد به نامه‌های امام نیست، با اینکه من بیش از شما به امام ارادت دارم ولی این هویت‌های اعتباری منتسب به غیر هیچ ارزش ندارد، هر کس خودش خودش است با خصلتهای ذاتی و اکتسابی که واجد است، منتظری در حد خودش فردی است مستقل و دارای فکر و نظر، و استاد برخی مسئولین بالای نظام و علمای حوزه علمیه قم و شهرستانها بوده است».

منتظری - بحمدالله و منته - نه دین خود را از دست داده و نه عقل خود را و نه معلومات خود را، و معمرین حوزه علمیه قم همه به یاد دارند زمانی که مرحوم امام فقط چند شاگرد منظومه و اسفار داشتند من به همراه مرحوم شهید مطهری بودیم که ایشان را وارد صحنه فقه و اصول حوزه کردیم و به افراد معرفی می‌کردیم و در این رابطه با مخالفتهای و استهزاء بسیاری از افراد مواجه شدیم، و هر چند من طبعاً خوش ندارم کسی از من تعریف کند تا چه رسد به خودم، ولی هنگامی که یک بسیج عمومی ناجوانمردانه از ناحیه افراد و ارگانها و رسانه‌ها علیه من انجام شده و می‌شود اگر من سکوت کنم در حقیقت اعتراف به گناه است، مرحوم مدرس وقتی دیدند همه علیه او هماهنگ شده و می‌گویند: «زنده باد رضاخان، مرگ بر مدرس» ایشان خودشان گفتند: «زنده باد خودم». من خودم در آن زمان در حوزه موقعیت داشتم، من یکی از مدرسین حوزه بودم، بعد هم در انقلاب فعالیت‌هایی داشتم هم زندان رفتم هم دفاع کردم هم برای آقای خمینی در زندان کتک خوردم، برای یک کلمه «آیت‌الله» که در بازجویی می‌نوشتیم به من اعتراض می‌شد که چرا اسم آقای خمینی را با آیت‌الله می‌نویسی، مع ذلک ما این کارها را وظیفه خودمان می‌دانستیم، منتی هم بر هیچ کس نمی‌خواهم بگذارم. آن وقتی که من را به طبع تبعید کرده بودند مرحوم آقای حاج غلامرضا قدیری آمد به دیدن من گفت می‌خواهم بعضی جاها بروم، گفتم هیچ جا نمی‌خواهد بروی، بلند شو برو برنامه‌ریزی کنید شهریه امام را جور کنید که شهریه ایشان تعطیل نشود. همان وقتی هم که امام را بازداشت کردند من رفتم تهران آقای عسگر اولادی و دیگران را دیدم، یکیست از افراد بازاریها تهیه کردم و به آنها گفتم اگر می‌خواهید انقلاب محفوظ بماند الان شهریه امام باید پرداخت شود. خلاصه کیسه‌گذاری را برداشتیم این طرف و آن طرف رفتیم که شهریه امام تعطیل نشود، برای اینکه ایشان محور انقلاب بودند می‌خواستیم این علم پا برجایماند، آن کسانی که در انقلاب بوده‌اند و راجع به مسائل شناخت دارند می‌دانند. حالا چه مساله‌ای پیش آمده، باید از دیگران که مصدر این کارها هستند سؤال کرد؟! البته گفتم من آدمی نیستم که به دنبال مقام باشم و الا با توسل به این شیوه‌هایی که این آقایان عاقلانه می‌دانند خیلی خوب می‌توانستم موقعیت خودم را حفظ کنم، من هیچگاه مایل نبودم که وجود تبعی ظلی کسی باشم و شخصیت من وابسته به غیر باشد، در نامه امیرالمومنین (ع) به امام حسن (ع) می‌خوانیم: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». شخصیت‌های اعتباری نزد خدا هم بی‌ارزش است مگر اینکه

مقدمه خدمت به اسلام و مردم باشد، «ان اكرمکم عندالله اتقیکم». من حساب همه کسانی را که در این جریان دست داشتند و این همه جوسازیهای ظالمانه یک طرفه را انجام دادند من البدو الی الختم به خدای بزرگ و روز جزا محول کرده‌ام، الحمدلله به حساب و کتاب و روز جزا اعتقاد دارم.

پیوست شماره ۱۷۴: نامه مورخه ۶۸/۱/۸ امام خمینی در جواب نامه مورخه ۶۸/۱/۷
آیت الله العظمی منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت افاضاته

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما. همان طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم، ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده‌اید، پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم.

همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم، برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمائید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغهای رادیوهای بیگانه متاثر نباشید، مردم ما شما را خوب می‌شناسند و حيله‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران، کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند. طلاب عزیز، ائمه محترم جمع و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم. جنابعالی ان شاء الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید. والسلام علیکم.

۶۸/۱/۸ - روح الله الموسوی الخمينی

س: در نامه ۶۸/۱/۸ به حضرتعالی سفارش شده است که: «بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمائید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلوگیری کنید»، آیا افراد ناصالحی در بیت حضرتعالی بودند یا اینکه مثلاً مخالفان نظام در آنجا رفت و آمد می‌کردند؟

ج: آقایانی که به هر جهت با من مخالف بودند بیشترین تبلیغات خودشان را متوجه بیت و دفتر من کرده بودند، و به مرحوم امام نیز چنین القامی کردند. یک روز داستان سیدمهدی را علم کردند در صورتی که او یک روز هم جزو دفتر من نبود، البته او همه جا می‌رفت و حتی دفتر امام هم می‌رفت، و بالاخره او هر چه بود در سال ۶۵ بازداشت و در سال ۶۶ اعدام شد، ولی مساله بیت و دفتر من هر روز سوژه آقایان بوده است، درحالی که:

اولاً: همه علما در قم و جاهای دیگر برای پاسخگویی به مراجعین دفتر دارند، مگر همه مجبورند دفترشان را مطابق میل شما تنظیم نمایند؟! هر کس مطابق کار و نیاز و سلیقه خودش افرادی را که به آنان اعتماد دارد انتخاب می‌کند، شما قبول ندارید مراجعه نکنید ولی حق تبلیغات سوء ندارید.

و ثانیاً: از قرار گفته‌های آقایان فقط دفتر من مرکز تجمع شیاطین است ولی دفتر علمای دیگر و

بالتر از آنها دفتر مرحوم امام مرکز تجمع ملائکه الله بوده است، قضاوت این امر با کرام الکاتبین و با آنهایی است که از نزدیک رفت و آمد داشته‌اند.

◀ بقای بر وکالت

س: بفرمایید پس از کنار رفتن از قائم مقامی، حضرتعالی همچنان مانند سابق در وکالت امام باقی بودید یا خیر؟

ج: قبلا این مساله را عرض کردم که پس از نامه ۱/۶، من به آقای حاج شیخ عبدالله نوری که اینجا آمده بود گفتم می‌خواهم یک چیزی بنویسم بزنم درب دفتر که من دیگر از طرف ایشان وجوهات را نمی‌پذیرم، ایشان یک کمی جا خورد و گفت نه این درست نیست، بعد هم بانامه من به تهران رفت و روز بعد به فاصله نیم ساعت دوبار تلفن زد، اول اینکه امام گفته‌اند: «شما همچنان که سابق وکیل من بودید از حالا به بعد نیز وکیل من هستید»، و من هم تا آن وقت که ایشان به رحمت خدا رفتند به عنوان وکیل ایشان عمل می‌کردم، نیم ساعت بعد باز آقای نوری زنگ زد که بیت امام می‌گویند: «ما نامه ۱/۶ را پاره کردیم و آن نامه از ما نیست، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیت شما به دست افراد افتاده است»، این حرفی است که آقای نوری در تلفن از بیت امام گفت، و بعد نامه ۱/۸ را از رادیو پخش کردند و روزنامه‌ها هم نوشتند، حالا نامه ۱/۶ از خود ایشان (مرحوم امام) بوده و ایشان بعدا پشیمان شده‌اند یا از کسی دیگر من نمی‌دانم، البته این نامه برای چند نفر هم در همان بیت امام توسط حاج احمد آقا خوانده شده بود، می‌گویند در حضور امام هم خوانده شده، برای من هم یک نسخه به وسیله آقای محمدعلی انصاری فرستادند، اما مطمئنا این نامه به خط امام نیست، ممکن است حداکثر املاي ایشان باشد، و بالاخره نامه ۱/۶ را در آن وقت پخش نکردند و در صحیفه نور نیز آن را نیاورده‌اند و فقط نامه ۱/۷ من و ۱/۸ مرحوم امام را پخش کردند و از تلفن آقای نوری و از نحوه عمل آقایان معلوم شد که ایشان به پخش نامه ۱/۶ راضی نیست و اگر فرضا اول هم راضی بوده‌اند بعدا پشیمان شده‌اند، و روی این اصل من از آن نسخه‌ای نگرفتم و هر کس نسخه‌ای از آن را طلب کرد ندادم، هر چند دیگران که مدعی علاقه و ارادت به ایشان هستند بر خلاف نظر ایشان آن را به صورتهای مختلف و از قبیل نقل به معنا منتشر کردند و منتشر می‌کنند و آخر الامر خود آن را با یک قلم خوردگی منتشر کردند، جزاهم الله خیرا. جای تاسف است که آقایان نوعا امام بلکه اسلام و دین را صرف مقاصد سیاسی خود می‌کنند و حمایت از امام هم بهانه است، و من تصمیم داشتم نامه را در این کتاب نیاورم ولی چون آقایان آن را منتشر کردند به ناچار من هم آن را ذکر کردم.

انتشار گسترده رنجنامه حاج احمد آقا خمینی

پس از جریان نامه ۶۸/۱/۶ و ۶۸/۱/۸، آقای حاج احمد آقا نامه مفصلی مشتمل بر دروغها و اتهامات به نام «رنجنامه» خطاب به اینجانب نوشت و در سطح وسیع هم مستقلا چاپ و منتشر کردند و روزنامه‌ها هم آن را مفصلا منتشر نمودند، و بتدریج روزنامه‌ها شروع کردند اراجیف و تهمت علیه من به هم ببافند، البته حجم تبلیغات و جوسازی‌ها بعد از رحلت امام بود که شدت پیدا کرد ولی آغاز آن از زمان حیات ایشان بود، حالا امام مطلع بودند و یا در اثر کسالت از این مسائل بی‌اطلاع بودند نمی‌دانم.

◀ آخرین نامه به امام

بالاخره من در این رابطه نامه پنج صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ را خطاب به ایشان نوشتم (پیوست شماره ۱۶۵) که ظاهراً آن را به امام ندادند و گرنه بعید بود ایشان عکس‌العملی نشان ندهند، و این هم یکی از مظاهر عدالت آقایان است که آنان حق داشته باشند در جراید و مطبوعات در سطح وسیع کسی را ناجوانمردانه مورد حمله و هجوم قرار دهند و او توان و حق دفاع نداشته باشد و هیچ جریده‌ای جرات نکند نامی از او ببرد، و الی‌الله‌المشتکی.

لحن نامه جو و شرایطی را که مرا وادار به نوشتن چنین نامه‌ای کرده نشان می‌دهد، خداوند از مفتنین نگذرد، و خدا را شکر که آنان نیز به خواسته‌های دنیوی خود نائل نشدند، و من نیز از مسئولیتهای سنگین نجات یافتم. من هیچ‌گاه طالب مقام نبوده و نیستم، و خدا را شکر که برای تحصیل مقام تا حال قدمی برنداشته‌ام.

◀ سیاست یک بام و دو هوا

آقایانی که ادعای پیروی از امام را دارند با وجود نامه ۱/۸ چرا از پخش درسهای من که خودشان هم استفاده می‌کردند جلوگیری کرده می‌کنند، و چرا هر روز به بهانه‌های واهی مزاحم درس و شاگردان می‌شوند؟! چرا از ناحیه اطلاعات و دادگاه ویژه بسیاری از شاگردان مرا که از مخلصین امام و انقلاب هستند بازداشت می‌کنند و در آخر از آنان تعهد می‌گیرند که در درس من شرکت نکنند؟! چرا از ناحیه اطلاعات کتابهای مرا از قبیل رساله عملیه یا خطبه حضرت فاطمه زهرا(س) و حتی کتاب ولایت فقیه - که کتاب سال شناخته شد (پیوستهای شماره ۱۷۵ الی ۱۷۷) - و ترجمه آن را از کتابفروشیها جمع می‌کنند و به فروشندهگان خسارت وارد می‌آورند؟! من فراموش نمی‌کنم که یکروز آقای خامنه‌ای می‌گفت: «من شبهای جمعه که درس نهج‌البلاغه شما از تلویزیون پخش می‌شود کتاب را باز می‌کنم و مثل یک شاگرد مقابل تلویزیون می‌نشینم و گوش می‌دهم، چون ما خراسانی‌ها مخصوصاً به ادبیات اهمیت می‌دهیم و شما نکات ادبی را خوب بیان می‌کنید». آیا صحیح است که ما فقه و علم را فدای اغراض سیاسی کنیم؟! جوی درست کرده‌اند که افراد قهراً از حضور در درس من وحشت می‌کنند و گاهی افرادی را که در درس حاضر می‌شوند از برخی حقوق و مزایای اجتماعی محروم می‌کنند، یا اگر در جایی مشغول به کار هستند آنان را اخراج می‌کنند تا افراد بترسند و در درس و منزل و جماعت من حاضر نشوند(۱)، و جو آنقدر تند بود که حتی آقای خاتمی نیز آن اوایل وقتی که وزیر ارشاد بودند به قم می‌آیند - و شاید مبعوث بوده‌اند - و یک شب وقت خود را صرف می‌کنند که طلاب و فضایی خراسانی را از آمدن به درس من منصرف کنند، هر چند آنان نپذیرفتند، البته شنیدم بعداً آقای خاتمی از این کار خود اظهار پشیمانی کرده‌اند.

حالا فرضاً در من اشکالاتی وجود داشته باشد خویشان و بستگان من چه گناهی مرتکب شده‌اند؟ از باب مثال و نمونه یادآور می‌شوم: صبیحه‌اخیر من - سعیده خانم منتظری که دارای فوق لیسانس ادبیات می‌باشد - در پی اعلام استخدام اداره آموزش و پرورش قم به آنجا مراجعه کرده بود و آنان پس از طی مراحل گزینشی و استفسار از همسایگان راجع به خصوصیات او، وی را به دبیرستانی معرفی کرده بودند و چند وقتی مشغول بود تا اینکه یک روز مدیر دبیرستان اظهار می‌کند که دیگر شما نیابید، و در جواب سؤال از علت این دستور می‌گوید چرا ندارد. وقتی به اداره آموزش و پرورش مراجعه می‌کند و علت را جویا می‌شود آنان نیز در جواب طفره می‌روند و حتی حقوق او را هم نمی‌پردازند، تا اینکه روزی یکی از شاگردان او را می‌بیند و به او نسبت به مرگ پدر تسلیم می‌گوید! دختر من می‌گوید پدر من که نمرده است! و معلوم می‌شود که وقتی شاگردهای کلاس علت نیامدن معلمشان را از خانم مدیره سؤال می‌کنند او گفته است که پدرش فوت شده و عزادار است و دیگر نمی‌تواند بیاید. بعد از این ماجرا دختر من به دبیرستان رفته و به هر صورت

شده در کلاس حاضر می‌شود و به شاگردان می‌گوید: «من در این مدت غیر از مسائل درسی صحبتی با شما نداشتم و خودم را هم معرفی نکردم ولی حالا ناچارم بعضی مسائل را به شما بگویم، من فرزندفلائی هستم و پدرم نیز در قید حیات است»، و چند کلمه‌ای برای آنان صحبت می‌کند که پس از خروج از کلاس مورد عتاب مدیره دبیرستان قرار می‌گیرد که چرا بدون اجازه سر کلاس رفته‌ای؟ وی سپس راجع به این موضوع خیلی محترمانه نامه‌ای به آقای هاشمی رئیس جمهور و نامه‌ای به آقای دری نجف‌آبادی که مسئول گزینشهاست نوشت که متأسفانه یا خوشبختانه هیچ‌کدام نه جواب دادند و نه اقدام کردند. این است نمونه حکومت عدل علی (ع) که آقایان مدعی پیروی از آن می‌باشند؟! و این است مزد کسی که سالها خود و خانواده‌اش را وقف اسلام و انقلاب کرده است، و سالهای خوب عمر خود را در زندانها و تبعیدها سپری کرده است. البته من اگر خدمتی کرده‌ام به عنوان انجام وظیفه بوده‌نه برای مزد ولی اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند سابقه اشخاص و خدمات آنان رعایت شود. حاطب بن ابی‌بلتعنه - با اینکه در اثر گزارش دادن اجتماع مسلمین مدینه برای جهاد به کفار مکه گناه بزرگی مرتکب شده بود - پیامبر اکرم (ص) به سبب سابقه خوب او در جنگ بدر از گناه او صرف‌نظر نمود. (۲)

چند سال پیش هم که من برای ناراحتی قلب و کلیه به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه کردم، با اینکه اول پزشکان اصرار بر لزوم مراقبت پزشکی داشتند ولی در اثر ایجاد جو رعب و وحشت از طرف بعضی بچه‌های اطلاعاتی که در بیمارستان حضور پیدا کرده بودند، یکدفعه لحن آنان عوض شد و ما را به قم برگرداندند. همه اشکال این است که بچه‌های تند بی‌اطلاع از مسائل مصدر بعضی امور شده‌اند و بدون توجه به عکس‌العمل بعضی تندپها کارهایی را انجام می‌دهند و بزرگان بااطلاع یا ساکتند و یا خودشان تحریک هم می‌کنند، که البته اینها نمونه‌هایی بود که عرض کردم و گرنه مطالب گفتنی در این باب بسیار است.

× × × پاورقی × × ×

۱ - هرچند با وجود این آزار و اذیتها و محدودیتها درس معظم‌له یکی از پرجمعیت‌ترین دروس حوزه علمیه قم به شمار می‌آید.

۲ - دراسات فی ولایه‌الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۲، ص ۷۴۰

◀ اعتراضات پنهان و آشکار مردمی

س: با وجود اینکه حضرتعالی در نامه ۶۸/۱/۷ همگان را به حفظ آرامش دعوت فرمودید گویا در گوشه و کنار به صورتهای مختلف اعتراضاتی از سوی مردم انجام پذیرفت که اوج آن در نجف‌آباد و به صورت تظاهرات و اعتراضات خیابانی بوده است، در این زمینه اگر مناسب می‌دانید توضیحاتی بفرمایید.

ج: من با اینکه در نامه خود به مردم تذکر داده بودم که در مقابل تصمیم امام (ره) عکس‌العمل نشان ندهند شنیدم مردم نجف‌آباد تظاهرات کرده‌اند و -چنانکه نقل شد- برخی از مسئولین و از جمله استاندار وقت اصفهان نظر داده بودند که سپاه به مردم حمله کند که در نتیجه جمعی کشته می‌شدند، لذا من به مردم نجف‌آباد نامه‌ای نوشتم و به وسیله آقای دری که در آن زمان رئیس دفتر من بود به نجف‌آباد فرستادم و آقای دری گفتند من به زحمت آنان را از تصمیمی که داشتند منصرف کردم و به وسیله خواندن نامه مردم را قانع کردم. بعدا شنیدم که آیت‌الله موسوی اردبیلی در سمت امامت جمعه تهران اهمیت نامه مرا یادآور شده‌اند.

پیوست شماره ۱۷۸: پیام معظم‌له به مردم شهیدپرور نجف‌آباد مبنی بر ضرورت حفظ آرامش و وجوب اطاعت از حضرت امام خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران و خواهران شهرستان شهیدپرور نجف آباد دامت توفیقاتهم
پس از سلام، شنیده شد به عنوان حمایت از اینجانب در نجف آباد تحرکاتی رخ داده و کارهای
ناشایسته‌ای انجام شده در صورتی که من در پیام خود از همه برادران و خواهران تقاضا کردم در
مورد تصمیم مقام معظم رهبری نباید کاری انجام و یا کلمه‌ای بر زبانها جاری شود زیرا اطاعت از
مقام معظم رهبری بر همه لازم و واجب است. مواظب باشید، ممکن است عناصری بخواهند جو را
آلوده نموده و نظام اسلامی ما را تضعیف نمایند، من به سهم خود از این قبیل حرکات جدا
ناراضیم. از مومنین محترم تقاضا می‌شود جلو این عناصر را گرفته و نگذارند محیط سالم
نجف آباد را لکه‌دار نمایند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۶۸/۱/۱۵ - حسینعلی منتظری

◀ موضعگیری نمایندگان مجلس

س: پس از حوادث فروردین ۱۳۶۸ ظاهراً تنشها و موضعگیری‌هایی از سوی نمایندگان مجلس
شورای اسلامی به صورت پنهان و آشکار صورت گرفت و حتی یکی از جلسات علنی مجلس به
تشنج کشیده شد و متعاقب آن بلافاصله نامه‌ای منسوب به حضرت امام خطاب به نمایندگان
مجلس به تاریخ ۶۸/۱/۲۶ منتشر گردید، لطفاً بفرمایید علت اصلی این تنشها چه بود و آیا
اشکالات و ایراداتی که به نامه ۶۸/۱/۶ وارد است درباره این نامه هم صدق می‌کند؟
ج: بله، پس از سروصداها در مجلس، نامه‌ای به نام مرحوم امام به تاریخ فوق خطاب به نمایندگان
مجلس منتشر شد، ولی آقایانی که کارشناسی کرده و خط امام را با خط حاج احمد آقا مقایسه
کرده‌اند اظهار می‌دارند که خط نامه، خط حاج احمد آقا می‌باشد، حالا با نظر امام بوده یا نه، العلم
عندالله. در کتاب «واقعیتها و قضاوتها» هم راجع به جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌هایی که این
اواخر به نام حضرت امام صادر شده بود مطالب قابل توجهی آمده است. در همان ایام در جمع
آقایان شاگردان درس سخنانی در مورد روند قضایای پیش آمده بیان کردم که مورد توجه قرار
گرفت.

(پیوست شماره ۱۷۹)

س: گویا پس از درگذشت والد حضرتعالی هم بیش از ۲۰۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای
اسلامی با ارسال نامه‌ای - که از تریبون مجلس قرائت شد - درگذشت ایشان را به حضرتعالی
تسلیت گفتند (۱)، لطفاً بفرمایید محتوای این نامه چه بود و چه کسانی آن را امضا کرده
بودند؟ ظاهراً در سال ۶۹ نیز عده‌ای از نمایندگان با ارسال نامه‌ای سالگرد درگذشت پدر
حضرتعالی را تسلیت گفتند، در این باره نیز توضیح بفرمایید.

ج: بله، در آن زمان نمایندگان مجلس نامه تسلیتی برای من فرستادند و بیشتر از دویست نفر آن
را امضا کرده بودند، شاید الان این نامه باشد.

در سال ۱۳۶۹ هم به مناسبت اولین سالگرد درگذشت پدر من عده‌ای از نمایندگان پیام تسلیت
دیگری برای من فرستادند که البته به خاطر شرایط آن روز و افزایش محدودیتها تعداد
امضاکنندگان آن کمتر از نامه اول بود، شاید حدود هفتاد هشتاد نفر آن را امضا کرده بودند.

(پیوست شماره ۱۸۱)

× × × پاورقی × × ×

۱ - مرحوم حاج علی منتظری والد بزرگوار فقیه عالیقدر در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۸ به رحمت

ایزدی پیوست. مراسم تشییع جنازه آن مرحوم باشکوه فراوان انجام و در گلزار شهدای شهرستان نجف‌آباد به خاک سپرده شد. آیت‌الله العظمی منتظری در پیامی که همان موقع انتشار یافت از همه تشکر کردند. (پیوست شماره ۱۸۰)

◀ بطلان نظریه ولایتعهدی

س: به نظر حضرتعالی آیا مساله ولایتعهدی در اسلام معهود است و در بحث ولایت فقیه آیا ولی فقیه می‌تواند بعد از خود را مشخص کند؟
ج: نه، این ولایتعهدی از خصوصیات نظام شاهنشاهی است، ما در قانون اساسی چیزی به عنوان ولایتعهدی نداریم، حتی دوازده امام ما هم که یکی پس از دیگری امامت را به عهده داشتند از طرف خدا و پیامبر(ص) مشخص شده بودند و مشروعیت هر یک به دست دیگری نبوده است، ما چنین چیزی در شریعت اسلام نداریم، این تز نظام شاهنشاهی و سلطنت طلبهاست، در زمان غیبت مردم هر زمان بر اساس ملاکهای اسلامی حق دارند از بین افراد واجد شرایط رهبر خود را مشخص کنند. دوتا مجتهد هم که از نظر علم و سایر شرایط مساوی باشند در عرض هم هستند منتها اگر مردم بر اساس رای و نظر واقعی خود مجتهدی را که شرعا واجد شرایط باشد به عنوان رهبری انتخاب کردند در همان زمان او مقدم بر دیگران است ولی او حق نصب برای بعد از خود را ندارد.

س: همان‌گونه که می‌دانید در این اواخر از سوی افراد مختلف تلاشهایی صورت می‌گرفت تا مرحوم امام در این زمینه دخالت کرده و رسماً رهبر بعد از خود را مشخص نمایند، و برای رسیدن به این هدف اولین اقدام آنان ملکوک کردن ذهن ایشان نسبت به حضرتعالی بود، به نظر شما چه کسانی نقش اصلی را در این زمینه به عهده داشتند و هدف نهایی آنان چه بود؟
ج: من نمی‌خواهم درباره افراد و مقاصد آنها قضاوتی کنم، همه اشکالها بر سر این است که امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند، همان‌گونه که عرض کردم قائم مقام وزیر وقت اطلاعات آقای فلاحیان چنانکه از او نقل کردند می‌گوید در این سالهای آخر کارهایی را که با امام داشتیم با احمدآقا حل و فصل می‌کردیم، بقیه مسائل هم همین طور بود، سایر وزرا هم همین طور بودند، امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشکها ایشان را حتی المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند، ما هم اینجا در قم مشغول طلبگی بودیم و فرصت اینکه هرروز بلند شویم برویم خدمت ایشان را نداشتیم و اگر هم می‌خواستیم مکرر به دیدن ایشان برویم باز هم مسائل دیگری درست می‌شد و حرفهای دیگری مطرح می‌شد. لابد کسانی بوده‌اند که در این قضایا نقش داشته و آنها را بوجود آورده‌اند، ایشان مجتهد بود فقیه بود عالم بود اما معصوم نبود بشر هم بود، بشر ضعف اعصاب هم پیدا می‌کند، پیرمرد هم می‌شود، ایشان در این اواخر بیماری سرطان هم داشتند، خوب اینها یک واقعیاتی است، اینها را که نمی‌شود منکر شد، در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند آقای حاج احمدآقا را برای بعد از خود تعیین کنند، از جمله استاندار وقت اصفهان طوماری خطاب به امام تهیه کرده بود بدین مضمون که در مساله رهبری شایستگی ملاک است و همان‌گونه که امام محمدتقی(ع) در نه‌سالگی با وجود سن کم به امامت رسید و شایستگی آن را داشت آقای حاج احمدآقا هم شایستگی آن را دارند و خوب است شما ایشان را برای رهبری به مردم معرفی کنید. بعد از درگذشت امام نیز نقلهای متفاوتی از قول ایشان درباره آقای خامنه‌ای منتشر شد که بر فرض صحت شرعا نمی‌تواند حجیت داشته باشد، زیرا نظر فرد غیر معصوم راجع به افراد از حجت‌های شرعی نیست، البته فتوای او در مورد احکام برای مقلدهایش حجت است ولی قول او راجع به افراد از حجت‌های شرعی نیست. متأسفانه ما ایرانیها معمولاً از شخصیتها یا بت می‌سازیم و یا دیو، اما این را که کسی بزرگوار و خدمتگزار باشد ولی اشتباهاتی هم داشته باشد تصور نمی‌کنیم.

س: پس اینکه گفته می‌شود حکم ولی فقیه در یک مساله‌ای حتی برای سایر مجتهدین هم حجت شرعی است چیست؟
 ج: آن یک مساله دیگری است، اینکه بگویند این آدم خوبی است یا آدم بدی اینکه حکم نیست، حداکثر اینکه قول او در حکم یک شاهد باشد و نه بیشتر از آن، عمده این است که انسان نباید یک نفر غیر معصوم را بت بکند، «الجاهل اما مفراط او مفراط» و متاسفانه بسیاری از افراد گرفتار افراط و تفریط هستند.

◀ وصیتنامه حضرت امام (ره)

س: در جریان وصیتنامه معروف حضرت امام از حضرتعالی دعوت شد که در جلسه‌ای که بدین منظور تشکیل شده بود شرکت کنید، لطفاً مشروح این قضیه را توضیح بفرمایید، و نیز شنیده شده که وصیتنامه‌ای از مرحوم امام نزد حضرتعالی بوده است، آیا چنین چیزی صحت دارد یا نه؟
 ج: من قبلاً از مضمون وصیتنامه الهی-سیاسی ایشان - که الان چاپ شده است - اطلاعی نداشتم، یک روز مرا دعوت کردند که بیایید آنجا، من رفتم یک عده دیگر هم بودند، بعضی از اعضای شورای نگهبان هم بودند، مثلاً آقای حاج آقا لطف‌الله صافی بودند، آقای مهدوی‌کنی بودند، آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای بودند، من هم نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است، امام گفتند: «این وصیتنامه من است و یک نسخه از آن را ببرید در مجلس، یک نسخه از آن را هم ببرید مشهد»، آقای مهدوی‌کنی را مسئول کردند که آن را ببرند مشهد که در کتابخانه حضرت رضاع (حفظ شود، بعد امام فرمودند: «شما چند نفر هم این نسخه را ببرید در مجلس»). من گفتم: «البته بدون من چون من معذورم»، ایشان گفتند: «بله افراد دیگر بروند»، البته هیچکس نمی‌دانست که در آن وصیتنامه چه چیزهایی نوشته شده و اگر دیگران هم می‌دانستند من نمی‌دانستم، این راجع به آن وصیتنامه معروف.

اما یک بار دیگر در آن خانه محله عشقعلی که بودیم یک روز آقای سید سراج‌الدین موسوی یک پاکتی از امام خطاب به من آورد که در آن هم چسبانده و لاک و مهر شده بود و روی آن هم نوشته بودند: «این نامه را پس از مرگ من باز کنید»، و من از محتوای آن اطلاع نداشتم تا اینکه آقای محمدعلی انصاری در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۸ - یکی دو شب قبل از عید - آمد اینجا و گفت: «امام فرموده‌اند شما آن نامه را بدهید»، البته اینکه آیا واقعا امام فرموده بودند یا نه خدا می‌داند، ولی طبع من این بود که به سبب اعتمادی که آن موقع به بیت امام داشتم گفته‌های آنان را تحمل بر صحت می‌کردم. ولی بالاخره از همان جا معلوم شد که اینها برنامه کنار گذاشتن مرا تدارک می‌بینند، من به آقای انصاری گفتم شما یک رسید بدهید، او یک رسید نوشت و داد و من آن نامه را به او دادم. البته بعد شنیدم در یک جا گفته شده تنها کسی که در امانت خیانت نکرده فلانی است، چون نامه امام پیش چند نفر بوده آنها باز کرده بودند ولی فلانی آن را باز نکرده است. بالاخره من اطلاع نداشتم که در آن نامه چه نوشته شده است.

یک نامه دیگر هم من از ایشان داشتم که الان هم آن را دارم که در آن نوشته‌اند پس از مرگ من پولهای من در اختیار چهار نفر باشد: یکی از آنها من هستم و دیگران آقایان پسندیده و حاج آقا باقر سلطانی و حاج آقا مرتضی حائری می‌باشند.
 (پیوست شماره ۱۸۲)

س: با توجه به این نامه و وصیت حضرت امام مبنی بر اینکه پولهای ایشان در اختیار شما چهار نفر قرار گیرد، آیا پس از رحلت ایشان به این وصیت عمل شد و پولهای ایشان در اختیار شما قرار گرفت یا خیر؟

ج: خیر، پس از رحلت ایشان نه به من مراجعه شد و نه پولی در اختیار من قرار گرفت و ظاهراً در اختیار شورای مدیریت حوزه قرار گرفت.

◀ رحلت حضرت امام خمینی(ره)

س: آیا حضرت تعالی به هنگام بیماری حضرت امام به ملاقات و عیادت ایشان رفتید، و اگر نرفتید چه دلیلی داشت؟

ج: می دانید که پدر من تقریباً ده روز پیش از امام فوت شدند، من برای فوت پدرم نجف آباد بودم، رفته بودم برای تشییع جنازه و فاتحه، بعد رادیو گفت که امام را عمل جراحی کرده اند، در آنجا بعضی افراد می گفتند که شما همین الان یک تلگراف بزنید، من گفتم پدر من فوت شده است و هیچ کدام از آقایان به روی مبارکشان نیاوردند، در عین حال من از نجف آباد یک تلگراف به امام زدم بدین مضمون که الحمدلله عمل شما موفقیت آمیز بوده است و خدا شفای کامل عنایت کند که متن آن ممکن است باشد. بالاخره من با اینکه مصیبت زده بودم تلگراف زدم، بعد هم که آمدم قم دوبار توسط آقای دری - که آن وقت مسئول دفتر من بود - پیغام دادم که برویم به عیادت ایشان، آقای دری گفت: گفته اند، گفتم حالا برویم و راهمان ندهند این چیز خوبی نیست. بعد هم وقتی ایشان فوت شدند پیام تسلیتی نوشتم که بخشی از آن در روزنامه کیهان آن زمان چاپ شد، و فردای آن روز فرزندم احمد را با آقای دری و آقای ایزدی فرستادم جماران که تسلیت بگویند و آنان رفتند و تسلیت گفتند، بعد هم خودم چندروز بعد با احمد آقا و آقاسعد رفتیم مرقد ایشان و از آنجا رفتیم جماران، صبح زود بود، به ما گفتند فعلاً بمانید تا فلان کس بیاید، باران هم به شدت می بارید، گفتند احمد آقا خوابند و در حسینیه زنها هستند، شما حالا بروید در دفتر آقای توسلی و از این حرفها که ظاهراً برای طفره رفتن بود، ما هم برگشتیم قم، بعد گویا به آقای هاشمی خبر داده بودند که فلانی آمده و برگشته است، ایشان هم گفته بود تحقیق کنید ببینید که فلانی کجا رفته خوب نیست ایشان بیاید و برگردد، بالاخره وقتی ما آمدم قم گفتند آنجا می گشته اند که شمارا پیدا کنند.

بعد یک روز من به آقای طاهری خرم آبادی گفتم: «حالا که آقای هاشمی آن روز گفته که فلانی چرا برگشته شما به آقای هاشمی بگویید فلانی گفته من حاضرم به عنوان وظیفه اخلاقی چون شاگرد امام بوده ام در بیت امام بیایم و به خانواده ایشان تسلیت بگویم و هیچ نظر سیاسی هم ندارم، شما هم باشید، خبر آن هم نمی خواهم جایی گفته شود، اما اگر خواستند خبرش را بدهند من باید متن خبر را ببینم»، برای اینکه من احتمال می دادم که بگویند بله فلانی آمد و گفت من توبه کردم دل امام را به درد آوردم و از این دروغها که درست کرده بودند، آقای طاهری خرم آبادی گفت: «من به آقای هاشمی این مطلب را رساندم، آقای هاشمی گفت خیلی خوب»، بعد امروز و فردا کردند تا اینکه آقای هاشمی رفت شوروی و این کار را به آقای طاهری خرم آبادی محول کرده بودند. بعد آقای طاهری گفت من با حاج احمد آقا صحبت کردم او گفت: «رفقای ما صلاح ندانستند که ایشان بیایند»، گفتیم خوب حالا که صلاح ندانستند ما دیگر تکلیفی نداریم.

پیوست شماره ۱۸۳: متن پیام حضرت آیت الله العظمی منتظری به مناسبت ارتحال رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، مورخه ۱۳۶۸/۳/۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم!؟

ملت مسلمان و انقلابی ایران دامت توفیقاتکم

استماع خبر تاسف انگیز درگذشت رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (قدس سره) موجب تأثر و تاسف شد. ضمن اعلام عزای عمومی، و طلب علو درجات و حشر با اولیاء کرام برای آن شخصیت بزرگ اسلام، و عرض تسلیت به حضرت

ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مراجع عظام و حوزه‌های علمیه و جهان اسلام و مسئولین محترم کشور و به شما ملت شریف و مبارز ایران، و به بازماندگان محترم و بیت شریف حضرت امام (طاب ثراه) مخصوصا برادر ارجمند ایشان آیت الله پسندیده و فرزند محترم ایشان حجه الاسلام حاج سیداحمد خمینی (دامت افاضاتهما) به عرض می‌رساند: اگر بنا بود کسی از مرگ نجات یابد قطعاً در درجه اول اشرف مخلوقات و فرستاده خدا بر همه انسانها تا روز قیام، حضرت خاتم الانبیا، باقی می‌ماند، ولی خداوند متعال به آن حضرت خطاب نموده فرمود: «انک میت و انهم میتون». اینک از شما ملت رشید و آگاه ایران انتظار می‌رود ضمن تجلیل کامل از آن امام بزرگوار و جلیل‌القدر، با هماهنگی و وحدت کلمه و صبر انقلابی با مامورین نظامی و انتظامی کشور و مرزبانان و مسئولین مربوطه در حفظ نظم و آرامش و تقویت مرزها، و مایوس کردن دشمنان اسلام و ایران، و قطع امید ابرقدرتهای غرب و شرق و صهیونیسم جهانی و عمال خارجی و داخلی آنان کاملاً همکاری نمائید، و بدانید که حفظ کشور و دماء و اموال و اعراض مردم و پاسداری از خونهای پاک شهیدان به عهده همه علاقه‌مندان به اسلام و کشور است. همه باید همچون اوائل انقلاب خود را مسئول حفظ اسلام و انقلاب و دستاوردهای آن بدانیم. و بر حضرات خبرگان محترم لازم است هر چه زودتر با دقت کامل و رعایت مصلحت نظام بر اساس موازین شرع مبین و قانون اساسی کشور موضوع رهبری را مشخص نمایند.

والسلام علیکم جمیعا و رحمه الله و برکاته
حسینعلی منتظری

س: گویا حضرتعالی در قم هم مجلس ختمی برای ایشان برگزار کردید.
ج: بله جامعه مدرسین و دیگران ستادی برای مراسم ایشان تشکیل داده بودند ما به آنها گفتیم یک وقت هم برای من بگذارند، امروز و فردا کردند تا اینکه در اواخر برای من وقت گذاشتند، در مسجد اعظم قم مجلس گرفتیم و من شخصا اطلاعیه‌ای دادم و از همه دعوت کردم که در مراسم شرکت کنند (پیوست شماره ۱۸۴)، بعد هم افرادی که از جاهایی تحریک شده بودند آمدند مجلس را به هم زدند و به ناچار آیت الله صناعی برای ختم غائله منبر رفتند و من هم از مجلس خارج شدم، البته سردسته آنان که از مسئولین آموزش سپاه بود بعدا آمد و از من عذرخواهی کرد و از دست حاج احمد آقا می‌نالید. برای سالگرد امام هم مجلسی در همین حسینیه شهدا گرفتم باز هم افرادی را فرستادند به هم زدند، لذا برای سال بعد که به من گفتند مراسمی بگیرید گفتیم نه، من دیگر جلسه نمی‌گیرم «لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین» مومن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود، وظیفه ما بود که نسبت به امام احترام کرده باشیم حالا که نمی‌خواهند ما هم اصراری نداریم.
پس از رحلت ایشان روزنامه‌ها و مجلات راجع به ایشان با افراد مصاحبه می‌کردند، و از جمله از طرف نشریه کیهان فرهنگی با من مصاحبه کردند، ولی مصاحبه‌کنندگان مورد توبیخ قرار گرفتند و بالاخره نگذاشتند کیهان فرهنگی مصاحبه را چاپ کند و در نتیجه دفتر ما آن را پیاده و منتشر نمود.
(پیوست شماره ۱۸۵)

ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای

س: حضرتعالی پس از انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی، پیام تبریکی برای ایشان ارسال داشتید، علت ارسال این پیام چه بود و چه ضرورتی در این باره احساس می‌شد؟
ج: یکی از آقایان معروف که با من آشنا بود آمد اینجا و مصر بود که شما به ایشان پیام بدهید و

صلاح نیست شما بی تفاوت باشید و قاعدتاً ایشان هم جواب خواهند داد و بسیاری از چالشها بر طرف می‌شود و مخالفین شما در اهداف شومی که دارند و شما را برای رسیدن به آنها کنار زدند شکست خواهند خورد، و بالاخره من بر حسب مصلحت‌اندیشی‌ها و حفظ وحدت پیامی دادم ولی جواب ایشان را در تلویزیون نخواندند و گفته شد ایشان گفته‌اند به من تلفنهای زیادی شده که چرا جواب دادی و من استخاره کردم بد آمد که جواب را بخوانند، و العهده علی‌الراوی.

پیوست شماره ۱۸۶: متن پیام تبریک معظم‌له به آقای خامنه‌ای پس از انتخاب ایشان توسط مجلس خبرگان برای رهبری نظام جمهوری اسلامی، مورخه ۶۸/۳/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی خامنه‌ای رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران دامت برکاته

پس از سلام و تحیت و تسلیت به مناسبت ضایعه جبران‌ناپذیر و مصیبت عظمای عالم اسلام، ارتحال روح خدا پیشوای عالیقدر آزادگان و مستضعفان جهان بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران قائد عظیم‌الشان حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که به همه جهانیان درس فداکاری و مبارزه و قیام در برابر طاغوتها و مستکبران را آموخت، از خداوند قادر متعال مسالت می‌نمایم جنابعالی را که فردی لایق و متعهد و دلسوز و در دوران مبارزات و انقلاب تجربه‌ها آموخته و همواره مورد حمایت رهبر بزرگ انقلاب بوده‌اید در انجام مسئولیت خطیر رهبری که مجلس خبرگان به جنابعالی محول نموده است یاری نماید تا ان شاء الله موفق شوید به کشور و به ملت مسلمان ایران که در راه تحقق اهداف و آرمانهای انقلاب این همه گذشت و فداکاری از خود نشان داد و با همه وجود در صحنه انقلاب باقی است خدمات شایسته و سازنده‌ای انجام دهید و با حفظ سیاست نه شرقی و نه غربی در تقویت کشور و پیشبرد مبانی و موازین شرع مبین کوشش فرمایید و دشمنان خارجی و داخلی اسلام و کشور را از هر جهت ناامید و مایوس نمائید.

ان شاء الله در مسائل مهمه و سرنوشت‌ساز مشورت با حضرات آیات عظام و علماء اعلام و شخصیت‌های متعهد و آگاه مورد توجه خواهد بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۶۸/۳/۲۳ - حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۷: پاسخ آقای خامنه‌ای به پیام تبریک آیت‌الله العظمی منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

آیت‌الله آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامت برکاته

پس از سلام و تحیت، از پیام تسلیت به مناسبت ضایعه عظیم جهان اسلام، ارتحال پیشوای آزادگان و امید مستضعفان حضرت امام خمینی (قدس سره العزیز) و همچنین از دعای خیر و اظهارات محبت‌آمیز نسبت به اینجانب و تایید اقدام مجلس محترم خبرگان متشکرم. اکنون که امت بزرگ اسلامی و بخصوص ملت فداکار ایران با مصیبتی بدین عظمت مواجه شده است، نخستین وظیفه ما و همه اقشار و آحاد مردم آن است که با توکل به خدا و تقویت روح اخلاص و همبستگی و همدلی و همزبانی، حرکت عظیمی را که امام بزرگوار و فقید ما آغاز کرده و مجاهدت و تلاش بی‌نظیری را برای تداوم آن مبذول داشته بودند ادامه دهیم و مطمئن باشیم که نصرت الهی شامل حال مومنان و نیکوکاران خواهد شد.

از خداوند متعال توفیقات جنابعالی را مسالت می‌نمایم.

۶۸/۳/۲۵ - سید علی خامنه‌ای

پس از وفات مادرشان هم به ایشان و هم به برادرانشان تلگراف کردم هیچ کدام جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، و پس از حمله به حسینیه و غارت اموال و... به ایشان نامه‌ای نوشتم آن را هم جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۹)، و بعدها به وسیله آقای مومن پیامی مشتمل بر هفت بند و همچنین نوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده را برای ایشان فرستادم که آن هم بی‌جواب ماند با اینکه به آقای مومن گفته بودند جواب می‌دهم. (۱)

× × × پاورقی × × ×

۱ - ماجرای حمله به حسینیه و غارت اموال در بهمن‌ماه ۱۳۷۱ و نیز پیام معظم‌له به آقای خامنه‌ای توسط آقای مومن، به صورت مشروح در فصل یازدهم بیان شده است.

◀ بازنگری قانون اساسی

س: حضرتعالی که ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را به عهده داشتید آیا در جریان تعویض برخی از قسمت‌های قانون اساسی نیز نقشی داشتید؟ آیا با شما مطرح شد که چنین تغییراتی بناست انجام شود؟ شنیده شده که حضرتعالی با این اقدام موافق نبودید، دلیل آن چه بوده است؟ نظرتان در مورد مواد فعلی از قانون اساسی که تغییر داده شده چیست؟

ج: در اینکه قانون اساسی یک نواقصی داشت حرفی نیست، ما از همان اول چند اصل هم تنظیم کرده بودیم که یک اصل آن مربوط به این بود که اگر خواستند یک‌روز متممی برای قانون اساسی نوشته شود چگونه باید باشد، آیا لازم است دوباره خبرگان جمع شوند؟ آیا از مردم رای‌گیری شود یا به صورت دیگری باشد؟ شاید من متن آن اصل را هم داشته باشم، ولی آن وقت بنای دولت آقای مهندس بازرگان بر این بود که یک‌ماهه تصویب قانون اساسی تمام بشود با این حال سه‌ماه طول کشید و حوصله خیلی‌ها سر رفته بود، لذا هرچند پیش‌نویس چند اصل را که یکی از آنها مربوط به چگونگی تتمیم قانون اساسی بود من به عنوان رئیس خبرگان آماده کرده بودم ولی مرحوم امام فرمودند: «بس است قضیه را جمع کنید»، ما هم سر و ته آن را جمع کردیم. اما بعداً برای تغییراتی که می‌خواستند بدهند یک روز آقای حاج احمد آقا آمد اینجا و گفت: «بناداریم اصلهایی را تغییر بدهیم و بناست شورای مصلحت نظام هم در قانون اساسی گنجانده شود، و شما به عنوان اینکه رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی بوده‌اید بیا بیا یک نامه به امام بنویسید که قانون اساسی نواقصی دارد و امام هم به شما بنویسند که شما جلسه‌ای تشکیل بدهید و این تغییرات را انجام بدهید»، من گفتم: «من می‌دانم که قانون اساسی نقصهایی دارد اما در شرایط فعلی - که تازه قطعنامه پذیرفته شده بود - به عقیده من پهن کردن سفره قانون اساسی به مصلحت نیست، چون یک مشکلی که ما آن وقت به هنگام تصویب قانون اساسی داشتیم مشکل اهل سنت بود که آنان می‌گفتند شما چرا با ما مثل اقلیتها رفتار کرده‌اید، باید در مناطق ما آزادیهایی باشد، راجع به اصل مذهب رسمی کشور که باید تشیع باشد و راجع به رئیس جمهور که باید شیعه مذهب باشد آنان حرف داشتند، و الان سروصدا راه می‌اندازند و طلبکاران می‌شوند چون آن زمان به آنان وعده داده شده بود که اگر یک‌روز بنا شد متممی برای قانون اساسی نوشته شود به این مسائل هم توجه می‌شود»، در عین حال من یک نامه‌ای هم به امام نوشتم که الان این تغییر را به مصلحت نمی‌دانم، قداست قانون اساسی از بین می‌رود و آن استقبالی که آن روز مردم برای رای دادن داشتند الان به آن شکل نخواهد شد، به قانون اساسی فعلی مراجع تقلید و عموم مردم رای داده‌اند و به مصلحت نیست قداست این قانون اساسی شکسته شود و دست‌کاریهایی در آن صورت گیرد.

(پیوست شماره ۱۹۰)

بعد، از ما که مایوس شدند رفتند آقای مشکینی و دیگران را دیدند و بعد بعضی از آقایان تعیین شدند و آنان این تغییرات را صورت دادند بعد هم از مردم رای گیری شد، که البته من به این تغییرات رای ندادم، بعضی افراد دیگر هم رای ندادند.

س: قید مرجعیت برای رهبری هم در همین تغییرات برداشته شد؟

ج: بله، و در همین تغییرات بود که یک قید «مطلقه» هم برای ولایت فقیه اضافه کردند، در حالی که ولایت مطلقه به این معنا که ولی فقیه هر کار دلش خواست بکند به نظر من درست نیست، خود خداوند سبحان در ارتباط با پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «و ان احکم بینهم بما انزل الله» حکم مال خداست، پیامبر مجری دستورات خداست ولی فقیه هم باید مجری دستورات خدا باشد، آن هم بخصوص در زمان فعلی و بر اساس قانون اساسی ما که تعیین او بر اساس انتخاب است، مردم ولی فقیه را انتخاب می کنند که بر اساس قانون اساسی و دستورات اسلام عمل کند و هیچ حق ندارد خلاف قانون اساسی عمل کند، برای ولی فقیه هم در قانون اساسی اختیارات بخصوصی مشخص شده است.

البته ممکن است مقصود از ولایت مطلقه ولایت عامه باشد، چون بعضی از فقها ولایت فقیه را در امور جزئی زمین مانده مانند تصرف در اموال یتامی و قاصرین می دانند، اما ما می گوئیم چنین نیست بلکه در همه امور لازم الاجراء که قابل تعطیل نیست و از جمله اداره امور بلاد و حفظ نظام مسلمین و اجرای حدود الهی جاری است ولی در چهارچوب احکام و مقررات الهی چنانکه ولایت پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) نیز به همین نحو است، اینکه ولایت امت در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به فقیه عادل محول شده برای این است که اداره امور مسلمین باید بر اساس احکام خدا انجام شود و فقیه کارشناس و متخصص احکام خدا می باشد، اگر بخواهند کشوری بر اساس ایدئولوژی خاصی اداره شود قهرا باید زیر نظر ایدئولوگ آن انجام شود، هر چند در امور لازم الاجراء اگر فقیه عادل نبود و یا متصدی نشد عدول مومنین باید انجام دهند و اگر آن هم میسر نشد فساق مومنین باید انجام دهند، پس در نتیجه فقیه عادل قدرمتیقن است و انجام امور مذکوره از باب تکلیف است و این قبیل امور لازم الاجراء را که نباید زمین بمانند «امور حسیه» می نامند. البته تفصیل مساله در اینجانی گنجد، و اگر بنا باشد که ولایت فقیه به نصب از طرف ائمه (علیهم السلام) باشد -چنانکه آقایان اصرار دارند- در این صورت منحصر به کسی که خبرگان او را تعیین می کنند نمی باشد، بلکه هر مجتهد واجد شرایط -مخصوصا اگر اعلم باشد- دارای آن مقام خواهد بود و خبرگان حق ندارند منصوب از طرف امام معصوم را عزل نمایند.

س: حضرت تعالی به اعتراض اهل سنت نسبت به برخی از اصول قانون اساسی اشاره کردید، لطفا در این باره بیشتر توضیح دهید و بفرمایید تا چه اندازه اعتراض آنها را وارد می دانید؟

ج: همان گونه که عرض کردم هنگام تصویب قانون اساسی ما در این زمینه مشکل داشتیم، از یک طرف اهل سنت اعتراض داشتند که با ما نباید مثل سایر اقلیتها رفتار شود و ما باید در مناطق خودمان آزادیهای داشته باشیم، و نیز نسبت به اینکه مذهب رسمی کشور تشیع باشد یارئیس جمهور شیعه مذهب باشد حرف داشتند، و از طرف دیگر حساسیتهایی از سوی برخی از نمایندگان مجلس خبرگان نسبت به آنان وجود داشت. ما برای اینکه فعلا به طور موقت مشکل را برطرف کنیم به اهل سنت وعده دادیم که اگر یک روز بنا شد متممی برای قانون اساسی نوشته شود به خواسته های آنان توجه می شود، که البته هنگام بازنگری به این وعده عمل نشد. اما اینکه تا چه اندازه خواسته های آنان وارد بود، به نظر من حق آنان است که آزادیهای مذهبی -در مناطق خودشان که اکثریت دارند- داشته باشند، ولی چون اکثریت مردم ایران شیعه هستند حق شیعیان هم هست که مذهب رسمی کشور تشیع باشد، همان گونه که در بسیاری از کشورهای مذهبی دیگر مذهب اکثریت مردم آن کشور به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شده است، و من شخصا در آن زمان از مدافعان این اصل بودم و در تصویب آن نقش داشتم.

◀ نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی

س: شنیده شد حضرتعالی پس از رحلت حضرت امام نامه‌ای برای خبرگان نوشته اید، اگر ممکن است بفرمایید مضمون آن نامه چه بود؟

ج: آن نامه برای خبرگان نبود برای افرادی بود که مسئول بازنگری قانون اساسی بودند، البته این نامه را هم نفرستادم چون بعضی فضلا از جمله آقای امینی آمدند اینجا برای آنها خواندم نظرشان این بود که ممکن است در ذهن بزند که شما دارید برای خودتان چانه می‌زنید، چون بعد از تعیین آقای خامنه‌ای برای رهبری بود. در عین حال من نظراتی داشتم که چون نقش اساسی برای رهبری جمهوری اسلامی داردمی خواستم مشخص شود و به این مسائل توجه شود، متن این نامه به این شکل است:

پیوست شماره ۱۹۱: نامه معظم‌له خطاب به شورای بازنگری قانون اساسی، مورخه ۶۸/۳/۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرات آیات و حجج اسلام و آقایان محترم اعضای شورای بازنگری قانون اساسی دامت برکاتهم پس از سلام و تسلیت به مناسبت رحلت جانگداز رهبر و قائد عظیم‌الشان حضرت امام خمینی (قدس سره) به عرض می‌رساند هر چند باوضع موجود که همه می‌دانید و از شرح آن معذورم بنا بر سکوت داشتم ولی به مقتضای آیه شریفه: «ان الذین یکتومون ما انزلنا من الیینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون» و احادیث وارده به این مضمون (اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۴، باب البدع) قهرا احساس وظیفه کردم.

و هر چند مقام علمی و کمالات آقایان محترم مورد تردید نیست ولی به مقتضای آیه شریفه: «و ذکر فان الذکرى تنفع المومنین» همه ما نیاز به تذکر داریم، لذا لازم شد نکته‌ای را تذکر دهم: قوانینی را که شما آقایان محترم طرح و تصویب می‌کنید مربوط به زمان خاص و یا شرایط اضطراری فقط نیست، پس باید متاثر از اوضاع خاصه و جو خاص نباشد بلکه باید به طور کلی موازین کلیه وارده از ناحیه شرع مبین اساس کار شما باشد.

راجع به مساله رهبری در جمهوری اسلامی هر چند عنوان مرجعیت فعلی دلیل ندارد ولی مستفاد از کتاب و سنت این است که ولی امر مسلمین باید افقه و اعلم آنان به کتاب و سنت باشد:

۱ - ففی نهج البلاغه (الخطبه ۱۷۳): «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه».

۲ - و فی کتاب سلیم بن قیس (ص ۱۱۸) عن امیرالمومنین (ع): «افینغی ان یكون الخلیفه علی الامه الا اعلمهم بکتاب الله و سنه نبیه و قد قال الله: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی» و قال: «و زاده بسطه فی العلم و الجسم» و قال: «او اثاره من علم» و قال رسول الله (ص): «ما ولت امه قط امرها رجلا و فیهم اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوا» یعنی الولایه فیه غیر الاماره علی الامه؟!».

۳ - و فیه ایضا (ص ۱۴۸) عنه (ع) فی بیان احقیته بالخلافه: «انهم قد سمعوا رسول الله (ص) یقول عودا و بدها: ما ولت امه رجلا قط امرها و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوا، فولوا امرهم قبلی ثلاثه رهط ما منهم رجل جمع القرآن و لایدعی ان له علما بکتاب الله و لاسنه نبیه، و قد علموا انی اعلمهم بکتاب الله و سنه نبیه و افقههم و اقراهم لکتاب الله و اقضاهم بحکم الله».

۴ - و فی غایه المرام للبحرانی عن مجالس الشیخ بسنده عن علی بن الحسین (ع) عن الحسن بن علی (ع) فی خطبته بمحضر معاویه قال: قال رسول الله (ص): «ما ولت امه امرها رجلا و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوا».

و فیه ایضا عن المجالس بسنده عن زاذان عن الحسن بن علی (ع) فی خطبته نحو ذلك.

(غایه المرام، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹)

- ۵- و فی محاسن البرقی عن رسول الله (ص): «من ام قوما و فیهم اعلم منه او افقه منه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القیامه.» (المحاسن، ج ۱، ص ۹۳)
- ۶- و فی البحار (ج ۹۰، طبع بیروت، صفحات ۴۴ و ۴۵ و ۶۴) عن تفسیر النعمانی عن امیرالمومنین (ع) فی بیان صفات امام المسلمین: «و اما اللواتی فی صفات ذاته فانه یجب ان ینکون ازهد الناس و اعلم الناس و اشجع الناس و اکرم الناس و ما یتبع ذلك لعل تقضیه... و اما اذا لم ینکن عالما بجمیع ما فرضه الله تعالی فی کتابه و غیره، قلب الفرائض فاحل ما حرم الله فضل و اضل... والثانی ان ینکون اعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضروب احکامه و امره و نهیه و جمیع ما ینحتاج الیه الناس فیحتاج الناس الیه و ینتغنی عنهم»، و رواه عنه فی المحکم و المتشابه.
- ۷- و فی الوسائل (ج ۱۸، ص ۵۶۴) بسنده عن الفضیل بن یسار قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: «من خرج یدعو الناس و فیهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع» الحدیث.
- ۸- و فیہ ایضا (ج ۱۱، ص ۲۸) بسند صحیح عن ابی عبدالله عن ابیه (ع) ان رسول الله (ص) قال: «من ضرب الناس بسیفه و دعاهم الی نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف»
- ۹- و فی تحف العقول (ص ۳۷۵) عن الصادق (ع): «من دعا الناس الی نفسه و فیهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال»
- ۱۰- و فی اختصاص المفید (ص ۲۵۱) عن رسول الله (ص): «ان الریاسه لاتصلح الا لاهلها فمن دعا الناس الی نفسه و فیهم من هو اعلم منه لم ینظر الله الیه یوم القیامه»
- ۱۱- و فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغه عن نصر بن مزاحم عن امیرالمومنین (ع) فی کتابه الی معاویه و اصحابه قال: «فان اولی الناس بامر هذه الامه قدیما و حدیثا اقربها من الرسول و اعلمها بالکتاب و افقهها فی الدین» الحدیث. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۱۰)
- ۱۲- و فی سنن البیهقی (ج ۱۰، ص ۱۱۸) بسنده عن ابن عباس عن رسول الله (ص): «من استعمل عاملا من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلك منه و اعلم بکتاب الله و سنه نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین»
- الی غیر ذلك من الروایات الوارده فی هذا المجال، فراجع کتاب ولایه الفقیه، الفصل السابع من باب شرائط الوالی، (ج ۱، ص ۳۰۱ و ما بعدها)
- پس اجمالا اعلم و افقه متعین است، و هر چند انتخاب به امت و خبرگان امت محول شده است ولی بر آنان لازم است در چهارچوب شرائط و موازین شرعیه عمل نمایند. البته باید به نحوی باشد که ولی منتخب مطلق العنان نباشد بلکه قانون او را محدود نماید به نحوی که ناچار باشد در مسائل مختلفه با اهل تدبیر و متخصصین مشورت نماید، و در صورتی که او عادل و متعهد باشد قهرا تخلف نخواهد کرد. و به این نکته هم توجه شود که اگر علمیت و افقهیت با عدالت و درک و آگاهی سیاسی توأم باشد قهرا موجب انقیاد و اطاعت همه ملت خواهد شد. سلامت و توفیق شما آقایان و همه خدمتگزاران اسلام و کشور را از خدای بزرگ مسالت می نمایم.
- والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته
- ۶۸/۳/۲۲ مطابق ۸ ذی القعدة ۱۴۰۹ - حسینعلی منتظری

باسمه تعالی

این نامه دو صفحه‌ای به عنوان تذکر برای شورای بازنگری قانون اساسی نوشته شد ولی پس از خواندن برای دوسه نفر گفته شد که در جونا سالم فعلی می گویند فلانی برای خودش تلاش می کند و اثر ندارد و بلکه اثر معکوس هم دارد، لذا فرستاده نشد.

حسینعلی منتظری

بعد دیدم در کتاب مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی - در جلد اول - آمده است که این روایات را آقای حاج شیخ ابراهیم امینی در جلسه خواند و آقای خامنه‌ای هم گفته است: «واقعا باید این روایات علاج بشود، این جوابی که جناب آقای یزدی فرمودند که علمیت یعنی علمیت به اداره

امر، نه این انصافا خلاف ظاهر است، علاوه بر اینکه افقهیت و فیهم من هو افقه منه و فیهم من هو اعلم منه، این را حالا آقایان علما و فضلا فکر کنند و یا برایش عللاجی بکنند حالا یا از لحاظ دلالت یا از لحاظ سند یک کاری برایش بکنند» (۱).

باید گفت عللاجش این است که آقایان بر طبق این روایات مستفیضه عمل کنند، اگر این روایات متواتر نباشد اقلا مستفیض (۲) می باشد، البته نظر آیت الله خمینی هم پیش از این جریانات همین بود، استفتائی از ایشان هست که ایشان فرموده اند مرجعیت و رهبری با هم هست چون هر دو باید اعلم و افقه باشند. استفتائی لبنانیها از ایشان کرده اند: «هل تفصلون بین المرجعیه الدینیّه و القیاده السیاسیّه و ان یکون المقلد غیر القائد» و ایشان در جواب نوشته اند: «بسم الله الرحمن الرحیم، لاتفصیل بینهما و لیست ولایه القیاده السیاسیّه الا للمجتهد الجامع لشرائط التقلید» (۳).

× × × پاورقی × × ×

۱ - مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۹۴

۲ - «روایت مستفیض» روایتی است که حداقل از سه طریق از معصوم نقل شده است، ولی به حدی نرسیده است که موجب یقین و اطمینان شود. «روایت متواتر» روایتی است که طرق نقل آن، به حدی است که موجب اطمینان می شود.

۳ - مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۷۶

◀ اتهام جدایی از امام و نظام

س: پیش از ماجرای برکناری حضرتعالی، برخی رسانه های تبلیغاتی که در داخل و خارج کشور فعالیت داشتند به طور مستقیم و غیرمستقیم روی خط جدایی و فاصله حضرتعالی از امام و از نظام تبلیغ می کردند و القا می کردند که یک چنین روندی وجود دارد و گویا جو را برای این توهم آماده می کردند، به نظر شما چه انگیزه های از القای این خط وجود داشت و چرا حضرتعالی شخصا و یا دفتر شما این القا را تکذیب نمی کردید؟

ج: بله آنها مساله را به این شکل منعکس می کردند ولی من هیچ وقت خودم را از امام و انقلاب جدا نمی دانستم، من خودم را جزو انقلاب می دانستم، من هیچ وقت نه مقامی می خواستم و نه آرزو داشتم که خدای نکرده امام طوری بشود و من بیایم جای ایشان بنشینم، آنها وایادی آنها که در این فکرها بودند لابد یک چنین تصوراتی داشتند که هنوز هم این حرفها را دارند می زنند، من هیچ وقت خودم را از امام جدانمی دانسته ام. همان گونه که گفتم وقتی که ایشان در ایران نبودند اگر کسی می آمد کاری داشت من به عنوان ایشان و به جای ایشان آن کار را انجام می دادم، من اصلا خودم را از ایشان جدا نمی دانستم و حتی احتمال هم نمی دادم که شیاطین این قدر بتوانند نفوذ کنند که امام خیال کنند من در مقابل ایشان ایستاده ام، جدا من این احتمال را هم نمی دادم برای اینکه می گفتم چهل سال است که ایشان مرا می شناسند و من هم ایشان را می شناسم، حالا اینکه شیاطین چقدر توانستند با سوء استفاده از برخی اختلاف نظرها ما کار خودشان را بکنند آن مطلب دیگری است. من احتمال نمی دادم در جمهوری اسلامی که این قدر برای آن تلاش شده شیاطین تا این حد بتوانند در کارها نفوذ کنند، غافل از اینکه در انقلابی هم که پیامبر اکرم (ص) انجام داد باز شیاطین کار خودشان را کردند، ما خیال می کردیم حالا مردم روشن و آگاه شده اند و آن مسائل تکرار نمی شود.

البته این مطلب را هم بگویم که الحمدلله از این جریانات هیچ ناراحت نیستم برای اینکه من حالا دیگر مسئولیتی ندارم از باب اینکه قدرتش را ندارم، گناه آن به عهده آنها که این مسائل را انجام داده اند. من الان به کارهای علمی و شخصی اگر بگذارند اشتغال دارم و بسیار هم از وضع خودم راضی هستم، و اینکه می گویم «اگر بگذارند» برای این است که از یک طرف به بهانه های واهی شاگردان مرا بازداشت یا احضار می کنند و به آنان فشار می آورند و یا تعهد می گیرند که در درس

من حاضر نشوند، و از طرف دیگر اینکه سابقا دوبار به حسینیه شهدامحل درس هجوم آوردند. در مرتبه اول پس از محاصره منطقه اشیاء دفتر و حسینیه و لوازم صوتی و تصویری و آرشیو و نامه‌ها و تلگرافات مردم را بردند و بسیاری از دربها و لوازم را شکستند، و در مرتبه دوم بعضی از لوازم محل را شکستند و رسماً اعلام کردند که درس هم نباید باشد، و در این رابطه بعضی از دوستان اصرار داشتند که صلاح نیست در درس حاضر شوید ولی من گفتم هرگز درس را تعطیل نمی‌کنم و فردای آن روز نیروهای انتظامی حاضر شدند و دخالت کردند و جلوی آنان را گرفتند و درس برگزار شد (پیوست شماره ۱۹۲)، و اخیراً نیز پس از سخنرانی سیزده رجب ۱۴۱۸ - ۲۳ آبان ۱۳۷۶ - به دفتر و حسینیه و منزل هجوم آوردند و پس از شکستن دربها و وسایل و پاره کردن کتابها و غارت اموال و بازداشت جمعی از فضلا که در دفتر بودند مرا در خانه محصور و حسینیه را در اختیار گرفتند که پس از گذشت حدود دو سال و نیم هنوز ادامه دارد.

و اما اینکه می‌گویید چرا فاصله گرفتن از امام را تکذیب نکردیم، من خودم در مناسبتهای مختلف این کار را کرده‌ام، از جمله در روز ۱۳ آبان سال ۶۵ در سخنرانی عمومی که داشتم و از صدا و سیما پخش شد و همه مطبوعات منعکس کردند سخنان من در مورد امام و رهبری ایشان در پاسخ به همین خطی بود که می‌کوشید نوعی تعارض میان من و امام را القا کند، به علاوه من عنایت داشتم و وظیفه خود می‌دانستم در هر سخنرانی عمومی که از صدا و سیما نیز منتشر می‌شد از امام تجلیل و برای سلامتی و طول عمر ایشان دعا کنم، و حتی پس از این جریان‌ها همواره سعی داشتم این القائات را پاسخ دهم و از شخصیت امام تجلیل می‌کردم، اما به نظر می‌رسد یک خط مشخصی در داخل کشور که از ناحیه بعضی صاحبان قدرت حمایت می‌شد مصلحت و بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید و به این مساله بیش از رسانه‌های خارجی دامن می‌زد، و شاید بعضی از سیاستهای خارجی نیز محرک این جریان بوده است، و من فکر می‌کنم این جریان هنوز هم در داخل فعال است و عده‌ای می‌خواهند با استفاده ابزاری از امام، اهداف و مقاصد خودشان را دنبال کنند.

ادامه دارد... <<< (فصل یازدهم)



>>> KIM eNews <<<



MAC.G4 NisusWriter/ Kista InfoMedia/ KIM eNews/ kelk@chello.se/2000-12-17

■ خواننده گرامی؛ جهت تهیه شماره‌های پیشین خبرنامه به سایت‌های زیر مراجعه کنید.

آدرس سایت گويا: <http://www.gooya.com>

آدرس سایت مهدی: www.mehdis.com

■ اطلاعیه‌ها و اخبار ویژه‌ی خود را جهت انعکاس در این خبرنامه برای ما ارسال دارید.